جمهوری اسلامی ایران

وزارت آموزش و پرورش

تعلیم و تعلم عبادت است

سال چهارم

نقد ادبی

آموزش متوسطهٔ عمومی

فرهنگ و ادب

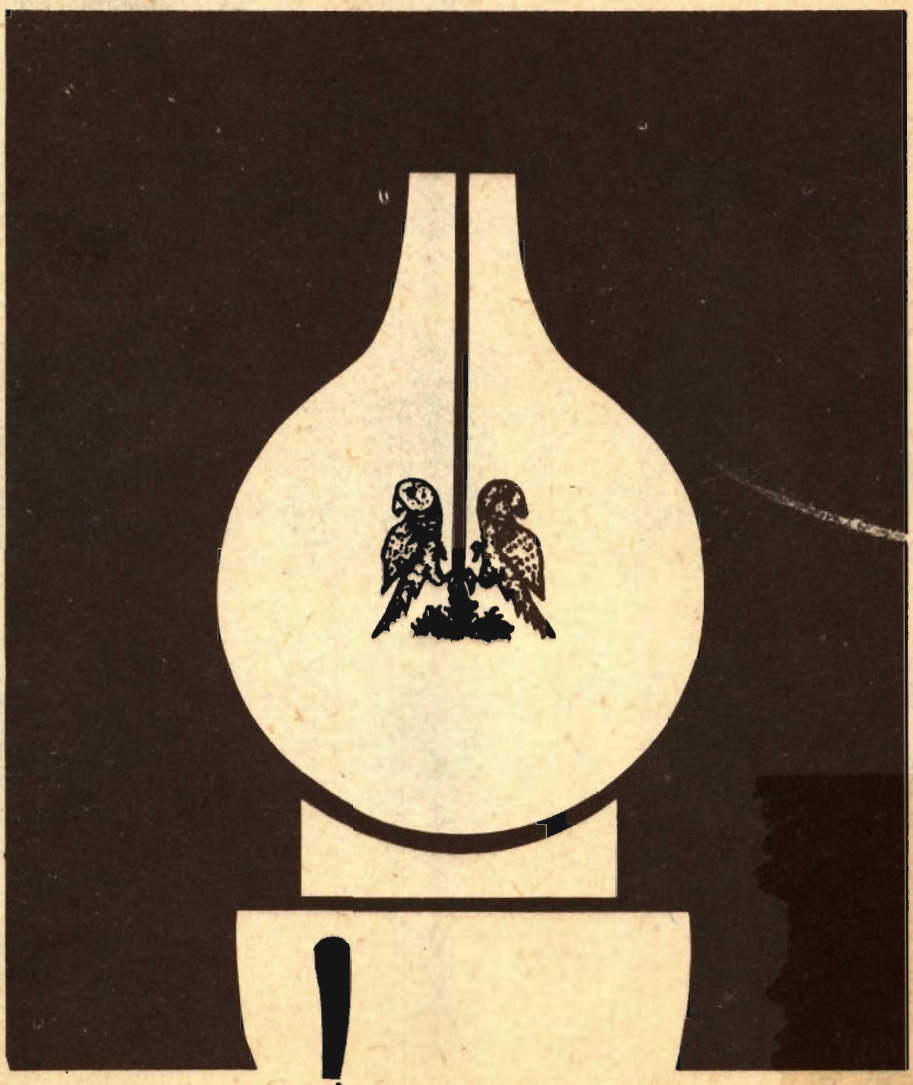

۳۰۹

قیمت در تمام کشور ۴۳ ریال

بسم الله الرحمن الرحیم

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
۱۳۷۴
تاسیس

نقد ادبی

وقف خاص
کتابخانه تخصصی تاریخ
۳۸۰
ن و القلم
قاسم
تبریزی

سال چهارم

آموزش متوسطه عمومی

فرهنگ و ادب

پدیدآورندگان :

مؤلفان : عبدالحسین زرین‌کوب حمید زرین‌کوب

کارشناسان سازمان کتابهای درسی : اسماعیل روزبه رسول شایسته

صفحه پرداز : طهمورث حسن‌پور

چاپ از : چاپخانه آرین

حقوق مادی این اثر متعلق به وزارت
آموزش و پرورش است .

۱۳۶۰

فهرست

فصل اول
تعاریف و انواع نقد ۱

فصل دوم
نقد ادبی در ایران ــ شناخت شعرو نثر ۲۳

فصل سوم
نقد ادبی در یونان و اروپا ۶۴

فصل چهارم
تحلیل آثار مهم نظم و نثر فارسی با ذکر نمونه ۸۴

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
۱۳۷۴ تاسیس

فصل اول

تعاریف وانواع نقد

تعریف نقد و نقد ادبی :

نقد در لغت جدا کردن دینار و درهم سره از ناسره و تمیز دادن خوب ازبد و « بهینِ چیزی بر گزیدن » است و در زبان گفتار به بهای مال و غیره اطلاق می شود که در هنگام خرید آناً پرداخته شود. اما در اصطلاح ادب تشخیص محاسن و معایب سخن و نشان دادن بد و خوب اثر ادبی است و نقد ادبی شناخت ارزش و بهای واقعی آثار ابداعی وآفرینشهای ادبی ونیز بررسی قواعد و اصول یا علل و عواملی است که باعث می شود اثری درجهٔ قبول یابد و یا مورد رد وانکار و بی‌اعتنایی قرارگیرد .

اهمّیت و فایده :

در ارزش و اهمیت نقد ادبی نباید تردید کرد زیرا به یاری آن می‌توان ازآثارادبی کسب تمتع والتذاذ نمود وبه درك بدایع ولطایف آن دست یافت .

نقد ادبی تأثیر واقعی آثار هنری را توجیه می کند و خط سیر ذوق و هنر را در هر زمان معلوم می‌دارد وآن را از وقفه و رکود باز می‌دارد .

شك نیست که نقادان آگاه و بیدار دل و بی غرض مانع از آن می شوند که گزافه‌گویان، کالای بی ارج و بهای خود را به جویندگان هنرعرضه کنند .

منتقد بصیر و آگاه به مدد علم و منطق در تهذیب و ترقی هنر ، وظیفهٔ مهم ومؤثری را برعهده می‌گیرد. نقد ونقادی ، هنرمتعالی را رواج می‌دهد و محیط هنری سالمی به وجود می آورد و چه بسا بعضی نقادان ، موجد تحول شگرفی در عالم ادبیات شده‌اند .

نقد ادبی نه تنها برای کسانی که می خواهند اثری ادبی را مورد مطالعه

قرار دهند و ازآن تمتع برند و یا به درك لطایف و ظرایف‌آن دست یابند ، در خور اهمیت ومفید فواید بسیار است بلکه برای‌کسانی‌که به ابداعات ادبی دست می‌یازند خاصه‌کسانی‌که در این راه تجربهٔ‌کمتری دارند ، ارزش و فایدهٔ فراوان دارد زیرا هم به‌آنان راه واقعی را نشان می‌دهد وهم‌آنان را ازکجرویها ویا زیاده رویهای بی‌مورد بازمی‌دارد وبه راه درست وواقعی هنر، رهنمون می شود .

با این همه ، نقـد ادبی وقـتی مفید خواهـد بود و ارزش و اهمیت دارد کـه دور از شائبهٔ اغراض باشد وقضاوت راستین و بینش و آگاهی مایه های اصلی آن را تشکیل دهد . درغیر این‌صورت نقد ادبی یا هر نوع نقد دیگر نه تنها بی ارزش است بلکه مضروگمراه‌کننده نیزمی باشد . شاید به همین دلیل‌بوده است که برخی از شعرا و نویسندگان ارزش و اهمیت نقد ادبی را انکار کرده و حتی به دشمنی با آن برخاسته‌اند .

بعضی شاعـران انتقاد را عبارت دانسته‌اند از حـربهٔ عاجزان ، حربهٔ کسانی که چون خود از عهدهٔ‌آفرینندگی برنیامده‌اند به خرده‌گیری بر دیگران پرداخته‌اند ، وبرخی نیز بحث در نیك وبد شعر را فقط حق شاعر دانسته و مدعی بوده‌اندکه تنها کسی می‌تواند درشعروادب داوری کندکه خودش شاعرباشد . چخوف نویسندهٔروسی، نقادان را چون خرمگسهایی می‌داندکه روی پیکراسب می‌نشینند و اورا نیش‌می‌زنند و از شخم‌کردن زمین باز می دارند . اما حقیقت این است‌که نقد راستین‌گـذشته از این‌که‌گاه خود نوعی‌آفرینش هنری است ، سازنده‌است واهمیت فراوان دارد .

پرسش و تمرین :

۱ــ نقد ادبی چیست ؟

۲ــ آیا نقد ادبی ممکن است درعالم ادبیات موجد تحولی‌گردد ؟

۳ــآیا فایدهٔ نقد ادبی‌صرفاً برای خوانندهٔ اثرادبی است یا نویسنده وشاعرهم‌ازآن برخوردارمی شوند ؟

۴ ــ به نظرشما درچه صورتی نقد ادبی مضروگمراه‌کننده است ؟

۵ ــ چه‌کسانی اهمیت نقد ادبی را انکار کرده‌اند و چرا ؟

۶ ــ دربارهٔ فواید نقد ادبی و اهمیت‌آن مقاله‌ای بنویسید .

حدود وامکان نقد ادبی :

نقد ادبی ، بررسی همه جانبه وکامل یك اثر ادبی است . از این رو اکتفا کردن به شکل ظاهری اثر یعنی توجه به نقد لغوی کافی نیست ومنتقد می‌باید به‌بحث درباب جوهر ومعنی ومضمون یك اثر ادبی نیز بپردازد و هدف و غرض خاص شاعر یا نویسنده را بازگو کند . منتقد خاصه درنقد معنی یك اثر ادبی باید دیدگاه واقعی شاعر یا نویسنده را پیدا کند و به درك واقعی آن نایل‌آید وآن را چنان‌که هنرمند خودداراده‌کرده‌است نشان دهد ، وبه‌خصوص معلوم نمایدکه شاعریا نویسنده خود چه زمینهٔ فکری خاصی داشته است وبه واقع هدف وغرض و یا پیام و رسالت واقعی او چه بوده است ؟ آیا هنرمند خود زمینه های اخلاقی و مذهبی را در نظر داشته یا زمینه‌های اجتماعی وفلسفی را ، ویا این‌که بدون توجه به زمینه های خاص فکری و تحت تأثیر احساسات و تأثرات شخصی ، اثر خود را آفریده است ؟ در هرحال منتقد نباید خود با زمینه های فکری خاص یا احساسات شخصی خویش به نقد یك اثر ادبی بپردازد ، ویا زمینهٔ فکری خود را به یك اثرهنری تحمیل‌کند ،وآن را صرفاًازدیدگاه فکری خویش مورد قضاوت قرار دهد . منتقد باید نشان‌دهد که آنچه هنرمند القا می‌کند چیست وچه ارزشی دارد و نیز معلوم داردکه آیا هنرمند توانسته است تجربه‌های هنرمندانهٔ خویش را چنان که خود حس و درك‌کرده است به‌خواننده القا نماید یا نه ؟

اما منتقد گذشته از نقد معنی و محتوا می باید به نقد لفظ و شکل ظاهر نیز توجه کند و نشان دهد که زیباییهای ظاهری یا لفظی‌که غالباً تا حد زیادی مایهٔ ایجاد هیجان‌وشورانگیزی یك‌اثرادبی می‌شود، چه ارزش و اهمیتی دارد . ازاین‌رو ، بحث درباب زیباییها و تعابیر خاص شاعرانه و فضای هنرمندانه‌ای که شاعر درشعر خود ایجاد می‌کند و نیز« تکنیك » و صفات و خصوصیات فنی که داستان‌نویس یا نمایشنامه‌نویس دراثرخود به‌کار می‌گیرد ، ازمواردی است‌که منتقد درنقد ادبی خاصه نقد لفظی باید بدان بپردازد .

آیا ذوق می‌تواند ملاك نقد ونقادی باشد ؟ البته غالب مردم ذوق را ملاك سنجش‌آثار ادبی دانسته‌اند ، و به‌یاری آن به‌نقد و بررسی آثار پرداخته‌اند و شاید

به‌همین‌دلیل‌است‌که غالباً درمیان مردم‌درتعیین بهترین شاعریانویسنده اختلاف‌هست . درمیان منتقدین نیزکسانی وجود دارندکه درنقدآثارادبی دستخوش ذوق خود قرار می‌گیرند وناچارنمی‌توانند ارزش‌بسیاری ازآفرینشهای‌ادبی‌را درك‌کنند. هرچندممکن است برخی ذوقهای تهذیب یافته تاحدی به قضاوتهای نسبتاً کلی و عمومی دست یابد اما معمولاً ذوق به تنهایی نمی تواند ملاك قضاوت آثار ادبی باشد زیرا غالباً مایهٔ گمراهی می‌شود و حقیقت مطلق یك‌اثر ادبی را به‌خوبی نشان نمی‌دهد .

منتقد باید بادید ووجدان علمی و دور ازهر نوع نظر شخصی و با میزانهای منطقی و علمی به کار نقد ونقادی بپردازد و نقد خود را از هر نوع شائبهٔ غرض یا مسلکی و امثال آن دور نگه دارد . برای‌آن‌که منتقد بتواندبا دید علمی ودقتی منصفانه و دورازهر نوع غرض‌ورزی ویا تعصب و فریفتگی نسبت به اثر و مؤثر ، به‌بررسی اثر ادبی بپردازد ، می بایدگذشته ازتوصیف و تحلیل دقیق بتواند آن راباآنچه درنزدهمه یابیشترمردم ، اصلی وخالص وقابل‌قبول شناخته شده است ، مقایسه کند . لازمهٔ این‌کارهم البته آن است‌که ابتدا . آثاری که در ادبیات جهان درنزداکثرمردم به‌عنوان اصلی و خالص و قابل قبول شناخته شده‌اند ، چنان‌که باید معلوم شوند . زیرا بدون آن‌کار ، میزان و محك برای ارزیابی کردن ابداعات تازه دردست نخواهد بود .

بنابراین هرچند درعمل ، هرگونه کوششی را که برای سنجش و ارزیابی آثارادبی می‌شود، نقد ادبی می‌خوانند اما کاملترین نوع‌نقد آن است‌که‌برکاملترین شناخت و جامع‌ترین دیدها مبتنی باشد .

پرسش و تمرین :

۱ ــ وظیفهٔ منتقد دربررسی یك‌اثر ادبی چیست ؟

۲ــ آیا منتقد باید دربررسی یك‌اثرادبی صرفاً به‌محتوای آن بپردازدیاآن‌که‌لازم است آن اثر را از لحاظ شکل ظاهر ، زیباییهای لفظی و یا فن و تکنیك نیز مورد بررسی قرار دهد ؟

۳ ــ آیا ذوق به‌تنهایی می‌تواند برای یك‌اثرملاك نقد باشد ؟

۴ ــ چه‌میزان و محك واقعی برای ارزیابی‌آثارو ابداعات ادبی‌دراختیارماهست؟

۵ ــ مقاله‌ای تحت عنوان « شناخت من ازنقد ادبی » بنویسید .

انواع نقد یا مکتبهای نقادی :

آثار ادبی از جهات مختلف خاصه از جهت دیدگاههای فکری با یکدیگر تفاوت دارند . همین تفاوت خودباعث می‌شودکه‌مکتبهای مختلف برای نقد وتحلیل آثاربه وجودآید .

برشمردن همهٔ مکتبهای نقد در اینجا ضرورتی ندارد . تنها می‌توان به بعضی‌از انواع مهم آن اشاره کرد . بعضی‌از این انواع مانند نقد لغوی ، نقد فنی و نقد زیبایی‌شناسی تاحدی مربوط به‌شکل ظاهر و صورتهای عینی یك‌اثر ادبی است و برخی دیگر مانند نقد اخلاقی ، نقد روان‌شناسی و نقد اجتماعی و امثال آن به محتوا و درون مایهٔ اثر ارتباط دارد . و نیز برخی مانند نقد لغوی و نقد فنی و نقد اخلاقی ازقدیمترین ایام موردتوجه نقادان بوده است و بعضی مانند نقد روان‌شناسی و تاحدی نقد اجتماعی از پدیده‌های تازه است و تحت تأثیر تفکرات فلسفی جدید به‌وجود آمده است .

درهر حال مکتبهای نقادی که دراینجا مورد بحث قرارمی‌گیرند عبارتنداز: نقد لغوی ، نقد فنی ، نقد زیبایی‌شناسی که غالباً جنبهٔ لفظی دارند و نقد اخلاقی ، نقد تاریخی ، نقد اجتماعی ، نقد روان‌شناسی که محتوا یا درون مایهٔ اثررا مورد بررسی قرار می‌دهند .

نقد لغوی :

منظور از نقد لغوی بررسی وارزیابی کاربرد زبان و اصول و قواعد آن دریك‌اثرادبی است اعم ازشعریا نثر . شك نیست‌که‌کلمه‌وقتی می‌تواند معنی ومفهوم خود را القا کند که درست و درجای خود در عین زیبایی و ظرافت به‌کار رود ، در غیراین‌صورت معنی را دچار اختلال و ابهام می‌کند و از ارزش و اعتبار اثر می‌کاهد . بعضی عقیده دارند سرپیچی ازقواعدزبان درآثاردرجهٔاول ، حرکت وتحول درزبان را نشان می‌دهد وحتی بعضی ازنقادان اروپایی سرباززدن ازتعبیرات مأنوس و معمول و قواعد دستوری را وسیله‌ای می‌دانند برای جلب‌توجه خواننده به‌کلام .

با این‌همه نباید نویسنده‌یاشاعربارعایت نکردن اصول زبان،کلام خودرا گرفتار

تعقیدات وناهماهنگیهای لفظی کند و معنی را دچارابهام سازد ،ومنتقد ادبی می‌باید به‌نویسندگان وشاعران نشان دهدکه تاچه‌حد می‌توانند ازقواعد و اصول زبان تجاوز کنند و در کجا باید آن اصول را حفظ نمایند .

رعایت نکردن قواعد زبان‌نه تنها برای شاعران و نویسندگان درجهٔ دوم عیب محسوب می‌شود بلکه برای شاعران و نویسندگـان بزرگ نیز چنانچه فایدهٔ بلاغـی نداشته باشد نقص‌است وناروا . مثلاآنجاکه فردوسی درداستان جنگ رستم باخاقان چین ازقول رستم می‌گوید :

برآن بود «کاموس» و «خاقان چین» که‌آتش برآرندازایران‌زمین
به گنج و به انبوه بودند شاد زمانی ز یزدان نکردند یاد

در مصراع اول فعل « بود » به‌صورت مفـرد ، نادرست است و می بایست مانند افعال دیگردراین‌دوبیت به‌صیغهٔ جمع به‌کار می‌رفت زیرا فاعل جمع است . یا آنجاکه مولوی می‌گوید :

موسی‌وعیسی‌کجا بُد کآفتاب کشت موجودات را می‌داد آب
آدم وحوا کجـا بود آن‌زمان که خدا بنهاد این زه درکمان

که افعال « بُد » و« بود » باید به صیغهٔ جمع استعمال شوند زیرا فاعل هـردو جمع است .البته این استعمالات خلاف‌قاعده اگرچه به‌وسیلهٔ شاعرانی مانند فردوسی ومولوی هم‌به‌کاررفته باشد ، نادرست است .

کار برد کـلمه و خلق تعبیرات و ترکیبات زیبـا و درست و خوش‌آهنگ واینکه هرکلمه می‌باید درکجای جمله قرارگیرد ، ازمواردی است کـه درنقد لغوی ازآن بحث می‌شود . شك نیست نویسنده‌ای کـه در استخدام و استعمـال تعبیـرات پیش‌پا افتاده و تکراری و معمولی افراط‌کند و آنهارا به‌همان‌شکل معمولی و مبتذل به‌کارگیرد ، ارزش‌کارخودرا انکارکرده است ، زیرا این تعبیرات ، زیبایی وگیرایی خود را ازدست داده‌اند و ارزش و اعتباری ندارند ، و ناقد می‌باید چنین نویسنده‌ای را وادارد تاهمان‌گونه که به عقاید وافکارخود تجدد وتحول می‌بخشد ، در تعبیراتش نیز تأمل کند و به‌زیبایی و تقویت آن بپردازد . استفاده از تعبیرات رایـج قدمـا چه‌بسا نویسنـده و شاعررا از خلاقیت و ارائـهٔ احساس و اندیشهٔ تازه باز می‌دارد .

بنابراین ، شاعر و نویسنده نباید به تعبیرات کهنه و تکراری که ازممارست درمطالعهٔ متون کهن درذهن اوجای گرفته است متکی باشد ، بلکه باید سعی کند تا آنجا که می‌تواند به‌خلق تعبیرات زیبا و درست و خوش‌آهنگ‌بپردازد و بدین‌وسیله به‌ارزش کلام خود بیفزاید .

مسئلهٔ مترادفات نیزدر حوزهٔ نقد لغوی جای‌می گیرد . بسیاری از نویسندگان نمی‌دانند که یك‌اثر ادبی نفیس اثری است که درآن هیچ کلمه‌ای را نتوان به‌جای کلمهٔ دیگرگذاشت زیرا در هیچ زبانی کلمات مترادف وجود ندارد واین نکته‌ای‌است که هرنویسنده باید آن را احساس کند و این‌امر حتی درصفاتی کـه به صورت اسم درآمده‌اند و مترادف می‌نمایند نیز صادق است . ناقد می‌باید در استخدام و استعمال صفات نسبت‌به‌نویسنده‌سختگیرباشد،چه کیفیت‌صفاتی که‌به‌کارمی‌گیردمی‌تواند معرف کامل پختگی یا خامی اندیشهٔ او باشد .

استعمال مترادفات‌گاه مایهٔ اطالهٔ‌کلام‌می‌شود ومنتقد باید نشان‌دهدکه تطویل‌در کجا زشت است ودرکجا لازم می‌نماید ، ونیز ارزش ایجاز چیست ودرکجا ضرورت آن احساس می شود .کاربرد ادات ودقت درآن واشتقاق‌کلمات و معانی‌آنها نیز از مطالبی است‌که غالباً درنقد لغوی مورد بحث قرارمی‌گیرند . با این‌همه ، بسیاری از نکات ازنظردستورزبان وبسیاری ازجهت اصول بلاغی درخور اهمیت وتوجه است و منتقد می‌بایدبه بررسی‌آنها بپردازد وموارد درست رابه شاعران ونویسندگان تازه‌کار وجوان نشان دهد .

پرسش وتمرین :

۱ــ از انـواع نقد ادبی کدام یك مربوط بـه شکل ظـاهر اثر است وکدام یك با محتوا یادرون مایهٔ اثر ارتباط دارد ؟

۲ــ کدام یك از انواع نقد ازقـدیم ترین ایـام مورد توجه بوده و کـدام یك از پدیده‌های دنیای جدید است ؟

۳ــ منظور از نقد لغوی چیست ؟

۴ــآیا نویسنده یا شاعرمی تواند ازقواعد زبان‌سرباز زند ویاآن‌را نادیده‌بگیرد؟

۵ــ درنقد لغوی غیر ازخلق تعبیرات وترکیبات زیبا چه نکات دیگری باید موردتوجه قـرار گیرد ؟

۶ــ درمیان شاعران قدیم یا جدید به‌عقیدهٔ شما کدام‌یك بیشتر به خلق تعبیرات و ترکیبات زیبا و خوش‌آهنگ توجه داشته‌اند .دراین‌باره تحقیق کنید ومقاله‌ای بنویسید.

نقد فنی :

نقد فنی بحث در چگونگی کاربرد فنون بلاغی در شعر و نثر وارزش و اعتبار آن است . دریونان به‌وسیلهٔ «ارسطو » و« اریستارك[1]» و درروم به دست « هوراس » بنیان می‌گیرد و درنزد علمای اسکندریه رواج می یابد . درادب عربی وفارسی نیز مهمترین نوع نقد به شمارمی‌رود.کسانی مانند « قُدامةبن‌جعفر» ، « ابوهلال‌عسکری» و« عبدالقاهرجرجانی » درادب عربی،ونیز« رشیدالدین وطواط » و« شمس‌قیس‌رازی» در ادب فارسی به بحث دراصول وقواعدآن می‌پردازند ، وآن را برای تربیت‌ذوقی شاعران ودبیران تازه‌کار لازم می شمارند و توصیه می‌کنند .

در هر حال بررسی کامل بلاغت ، اعم از معانی ، بیان و بدیع در نقد فنی صورت می‌گیرد ومنتقد می باید حدود و ثغور ونحوهٔ‌کاربرد و ارزش و اهمیت‌آن را تعیین‌کند . اما نباید تصورکردکه دانستن اصول و قواعد بلاغت سبب می شودکه گوینده یا نویسنده‌ای به خلق و آفرینش اثر یاآثار ادبی نایل‌آید بلکه می بایدآن قواعد واصول رابه عنوان میزان سلامت و مقیاس راستی و کژی طبع وقریحهٔ خویش به‌کارگیرد . شك نیست‌که بسیاری ازمباحث « بیان » مانند استعاره ، تشبیه ومجاز که در واقع نشان دهندهٔ قدرت خلاقیت شاعر است وقتی می‌تواند واقعی واصیل و هنرمندانه باشدکه شاعر یا نویسنده خود به‌آفرینش و خلق‌آن بپردازد و ازالگوهای ساخته وپرداختهٔ قدما استفاده نکند .

اینجاست که منتقد باید به نویسنده یا شاعر توصیه‌کند که گرد تشبیهات و استعارات وصورتهای خیال انگیزشاعران قدیمی‌نگردد وسعی‌کند خودآفریننده باشد.

در موردکاربرد بدیع یعنی آرایشهای کلام نیزباید شاعر و نویسنده تا آنجا که می تواند سعی‌کندآرایشهای سخن را صرفاًبه‌صورت یك امر زینتی‌به‌کارنگیرد و بدین وسیله‌کلام را متکلف و متصنع نسازد. صنعت باید چنان پوشیده وطبیعی به‌کاررود که درکلام حس نشود و بـه عنوان یك امر عارضی درکـلام جلوه نکـند . در میان

۱ــ Aristarque

شاعران فارسی زبان کسانی مانند فردوسی، سعدی و حافظ صنعت و بلاغت را چنان در ذات شعر قرار می‌دهند که جز با دقت نمی‌توان آن را حس کرد . برای نمونه به این بیت از حافظ توجه کنید :

در چمن باد سحر بین که زپای گل و سرو به هواداری آن عارض و قامت برخاست

همان طور که مشاهده می شود جز با دقت نمی توان دریافت که لطف این شعر در صنعت تشبیه آن است . آن هم تشبیه مُرَجَّح که مشبه بر مشبه به ترجیح داده شده است . در اینجا شاعر ضمن تشبیه عارض به گل و قامت به سرو، خواسته است بگوید عارض معشوقه بر گل ، وقامت او بر سرو ترجیح دارد . گذشته از آن در این بیت صنعت لف و نشر چنان طبیعی به کار رفته که خواننده متوجه آن نمی‌شود اما زیبایی آن را احساس می کند. بدون آن که بداند بعضی از این زیباییها به صنعت ارتباط دارد.

گذشته از آن ، نکتهٔ دیگری که می باید در نقد فنی مورد بررسی قرار گیرد ، موسیقی کلمه و کلام است . این موسیقی هم در شعر وجود دارد و هم در نثر . در واقع هرگاه شعر یا نثری را « خوش آهنگ » می‌خوانیم به موسیقی خاص الفاظ و کلمات آن اشاره می کنیم . شك نیست در روح کلمات و ترکیب و تلفیق حروف ، موسیقی خاص و عمیقی یافته می شود که گاه قابل توجیه نیست و ممکن است از نظر خوانندهٔ عادی مخفی بماند . هرچند در نثر، وزن و آهنگ یا موسیقی خاصی وجود دارد اما در شعر به مناسبت آزاد بودن شاعر در قرار دادن واژه‌ها ، این موسیقی منظم‌تر و محسوس‌تر است.

آنچه موسیقی را در کلام به وجود می آورد یکی عامل کمیت و ریتم [1] است یعنی ایقاع و دیگر هماهنگی حروف . کمیت در واقع بلندی و کوتاهی هجاها و یا مدت زمانی است که برای خواندن یك جمله ضرورت دارد . البته بین جمله های مختلف از نظر کمیت و از راه تساوی و تقابل باید تناسبی در کار باشد و ایقاع عبارت است از واحدهای متقارن و متکرر یك وزن . ایقاع هم در نثر وجود دارد و هم در شعر زیرا هر سخنی طبعاً به واحد هایی تقسیم می‌شود و ناچار دارای ایقاع خواهد بود . زشتی و زیبایی یك نثر بستگی به ایقاع آن دارد .

زیبایی همواره در یکنواختی و هماهنگی ایقاعها نیست ، چه در بسیاری موارد

1- Rythme

این امر تکلفی را پدید می‌آورد که ملال‌انگیز است . مثلا در سبکهای مصنوع و به‌خصوص مسجع این نقص را می‌توان به خوبی احساس کرد . ازاین روست که ناقدان برای نثر دو سبك قائل شده‌اند : یکی سبك متناوب و دیگر مقطع . درنوع اول جمله‌ها بلند و درنوع دوم کوتاه است .

این نکته مسلم است که موضوع نوشته در کوتاهی و بلندی جمله ها تأثیر دارد وشاید ازاین نظراست که مثلاسخن خطابی با سخن تقریری وبیانی تفاوت دارد .

خاصیت آهنگین حروف و ترکیب و تلفیق کلمات ، موسیقی خاصی در کلام ایجاد می‌کند که غالباً در القای معانی اهمیت فراوان دارد . در شعرفارسی موارد زیادی وجود دارد که موسیقی خاص کلمات ، مفهوم و حالت خاصی را القا کرده است . مثلا در شاهنامه آنجا که کاووس بررستم خشم می‌گیرد ، کلمات با لحنی تند وریتمی کوتاه که درواقع القا کنندهٔ خشم است بیان می شود :

که رستم که باشد که فرمان من　　کند پست و پیچد ز پیمان من
اگر تیغ بودی کنون پیش من　　سرش کندمی چون ترنجی ز تن

در صورتی که در جای دیگر وقتی می خواهد مرگ یا اندوه قهرمان محبوب را بیان کند لحن چنان سنگین می‌شود که گویی ناگهان فضای کلام را اندوهی سرد درخود می‌گیرد. کلمات با هجاهای بلند وکشیده نه تنها شور وحرکت را ازکلام دور می‌سازد ، بلکه سکوت سنگین اندوه رابرآن تحمیل می‌کند. آنجاکه سر ایرج را برای پدرش فریدون می‌آورند و پدردربرابرآن قرار می‌گیرد ، شاعربا لحنی پر اندوه چنین می‌گوید :

سپه داغ‌دل، شاه با های و هوی　　سوی باغ ایرج نهادند روی
فریدون سر شاه پور جوان　　بیامد به بر برگرفته نوان
همی کند روی و همی کند موی　　همی‌ریخت‌اشك‌وهمی‌خست‌روی

که درمقایسهٔ این دو مثال می‌توان ارزش موسیقی حروف وکلمات را دریافت.

پرسش و تمرین :

۱ ــ منظور ازنقد فنی چیست ؟

۲ ــ نقد فنی‌درادب عربی وفارسی به وسیلهٔ چه کسانی رواج می یابد وچه کتابهایی در

این باره نوشته شده است ؟

۳ ــ آیا با دانستن اصول بلاغت می‌توان به خلق وآفرینش اثرادبی نایل آمد ؟

۴ ــ چه عواملی‌موسیقی کلام را به‌وجود می‌آورد؟

۵ ــ استعاره وتشبیه ومجاز را تعریف کنید و مثالهایی برای هر یك از شعر فارسی پیدا نمایید .

نقد زیبایی شناسی :

نقد زیبایی شناسی در واقع بر رسی جوهر هنر دور از محتوای خاص آن است . ریشه واساس این‌شیوهٔ نقادی را در اروپا می‌توان درنظریه های «کالریج» انگلیسی و «ادگارآلن پو» آمریکایی جست وجوکرد .آلن پو، هنررا ازجنبهٔ زیبایی شناسی آن نگاه می‌کند و فکر اخلاق را در قلمرو هنر امری بیگانه می‌شمارد . به اعتقادوی‌آنچه برای هنرمند اهمیت دارد ، این نیست که نظریه‌ای خاص را بیان کند یا اندیشه‌ای را بپروراند؛مهم‌آن است‌که تأثیری‌کلی و واحد درخواننده باقی بگذارد . به عقیدهٔ او انشای‌آثارادبی‌درحکم بنایی است‌که معمارمی سازد ودرآن‌آنچه اهمیت داردهماهنگی وتوازن‌آن‌است .

مکتب ادبی «پارناس»[۱] یا «هنر برای هنر» نیز در فرانسه ، نوعی بیان و توجیه نقدزیبایی‌شناسی ادبی است .هرچند تعبیرهنربرای هنررا نخستین‌بارویکتور-هوگو اعلام‌می‌دارد، اما بعدها «تئو فیل‌گوتیه»[۲] به توجیه و رواج آن می‌پردازد . اودربارهٔ هنرمی‌نویسد : «فایدهٔ هنرچیست ؟ زیبا بودن ! آیا همین کافی نیست ؟ مثل گلها ، مثل عطرها ، مثل پرندگان ،مثل همهٔ چیز هایی که بشر نمی‌تواند به‌میل خود تغییردهد و ضایع‌کند. به‌طورکلی هرچیز وقتی که مفید شد دیگر نمی‌تواند زیبا باشد زیرا واردزندگی روزمره می شود . هنر آزادی است ،جلال است ، گل کردن است و شکفتگی روح» ودرجای دیگر می گوید : «ما مدافع استقلال هنریم ، برای ما هنر وسیله نیست ،بلکه هدف است، هرهنرمندی‌که به‌فکرچیزدیگری به جززیبایی باشد ، درنظرماهنرمند نیست . »

۱-Parnasse

۲-Théophile Gautier (متوفی ۱۸۷۲ میلادی)

لوکنت دو لیل [۱] نیز از بزرگترین نمایندگان مکتب هنر پارناس محسوب می‌شود . آنچه در این مکتب اهمیت دارد خاصه در مورد شعر،عبارت است ازکمال شکل ، چه از لحاظ بیان باشد وچه از جهت انتخاب کلمات ، و نیز توجه نکردن به‌آرمان و هدف . ازاین رو شعر شاعر«پارناسین» مانند مرمرصاف وبی‌نقص ودرعین‌حال محکم است ، هرکلمه‌را بادقت انتخاب می‌کند و به‌جای خودمی‌گذارد وکمال مطلوب او این است که شعررا ازلحاظ استحکام و زیبایی به‌حد مجسمه‌سازی برساند . شاعرپارناسین عقیده داردکه شعرنه باید بخنداند و نه‌بگریاند بلکه باید فقط زیبا باشد و هدف خودرا درخود بجوید .

در قرن بیستم در اروپا و امریکا کسانی مثل « ریچاردز » و« عزراپوند »و « تی . اس . الیوت » ، نوعی نقد نو به وجود می‌آورند که تا حدی می‌توان آن را بانقد زیبایی‌شناسی همریشه دانست . اصول نظریه‌های ریچاردز در واقع مبتنی است برتوجه منتقد به‌دلالتهای الفاظ و اوزان شعر واستعارات و لحن‌کلام . عزراپوند ، شاعران جوان امریکا را متوجه این موضوع می‌کند که شعر تنها عبارت از الهام نیست بلکه بیشترنوعی حرفه و صنعت است که شاعرباید درآن افزار کار خود را به درستی به‌کاربیندازد. وهمین ملاحظات است‌که « پوند » رابه‌مکتب تصویرگرایی [۲] می‌کشاندکه درشعرگرایش به‌زبان ساده، ابداع اوزان‌تازه، آزادی درانتخاب‌موضوع و مخصوصاً کارگرفتن ازمجاز و تصویر را توصیه می‌کند . درمکتب تصویرگرایی ارائهٔ تصویرمستقیم شیٔ ، توجه به‌جزئیات امور و اجتناب ازحشو و اطناب توصیه می‌شود و مخصوصاً اصراربرآن است که شعربه‌جای توجه به‌احوال کلی و انتزاعی به‌امورمحسوس و جزئی توجه‌کند .

« تی . اس . الیوت » نیز شعررا به عنوان یك پدیدهٔ مستقل به کار می گیرد و معتقد است‌که شاعردرسرودن شعر ازهیجانات و شخصیت خود می‌گریزد ،ازاین‌رو منتقدان را تشویق می‌کند که از بررسی حقایق زندگی شاعران روی برتابند و به مطالعهٔ دقیق فن شعر بپردازند . الیوت نیز مانندعزراپوند می‌خواهد نوعی شیوهٔ نقدراکه آزاد ازتفسیرهای برون‌ذاتی ، تاریخی، اخلاقی، روان‌شناسی وجامعه‌شناسی

---

۱ – Leconte de lisle

۲ – Imagism

باشد و صرفاً کیفیت و ارزشهای زیبایی‌شناسی را درنظرگیرد ، به‌وجود آورد .

شیوه‌ای که به وسیلهٔ ریچاردز ،عزراپوند و الیوت درنقد ادبی توصیه می‌شود مبنایش براین است‌که درشناخت و ارزیابی آثارادبی، منتقد بیشتر به‌خود این آثار توجه‌کند تا به‌محیطی که موجب پیدایش آنها شده است . ازاین‌رو ، این‌شیوهٔ نقد ، هم باطریقهٔ کسانی که درتفسیر آثار هنربه‌تحلیل‌روانی یابررسی سرشت و خصلت نویسندگان اهتمام دارند ، مغایرت دارد و هم باشیوهٔ آنان که درنقد می‌کوشند تا تأثیر احوال و مقتضیات اجتماعی رادرتکوین اثر بجویند ، متفاوت است .و خود شیوه‌ای است مستقل برمبنای شناخت‌جوهرواقعی هنروکشف زیباییهای آن .

پرسش وتمرین :

۱ــ اساس نقد زیبایی شناسی را درنظریهٔ چه‌کسانی می‌توان پیداکرد ؟

۲ــ نظریه « پارناسین » دربارهٔ هنرچیست ؟

۳ ــ « عزراپوند » دربارهٔ شعرچه نظری ابراز داشته است ؟

۴ ــ تی . اس. الیوت درنقد شعرچه نظر خاصی دارد ؟

۵ ــ هنر محض چیست ، آیا می‌توانیم درشعر فارسی نمونه هایی ازهنرمحض پیدا کنیم ؟

۶ ــ « ایماژ » را تعریف‌کنید و خصوصیات‌آن را بنویسید .

نقد اخلاقی :

نقد اخلاقی که در آن ارزشهای اخلاقی را اصل و ملاك نقادی شمرده‌اند ، شاید از قدیمترین شیوه‌های نقد ادبی است . افلاطون در شعر ودرام به تأثیر اخلاقی و اجتماعی‌آن توجه می‌کند و شعر و ادب را ازآن جهت‌که ممکن است باعث فساد اخلاق جوانان شود طرد وانکارمی‌نماید . ارسطو نیزمعتقد است‌که هدف شعر، خاصه تراژدی ،باید تصفیه یا تزکیهٔ نفس باشد و « هوراس» ارزش شعررا در سودمندی و زیبایی‌آن می‌داند . درهرحال بیشتر متفکران قدیم برای شعرو ادب فایدهٔ تربیتی و اخلاقی قائلند .

در اروپا نه تنها اهل کلیسا درقرون وسطی شعر را به واسطهٔ آن‌که در خدمت اخلاق‌نبوده‌است ،غذای شیطان‌می‌دانند ومایهٔ فسادوضلالت ،بلکه‌کلاسیکهای قرن هفدهم میلادی برای یك اثر ارزندهٔ ادبی ،گذشته از زیبایی صورت ، غایت

اخلاقی نیزلازم می‌شمارند. درقرن هیجدهم « دیدرو» فرانسوی گرامی داشتن تقوی و پست شمردن رذایل ونمایان‌کردن معایب را هدف هرنوع هنرمی‌داند و می‌گوید: «هدف یك‌اثرادبی این‌است‌که به‌آدمی عشق به‌تقوی ووحشت ازنابکاری را القاکند». دکترجانسون انگلیسی ادیب بلند پایهٔ همین قرن ، معتقد است‌که شاعر باید دنیا را ازآنچه هست بهترنشان دهد وتولستوی درقرن نوزدهم واوایل قرن بیستم می‌گوید: « هنر جهان پسند همواره ملاك ثابت و معتبری با خویشتن دارد وآن ملاك ،معرفت دینی وروحانی است » .

غالب این نقادان اعتقـاد دارند که اهمیت ادبیـات تنهادر شیوهٔ بیـان نیست بلکه درمحتوای اثرنیز هست . نقد اخلاقی در قرن بیستم به وسیلهٔ « انسان دوستان جـدید »[1] ادامه پیدا می کند.به عقیدهٔ این گروه.مطالعهٔ تکنیك آثار ادبی ، بررسی وسایل‌است ،حال‌آن‌که بایدبه بررسی هدفهای ادبیات‌به عنوان فرایندی‌که درزندگی وعقاید و روحیات بشرتأثیر می‌گذارد پرداخت . از نظراینان فقط عقل و معیار های اخلاقی است‌که انسان‌را ازحیوان متمایزمی‌کند وازاین روتأکیدآنها صرفاً برانضباط اخلاقی وکف نفس است .

نقد اخلاقی غالباًشاعران و نویسندگانی را که از حیطهٔ اخلاق جدا می افتند ویابه فسادوتباهی‌کشیده می‌شوند با طرد وانکارآثارشان می‌آگاهاند وهدایت می‌کند. درایران هرچند نقد اخلاقی به طور مستقل وجود نداشته استو هرگزدورهٔ خاصی از ادبیات بدین شیوه اختصاص نیافته اما غالباً نقادان به لزوم اخلاق وتربیت اخلاقی ودینی اشاره‌کرده وشاعران را از گفتن سخنان زشت وهزل ویاوه ونیز مدیحه وتملق ودروغ‌که خلاف اخلاق و دین است ، بر حذر داشته‌اند . شمس قیس رازی درکتاب المعجم راجع به بهرام‌گور روایتی نقل می‌کندکه نشان می دهـد قدما خاصه عظمای فلاسفهٔ‌ادیان، شعررا ازآن جهت‌که «اساس‌آن‌برکذب وزور[2] است وبنیان‌آن‌برمبالغت فاحش وغلومفرط »، مذموم‌دانسته و« مهاجات شعرا را ازاسباب مهالك‌ممالك سالفه وامم ماضیه »[3] شمرده‌اند.

۱- New Humanist

۲- زور ، باطل ، دروغ

۳- المعجم - چاپ دانشگاه ص ۱۹۹-۲۰۰

در هر حال نقادان ایرانی همواره شاعران را که سخنانشان مشتمل بوده است براغراض نفسانی ومتابعت هوای شهوانی ، مثل مدح مذمومین وذم ممدوحین و یا هزلیات رکیك و امثال‌آن ، طرد و انکارکرده وآن را بد دانسته‌اند ، و نیـز بعضی شاعران،خود سنتهای اخلاقی را ستوده و خویش را ازسخنان زشت و نـاهموار بری دانسته‌اند . مثلا ناصرخسرو شعری را می‌ستاید که حاوی حکمت و دانش و اخلاق باشد ونوعی اخلاق ودین را تعلیم دهد .فردوسی ونظامی وسعدی نیزسنتهای اخلاقی را می‌ستایند وفضیلت اخلاق‌را درفضیلت سخن می‌آمیزند. حتی شاعری مانندانوری که خود مدیحه سرا و هزّال بوده است به شریعت شعرا که گدایی و کدیه است سخت می‌تازد وآن را زشت وبد می‌داند .

نقد اخلاقی درایـران،به‌خصوص درعصر جـدید به علـل وجود بعضی مسائل سیاسی واجتماعی شدیداً مطرح می‌شود و بسیاری ازتجدد طلبان و مشروطه خواهان برای شعر،شرط اخلاقی واجتماعی قائل می‌شوندکه‌ازآن میان می‌توان‌نام‌آخوندزاده، میرزاآقاخان‌کرمانی ، ادیب‌الممالك فراهانی و امثال‌آنان را ذکرکرد . دردوره های نزدیك به روزگار ما سید احمدکسروی ازکسانی است‌که صرفـاً شعر را از دیدگاه اخلاقی می‌بیند وهرنوع شعر، جز شعراخلاقی واجتماعی را انکار می‌کند .

پرسش‌وتمرین :

۱ــ افلاطون در باب شعر چه می گوید ؟
۲ــ نویسندگان وفلاسفهٔ اروپایی میان اخلاق وهنرچه‌روابطی می جستند ؟
۳ــ آیا درایران نقد اخلاقی وجود داشته است؟
۴ــ کدام یك از شاعران ایرانی بیشتر به اخلاق و فضیلتهای اخلاقی توجه‌داشته‌اند ؟
۵ــ آیا شاعران دوره های جدیدتر به نقد اخلاقی‌گرایش نشان داده‌اند ؟
۶ــ دیوان پروین اعتصامی را ازدیدگاه نقد اخلاقی‌موردبررسی قرار دهید ومقاله‌ای درباب‌آن‌بنویسید.

نقد اجتماعی :

نقد اجتماعی عبـارت است از نشان دادن ارتبـاط ادبیات با جـامعه و تأثیر جامعه در ادبیات و همچنین تأثیر ادبیات در جامعه . نقـد اجتماعی ، آثار ادبی را

همواره محصول و مولود حیات و محیط اجتماعی می‌داند . ازاین رو بسیاری از منتقدان اخیرسعی کرده‌اند علل و موجبات تحول اسالیب وتغییر فنون و انواع را در ادبیات ، فقط ازطریق تحقیق دراوضاع واحوال اجتماعی بیان‌کنند ، به عقیدهٔ آنان اگر شعر زبان عواطف و ترجمان قلوب شاعران است ، آنچه عواطف قلبی را پدید می‌آورد جزمحیط وزمان ومکان چیزی نیست.ازاین رو ادراك درست ودقیق عواطف و احوال فرد جز بادریافت علل ونتایج حوادث اجتماعی میسرنیست .

« هیپولیت تن » (۱۸۲۸ ـ ۱۸۹۳ م .) منتقد مشهور فرانسوی ادبیات را محصول « زمان » و « محیط اجتماعی » و « نژاد » می‌داند . به عقیدهٔ وی حوادث و احوال اجتماعی مولود ونتیجهٔ این سه عامل است .

از بعد از جنگ جهانی اول غالباً توجه به شیوه نقد اجتماعی به شکلهای مختلف و درجلوه‌های گوناگون ، ادامه‌پیدا می‌کند خاصه این‌که تأثیر حوادث و مسائل عصری غالباً جذبه‌ای برای این شیوه در میان طبقهٔ جوان پدید می‌آورد . از همین روست که غالباً درهمه جا نوعی نقد اجتماعی برغالب آثار ادبی حکمفرما می‌شود. چنان‌که دراین‌ایام‌درآلمان «گئورگ‌کایزر» (۱۸۷۸ـ ۱۹۴۵م.)و «برتولت‌ـ برشت » (۱۸۹۸ ـ۱۹۵۶ م .) تمدن‌بورژوا وخشونت و استبدادآمیخته با ابتذال و ریای‌آن را محکوم می‌کند . در فرانسه « ژان پل سارتر » و « کامو » و امثال آنها نیزبه استبداد و ابتذال با همین چشم نفرت وانکار می نگرند و برای ادبیات نوعی مسئولیت و تعهد اجتماعی قائل‌می شوند .

در میان شاعران و نویسندگان ایران آنچه تعلقات اجتماعی است غالباً یا رنگ دینی و اخلاقی داشته و یا مشکلات‌ملی و میهنی بوده است .

شك نیست که شاهنامهٔ فردوسی گذشته ازنوع اجتماعی آن یعنی حماسه، احساسات میهن‌دوستانه و برتریهای قومی وملی راکه خواه ناخواه امری اجتماعی است، مطرح‌می‌کند ونیزشاعرانی‌مانند مولوی، سنائی‌وعطاربه‌طرح مشکلات‌اجتماعی و اخلاقی زمان خود می پردازند . در میان شاعران ایران برخی با محیط اجتماعی خود به ستیزه برخاسته وآن را طرد و انکارکرده‌اند .

ناصر خسرو با زبانی‌تلخ و گزنده از جهانخواران و دین‌فروشان خراسان

انتقاد می‌کند وحافظ از ریا و تزویر و خیام ازجهل و نادانی مردمان روزگارخویش می‌نالند واجتماع ودنیایی را می خواهند غیر ازآنچه وجود دارد .

دردورهٔ بیداری یعنی از اوان مشروطیت در ایران ، روشنفکران و متفکران ایرانی‌سعی‌می‌کنند نقد اجتماعی را چه درشعر وچه درنثر رواج‌دهند. شاعرانی‌مانند ادیب الممالك فراهانی، علی‌اکبردهخدا ، نسیم شمال ، ملك الشعرای بهار ومیرزادهٔ عشقی و دیگران ، شعررا درخدمت اجتماع و سیاست می‌دانند و از آن برای بیدار کردن مردم استفاده می‌کنند ، نویسندگان این عصر نیز ، مانند میرزا ملکم‌خان ، میرزا آقاخان‌کرمانی، زین‌العابدین مراغه‌ای وعبدالرحیم طالبوف تبریزی نیز،نثر را در خدمت اجتماع‌قرار می دهند. نقد اجتماعی به تدریج در ایران رواج می یابد وتا عصرحاضر ادامه پیدا می‌کند ، به طوری‌که امروزغالباً شعر و داستان و نمایشنامه را ازدیدگاه نقد اجتماعی مورد بررسی قرارمی دهند وآن را از معتبرترین انواع نقد به شمار می‌آورند .

پرسش و تمرین :

۱ ـ عقیدهٔ هیپولیت تن در باب ادبیات چیست ؟

۲ ـ در اروپا گذشته از «تن» چه‌کسانی در باب ادبیات و اجتماع نظریهٔ تازه‌ای ابراز داشته‌اند؟

۳ ـ نظر ژان پل سارتر در باب ادبیات چیست ؟

٤ ـ آیا شاعران قدیم ایرانی تحت تأثیر زندگی اجتماعی بوده‌اند ، و جریانات اجتماعی در شعرشان تأثیر داشته است ؟

٥ ـ در دورهٔ مشروطه یا بعد از آن در ایران چه کسانی هدف ادبیات را در مسائل اجتماعی می‌جستند .

٦ـ کتاب «ادبیات‌چیست» اثر ژان‌پل سارتر، ترجمهٔ مصطفی رحیمی وابوالحسن نجفی را بخوانید ودربارهٔ آن مقاله‌ای بنویسید .

۷ ـ کتاب «ابراهیم بیك» نوشتهٔ زین‌العابدین‌مراغه‌ای وکتاب «احمد» نوشتهٔ عبدالرّحیم‌طالبوف را بخوانید و دربارهٔ هریك مقاله‌ای بنویسید.

نقد تاریخی :

اگرمنتقدی برای تحلیل یك اثرادبی ،حوادث یا امور مربوط به تاریخ را مورد بررسی قراردهد ، و به بحث در باب حیات شاعر ومعاصران او و یا روابط او با همعصران و یا احیاناً به تحقیق درباب اسناد و مدارك وچند و چونی صحت و سقم نسخه یا نسخ کتاب وچگونگی وجود تحریف و تصحیف وتصحیح اثر وجست وجوی اشارات وحوادث تاریخی وبه بحثهایی ازاین قبیل بپردازد ،به نقد تاریخی پرداخته است . نقد تاریخی در واقع وسیلهٔ تحقیق در تاریخ ادبیات محسوب می‌شود .

البته این گونه نقد به کوشش فراوان ناقد بیشترنیازمند است تا به استعدادخاص ادبی او ، زیرا معمولا نقد تاریخی ، به یك اثرادبی به عنوان یك امرذوقی و هنری کمتر نگاه می‌کند واز درك هنر و ارزش هنری آن عاجزاست . از همین روست که می‌توان گفت نقد تاریخی قادر به تحلیل واقعی یك شاهکار ادبی نیست ، زیرا یك شاهکار بزرگ ادبی غالباً ازمحیط واجتماع خودفراتر است وچه بسا مولود جذبه و الهام وتحت تأثیرلاشعور به وجود می‌آید .بنابراین نمی‌توان صرفاً با بحث پیرامون مسائل مربوط به تاریخ وزمان ومکان،آن را مورد بررسی قرارداد. بیهوده نیست که یکی ازمنتقدین معاصر می‌گوید :

«روش تاریخی که می‌خواهد مفهوم ومعنی شاهکارهای هنری را روشن نماید در واقع آن را ضایع وتباه می‌کند » .

تاریخ ادبیات البته ازآن جهت که معرف اوضاع واحوال اجتماعی هرملت است اهمیت بسیار دارد. اما نقد وتحقیق درادبیات رانمی‌توان ونباید منحصراً به وسیلهٔ طریقهٔ تاریخی میسروکافی شمرد .آنچه درآثارزیبای هنری موردتوجه منتقد می‌باشد فقط جنبهٔ تاریخی آنها نیست . زیرا شعر و اثری بی نام که از جهت شورانگیزی و دلربایی جالب باشد ،هرچند زمان گوینده ونویسندهٔ آن معلوم نباشد ، باز مـی تواند مورد توجه قرارگیرد .

با این همه شیوهٔ نقد تاریخی یکی ازرایج ترین شیوه‌های نقد ادبیانه است وغالباً درایران به این شیوه توجه فراوان می شود ، به طوری که غالب تحقیقات ما دربارهٔ شاعران از این مقوله است . البته بزرگترین فایدهٔ تحقیقات تاریخی متوجه تاریخ ، جامعه شناسی ، مردم شناسی وگاه روان شناسی می‌شود ، نه هنر وادبیات ، وشاید

ازهمین روست که این‌نوع تحقیقات را درآثار درجهٔ دوم بیشتر وبهترمی توان نشان داد ،زیراآنان به متن‌زندگی نزدیك ترند وبیشتربه واقعیات محیط خویش‌تکیه دارند تا نوابغ که غالباً ازمحیط خود فاصله می گیرند .

درهرحال‌نقد تاریخی درمورد یك اثرادبی وقتی می‌تواند به درستی انجام شود که گذشتهٔ آن ونیز عصری که پدیدآورندهٔ آن است به خوبی شناخته شود وآرمانها و آرزوهایی که درآن روزگار تجلیاتی داشته است ، احساس گردد.حتی کافی نیست که برای شناختن نویسنده‌ای تنها عواملی راکه در اوتأثیرکرده است مورد مطالعه‌قرار داد بلکه باید تأثیرخود او را درآیندگانش نیزتحقیق کرد ، زیرا بسیاری اوقات‌آنچه آیندگان در اثر نویسنده‌ای می‌یابند از اطلاعاتی که امروز مستقیماً به وسیلهٔ اثرخود نویسنده به دست می‌آید بیشتر است . شیوهٔ نقد تاریخی هنگامی مفید است که ناقد تنها به مطالعهٔ اثری که ازیك نویسنده در پیش رودارد اکتفا نکند بلکه به همهٔ آثار اواحاطه یابد تا قضاوتش صحیح باشد . روی هم‌رفته ، نقد تاریخی ،به‌طور جنبی یکی ازروشهای مؤثرومفید نقد ادبی است ومنتقد برای‌آنکه کارشناخت خودرا به درستی انجام داده باشد ، ضمن استفاده از سایرنقد ها می تواند از این شیوه نیز استفاده کند .

پرسش و تمرین :

۱ــ چرا نقد تاریخی‌به تنهایی قادربه درك وتحلیل واقعی یك شاهکارادبی‌نیست؟

۲ــ شناخت زمان و مکان خاص و یا زندگی واقعی شاعر یا نویسنده برای درك یا لذت‌بردن از یك اثرادبی‌تا چه حد لازم است ؟

۳ــ آیا فایدهٔ تحقیقات تاریخی درموردآثار ادبی صرفاً متوجه ادبیات می شود یا نه ؟

۴ــ در نقد تاریخی چه تحقیقات وشناختهایی باید صورت‌گیرد ؟

۵ــآیا درنقد تاریخی باید همهٔ آثارنویسنده یا شاعررا مطالعه کرد یامطالعهٔ یك اثر یا شعرکافی است ؟

۶ ــ به عقیدهٔ شما شرح حال و بررسی تاریخی احوال شاعران تا چه حد برای درك یك اثرادبی مفید است ؟ دراین باره مقاله‌ای بنویسید .

۷ــ آیا غزلیات حافظ را می توان بدون شناخت محیط اجتماعی و احوال تاریخی خاص به‌خوبی درك کرد ؟

نقد روان شناسی :

دراین شیوه،نقاد سعی می‌کند جریان باطنی‌و احوال درونی شاعر ونویسنده را ادراك و بیان نماید و قدرت و استعداد هنری و ذوق و قریحهٔ او را بسنجد و نیروی عواطف وتخیلات وی‌را تعیین‌نماید و ازاین راه تأثیری راکه محیط وجامعه وسنتها ومواریث درتکوین‌این جریانها دارند مطالعه‌کند . ازاین‌رومنتقدان توجه‌به‌ارزشهای روان شناسی را در فهم‌آثار ادبی بسیارمهم می شمارند وآن را مفتاح سایر شقوق و اقسام نقد می انگارند ودر واقع شعر وادب را عبارت می‌دانند ازروان شناسی شاعر یا نویسنده .

از مطالعهٔ‌آثار ادبی‌می توان دریافت‌کـه عواطف‌و احساسات هنرمند چیست و محرك او دراندیشه ها والهامات خویش‌کدام است وهمچنین صفات و احوال نفسانی غالب برعصر و معاصرانش را نیزمی توان شناخت .درهرحال اثرهرشاعر یا نویسنده معرف خصال وسجایا وبه عبارت دیگرروان شناسی اوبه‌شمارمی‌آید .

بررسی دراحوال روحی ونفسانی اشخاص خاصه دردرام یا قصه چیزی است‌که نویسندگان وشاعران ازقدیم‌ترین ایام بدان پرداخته وآن را درنظرداشته‌اند وچه بسا جست وجو در زوایای روح انسان ازکهن ترین ایام در شعر دراماتیك یونان وجود داشته وبعدها نیز در اروپا کسانی مـانند « راسین » ، « شکسپیر » ، « ایبسن » ونیز « مترلینگ » و « داستایوسکی » بدان پرداخته‌اند . با این همه یك جریان فکـری و فلسفی جدید باعث شدکه ادبیات ازدیدگاه علم روان شناسی مورد توجه قرارگیردو آن تأثیرنظریه ها واندیشه های‌کسانی مانند « فروید » ، « یونگ » و « آدلر » بود.

به عقیدهٔ زیگموندفروید(۱۸۵۶- ۱۹۳۹ م .) روان‌آدمی عرصهٔ‌کشمکش بین غریزهٔ‌حیات ومرگ است.آرامش‌انسان‌حاصل‌غلبهٔ غریزهٔ‌حیات است‌وناآرامی ره‌آورد غریزهٔ‌مرگ. اومی‌گوید غریزهٔ حیات جویای «کام» است وهمین‌کام‌یا «شهوت» است که غریزهٔ مرگ را از انسان دورمی‌کند وناآرامی را می زداید.بحث درباب خود ـ آگاه [۱] و ناخود آگاه [۲] انسان و نمود ناخودآگـاه که‌گاه تبدیل به وازدگیهایی

۱- Conscious

۲- Unconscious

می شود و عقده را به وجود می‌آورد - که بنـا به قول روان شناسان خود نـوعی بیماری است‌وراه علاج‌آن تنها تزکیه وتصفیهٔ نفس‌است - ازنظریه های روانی‌فروید می باشد .

فروید«بدنهادی » را نوعی بیماری‌می‌داند واین‌نکته مورد توجه«ناتورالیستها» قرارمی‌گیرد ،زیراآنان نیزعقیده دارندکه انسان فریفتهٔ امیال وغرایزخویش است‌ودر قبال اعمال بد ، مسئولیتی نداردونباید اورا محکوم‌کرد .نظریهٔ آدلردرباره « عقدهٔ حقارت » و تئوری یونگ دربارهٔ « ناخود آگـاه‌گروهی » تأثیر روان شناسی را بر نویسندگان، خلاق قوت می دهد .

منتقدان نیزمانند نویسندگان خلاق،به‌قصد روشنگری به‌این قلمرونوین دانش روی می‌آورند. نخستین‌نتیجهٔ آن‌این‌می‌شودکه روان شناسی مانند سلاحی درپیکار با ارزشهای‌گذشته خاصه درامریکا و انگلستان به‌کار می‌آید. ارزشها در برابر این سلاح جدید سخت آسیب‌پذیر می‌شود. اگرفضایلی چون‌کف نفس، عفت، نجابت ، آبرومندی و امثال آن ناشی‌از «سرکوبی امیال» نه الهامات پروردگار باشد ، پس آنان را کـه برحفظ چنین ارزشهای سنتی پـا می‌فشارند می‌توان مـتهم به‌جهل و بی‌خردی‌کرد وحال‌آنکه چنین نیست و بحث دراین باب فراوان است .

ازنقادان معروف که به‌مکتب روان‌شناسی روی آورده‌اند خاصه بعد ازجنگ اول‌جهانی‌یکی«آی .ای . ریچاردز» [۱] (متولد۱۸۹۳) است ودیگر«هربرت‌رید »[۲]. ریچاردز از یك‌طرف سعی می‌کند تانقش وتأثیر لفظ را به‌صورت مستقل و همچنین بدان‌گونه‌که درنسج‌کلام‌وارتباط باالفاظ دیگردارد بررسی نماید وبدین‌گونه تحلیل انتقادی در نزد وی به‌قلمرو مسائل مربوط به‌علم « دلالت » [۳] وارد می‌شود و از طرف دیگر می‌کوشد تانشان دهدکه وظیفهٔ ادبیات عبارت‌است ازاین‌که درخواننده تعادلی روانی ویا درواقع حالات متعادل روانی به‌وجودآورد ،بدین‌معنی‌که معتقد است یك اثر هنری واکنش خاص وموزونی دربیننده یا خواننده ایجاد می‌کندزیرا

۱- I. A. Richards

۲- Herbert Read

۳- Semantic

زیبایی خود چیزی است که موجب تعادل ترکیبی می‌شود . به‌هرحال او می‌کوشد که شناخت ارزش ادبی آثاررا برمبنای روان‌شناسی استوار سازد .

اما هربرت‌رید ،وعده‌ای دیگرازنقادان‌که تحت تأثیر مکتب روان‌کاوی فروید قراردارند ،سعی می‌کنند مبنای پیدایش الهامات واسباب حصول عقده‌ها وتمایلات سرکوفته‌ای را که احیاناً موجب ابداع آثار ادبی بوده است بررسی‌کنند . ازاین‌رو غالباً تحقیقات آنـان مبتنی بر تحقیق در پـیدایش و نحوهٔ تکوین آثـار و وجدان آفرینندگان آنهاست . این نقادان معمولاً به‌بررسی احوال روانی شاعر و نویسنده یا درحقیقت به‌شناخت زمینه‌های الهام آنها می‌پردازند .

پرسش و تمرین:

۱ــ آیا توجه به‌احوال روحی ونفسانی اشخاص‌در آثار ادبی وجست‌وجو درزوایای روح انسان درادبیات ، یك پدیدهٔ کاملا تازه است؟

۲ــ زیگموند فروید چه نظریهٔ تازه‌ای درباب انسان و روان آدمی ابراز می‌دارد ؟

۳ــ ناتورالیستها به‌چه‌جهت با نظریه‌های روانی «فروید» موافق بودند؟

۴ــ آیا روان‌شناسی اقدام به‌نفی ارزشهامی‌کند . چرا وازچه طریق؟

۵ــ نام دوتن‌ازنقادان معروف اروپایی‌راکه بعدازجنگ‌جهانی اول به‌مکتب نقدروان‌ــ شناسی توجه داشتند ذکر وعقاید آنهارا بررسی کنید .

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴

فصل دوم

نقد ادبی درایران ـ شناخت شعر و نثر

شعر :

یافتن تعریف جامع‌ودقیق برای شعردشواراست. ازقدیم‌ترین ایام نقادان ادب و فلاسفه سعی کرده‌اند با تعاریف مختلف شعر را بشناسانند اما درشناخت ومعرفی آن هریك به‌راهی رفته‌اند. ادبا ونقادان ادب غالباً جنبهٔ ظاهر وفلاسفه واهل منطق جوهر و مادهٔ اصلی آن را مورد توجه قرار داده‌اند . برخی مانند « قدامة بن جعفر » و «شمس قیس رازی» و « سَکّاکی » شعر را کلامی موزون و مقفاکه در آن معنایی وجود داشته باشد و بعضی مانند افلاطون ، ارسطو ، ابن‌سینا و خواجه‌نصیر طوسی آن را کلامی مخیل و شورانگیز می‌دانند . اما نه موزون بودن به‌تنهایی می‌تواند شرط اصلی شعر باشد و نه خیال‌انگیزی . بلکه برای شناخت واقعی شعر باید به‌این دوعنصر یعنی « خیال » و « وزن » عنصر اندیشه وتفکررا افزود وگفت: شعر کلامی است موزون‌که ازتلفیق وترکیب خیال و اندیشه به‌وجود می‌آید.

اما برای شناخت واقعی شعرباید تعریف را کنارگذاشت و به‌بحث در اجزای ترکیب‌کنندهٔ آن پرداخت . ازمهمترین اجزای ترکیب کنندهٔ شعرگذشته از«محتوا» و « درون مایه» ، « شکل ظاهری»و « شکل‌ذهنی » آن است . شکل ظاهری شعر که در واقع ساختمان خارجی آن را به‌وجود می‌آورد عبارت است از : وزن ، قافیه، لفظ و قالب .

وزن ازعناصرمهم شعر است وبعضی‌آن را جزو ذات شعر دانسته‌اند . خواجه نصیرطوسی می‌گوید : وزن نه تنها اقتضای تخیل می‌کند بلکه ادراك شعر را برای خواننده آسانتر می‌سازد و نظم وتناسب هنری خاصی بدان می‌بخشد . وزن درواقع بنیاد شعر است زیرا تناسبی بین اجزای پراکنده به‌وجود می‌آورد و آن‌را به‌صورت

یکپارچه عرضه می‌دارد . ذهن بدان‌خو می گیرد وازآن لذت می برد وباآن به‌هیجان می‌آید .

درشعر فارسی‌دونوع وزن وجود دارد : یکی‌وزن عروضی که غالباً مبنای آن برتساوی مصراعها قرار دارد وشعر فارسی ازابتدا تابه‌امروز باآن همراه بوده است. دیگر وزن جدید یاوزن نیمایی‌که درآن‌تساوی مصراعها مطرح نیست بلکه احساس و حالت شعر و ضرورت معنی در بلندی وکوتاهی مصراعها تأثیر می‌گذارد و شعر بدون آن‌که از«بحر» انتخاب شده یا «بحری»که باآن شروع شده است خارج شود، ادامه پیدامی‌کند . این وزن جدید درشعر فارسی به وسیلهٔ نیمایوشیج وارد می‌شود و رواج می‌یابد.

قافیه نیز درشعرسنتی فارسی وسیلهٔ ارتباط ابیات و نمودار تناسب و وحدت شعر است و خود مانند وزن غالباً خیال انگیز می‌باشد . **قافیه نه تنها درشعرگذشتهٔ** فارسی بلکه در شعر جدید نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. نیما **قافیه** را زنگ مطلب می‌داند وآن‌را برای شعر لازم می‌شمارد.

لفظ نیزدرشعر قابل اهمیت است زیرا نه تنها دارای نوعی **آهنگ و موسیقی** است‌که در القای شعر تأثیر فراوان دارد ، بلکه خود آفرینندهٔ شعر نیز **می‌باشد . بنا** به‌قول «سارتر» کلمه درشعر تنها به‌عنوان ابزار و و سیلهٔ انتفاعی **به‌کار نمی‌رود ،** بلکه خود هدف است . پس واژه درشعر تنها یك‌لفظ معمولی نیست **بلکه دنیایی** است شگفت‌انگیز که درآن هم عاطفه و احساس و موسیقی وجود دارد **و هم مفاهیم** فرهنگی وعاطفی. «کالریج» درمورد لفظ می‌گوید: « من درشعر در **مورد یك واژه ،** تنها به‌شیٔ که‌مدلول آن است توجه ندارم بلکه همهٔ معانی دیگری راکه آن **کلمه** تداعی می‌کند درنظر دارم» واین همان نکته‌ای است‌که «سارتر» بدان اشاره **می‌کند .** بنابراین لفظ درشعر از جهات مختلف قابل‌توجه وامعان نظر می‌باشد .

قالب نیزدرشعراهمیت دارد زیرا هرقالبی محتوای خاصی‌را ارائه می‌دهد . در شعر فارسی قالبهای مهم ازقدیم قصیده ، مثنوی . غزل ورباعی بوده است که‌البته به‌مناسبت وبه‌اقتضای مفهوم ومحتوا بعضی قالبهای دیگر مانند ترجیع بند ومسمط ونیـز مستزادوچهار پاره به وجود آمده است . همان طور که اشاره شد،هریك ازاین **قالبها محتوای خاصی را ارائه می دهند . مثلاً قصیده بیشتر مدایح و مراثی وگاه**

عرفان و حکمت و اخلاق ، مثنوی غالباً داستان و تمثیل و حماسه ، غزل معمولاً عواطف فردی وشخصی، ورباعی فلسفه واندیشه‌های گوناگون‌را دربردارد. یك‌قالب تازه هم نیما آورده است که می‌توان آن‌را قالب آزاد نامید .محتوایی که در این قالب ارائه می‌شود غالباً دریافتهای عاطفی انسانی و اجتماعی است و اکثر شاعران امروز بدان‌گرایش وتوجه دارند .

شکل ذهنی شعرعبارت است‌ازفضای عاطفی وشاعرانه وخیال انگیز که هم سبب القای معنی می‌شودوهم مایهٔ تحریك وتهییج نفوس . خیال و «صورتهای خیال‌انگیز شاعرانه »[1] از مهمترین عوامل ایجادکنندهٔ شکل ذهنی شعراست . به طوری‌که اگر آن را از شعر بگیریم ، شعر به‌نثر ساده تبدیل می‌شود . مثلاً در این بیت فردوسی دقت‌کنید :

چو برگشت شب گرد کرده عنان　　سپیده بـر آورد رخشان سنان

اگرتصویرخیالی‌را ازاین بیت‌بگیریم وبگوییم«شب رفت وخورشید طلوع کرد» دیگر شعر به‌کلی از میان رفته است . پس خیال شاعرانه و صورتهای مختلف آن یعنی تشبیه ، استعاره و تمثیل و امثال آن در شعر از اهمیت خاصی برخوردار است وبدون وجود آن شعر متولد نمی‌شود .

تصویریاخیال شاعرانه درواقع‌نوعی پیوند میان انسان وطبیعت است .شاعر در آفرینش صورتهای شاعرانهٔ خیال‌انگیزباتبدیل اشیا به صورتهای عاطفی و انسانی، خواننده را به‌حالتی عاطفی می‌کشاند وکلام خودرا ازحالت عادی خارج می‌سازد . مثلاً آنجاکه حافظ می‌گوید:

بنفشه طرهٔ مفتول خود گره می‌زد　　صبا حکایت زلف تو درمیان انداخت

شاعرازواقعیات عینی ،دنیایی ذهنی و عاطفی ساخته است که برای غیرشاعر اعجاب‌انگیز و غیرقابل باوراست　دراینجا اشیای طبیعت ازنظر شاعر رنگ دیگری به‌خودگرفته وشکل وخاصیت ویژه‌ای یافته است. گویی شاعر دردنیای اشیا فرورفته و باآن آشنایی خاص شاعرانه پیداکرده است وازاجزای طبیعت‌که برای ما مرده و بی حرکت است مخلوقاتی زنده و متحرك و شورانگیز آفریده است . البته ، این

۱- Image

آفریده‌های هنرمندانه یا صورتهای شاعرانه که در واقع شکل ذهنی شعر را به‌وجود می‌آورد ، نه تنها به تجسم موضوع و تصویر حالات درونی می‌پردازد بلکه معانی مختلف را القا می‌کند وقدرت بیان اندیشه وفکر شاعرانه‌را گسترش می‌دهد.

آنچه در موردخلق آفرینشهای شاعرانه یا صورتهای خیال‌انگیز دراینجا باید متذکر شد این‌است کـه شاعر باید تاآنجا که می‌تواند سعی کند خلق این آفرینشها برمبنای تجربیات عینی و ابداعات ذهنی خود او باشد تاشعری که می‌گوید اصیل و واقعی جلوه کند . شك نیست استفاده از هرنوع تصویر یا صورتهای خیالی که شاعران دیگر ساخته وپرداخته‌اند از ارزش شعر می‌کاهد وشاعر واقعی باید حتماً از آن پرهیز کند .

گفتیم درشعر، گذشته ازشکل‌ظاهری وشکل‌ذهنی یك عنصردیگر وجود دارد که بسیار مهم است و قابل توجه و آن «محتوا» یا درون مایهٔ شعر است . محتوا یعنی فکر و اندیشه یاهدف وغرض خاصی که شاعر ازسرودن شعر دارد . درشعر هیچ چیز به‌قدر محتوا تغییرنمی‌کند زیرا هرچیزکه بادنیای شعر رابطه برقرارسازد وریشه در احساس و عاطفهٔ شاعر داشته باشد می‌تواند محتوای شعر باشد . ازین‌رو هم مدح و مرثیه می‌تواند محتوای شعرباشد وهم عشق واخلاق‌وعرفان وتفکرات فلسفی ومسائل اجتماعی و احساسات ملی و مذهبی . اما هرمحتوایی تحت تأثیر محیط خاص خود به وجود می‌آید و فقط آن محیط خاص وشرایط ویژه می‌تواند آن محتوا را بزایاند مثلاً در قرن چهارم وپنجم محیط اجتماعی اقتضای حماسه وشعر حماسی‌را داشته ، درصورتی که درقرن هفتم و هشتم چنین اقتضایی وجود نداشته است . ازین روست که درقرن چهارم وپنجم فردوسی ظهورمی‌کند ودرقرن هفتم وهشتم مولوی‌وحافظ.

اما درمورد محتوای شعردونکته‌راباید متذکر شد یکی این‌که فردی وخصوصی نباشد بلکه تاآنجاکه ممکن‌است جنبهٔ انسانی وکلی داشته باشد، واگر هم شعر از شرایط ومحیط ویژه‌ای منشأگرفته است، شاعرباید سعی‌کند آن‌را ضمن آن‌که‌مربوط به‌زمان ومکان خاصی است تعمیم دهد . شعر حافظ وخیام ومولوی وامثال آنان این خاصیت‌را دارد ورازماندگاری آنها درهمین است، درصورتی‌که شعرفرخی وعنصری

۱- Image

که غالباً فردی وخصوصی است، و قابل‌تعمیم نیست، نمی‌تواند محتوای ماندگار و جاودانی‌را ارائه دهد. دیگر آن‌که محتوا اعم‌از عرفانی، فلسفی، اخلاقی واجتماعی نباید صرف علم باشد ، و حالت تعلیمی بپذیرد بلکه باید همه‌جا باجوهر شعر یعنی احساس وعاطفه وشکل هنرمندانه درهم‌آمیزد . بااین همه معمولاً محتوا، شعررا از خیال‌محض دور می‌کند وعقل واندیشه‌را درآن وارد می‌سازد ، وشاید ازین‌روست که شعر،گذشته ازتصرف درخیال واحساس وعاطفه درعقل نیزمؤثر است و درآن تصرف می‌کند .

بعضی نقادان ،شعر فارسی را از نظرمحتوا به انواع مختلف تقسیم کرده‌اند مانند: شعر حماسی ، غنایی، اخلاقی، مذهبی ، فلسفی، عرفانی، اجتماعی و سیاسی، وبرای‌آن اغراضی مانند: مدح، رثا، وصف، عرفان، اخلاق، فلسفه ، عشق ، حسب‌حال ،حماسه ومفاخره، شکوی واعتذار. هجا وهزل ومطایبه وامثال آن قائل‌شده‌اند. درهرحال‌محتوایا درون مایهٔ شعر عنصری‌است بسیارمهم و غالباً شاعر پیام ورسالت خودرا درآن جای می‌دهد .

پرسش و تمرین:

۱ــ شعر ازنظر ادبا و نقادان ادب چیست ؟

۲ــ فلاسفه چه تعریفی از شعربه دست داده‌اند ؟

۳ــ آیا تعاریفی‌که ادبا وفلاسفه درمورد شعر ذکر کرده‌اند می‌تواند تعریف واقعی شعر باشد ؟

۴ــ آیا برای شعر می‌توان تعریف روشن و کاملی پیدا کرد ؟

۵ــ شکل ظاهری شعریعنی چه ؟

۶ــ آیا وزن برای شعر لازم‌است ؟

۷ــ درشعر فارسی چندنوع وزن وجود دارد ؟

۸ــ چه تفاوتهایی میان وزن عروضی و وزن نیمایی هست ؟

۹ــ نظر «سارتر» و « کالریج » درمورد اهمیت واژه درشعر چیست؟

۱۰ــ قالبهای مهم شعرفارسی کدام است ؟

۱۱ــ در هر قالب شعری چه محتوایی وجود دارد ؟

۱۲ــ شکل ذهنی شعررا تعریف کنید .

۱۳ــ عوامل ایجادکنندهٔ شکل ذهنی چیست ؟

۱۴ــ صورتهای خیالی یا « Image » درشعرچه فایده‌هایی دارد ؟

۱۵ـ صورتهای خیالی چه خصوصیاتی باید داشته باشد تا اصیل وواقعی جلوه کند؟
۱۶ـ چه خصوصیاتی برای محتوای شعرمی‌توان در نظر گرفت ؟
۱۷ـ شعرفارسی ازنظر محتوا به چند نوع تقسیم می‌شود ؟
۱۸ـ شعر زیررا ازلحاظ شکل ظاهری وشکل ذهنی مورد بررسی قرار دهید :

داروگ[۱]

خشك آمد کشتگاه من
درجوار کشت همسایه
گرچه می‌گویند : « می‌گریند روی ساحل نزدیك
سوگواران درمیان سوگواران »
قاصد روزان ابری ، داروگ ! کی‌می‌رسد
باران

بربساطی که بساطی نیست
در درون کومهٔ تاریك من که ذره‌ای باآن نشاطی نیست و
جداردنده‌های نی‌به‌دیوار اتاقم دارد ازخشکیش می‌ترکد
ـ چون دل یاران که درهجران یاران ـ
قاصد روزان ابری ، داروگ ! کی می‌رسد
باران

« نیمایوشیج »

---

۱ ـ قورباغهٔ درختی

سبك شعر :

آنچه بیش ازهمه در شناخت شعر اهمیت دارد، شیوهٔ خـاص شاعر است یعنی همان چیزی‌که نقادان ،آن را « طرز » یا « سبك » شعر می نامند . درباب سبك شعر وخصوصیات‌آن بحثهای فراوان شده است. بعضی‌آن را در خصایص ذاتی وروانی و شخصیت شاعرمی جویند وغالباً محتوا ودرون مایهٔ شعر را درنظر می‌گیرند و برخی خصوصیات لفظی را برای شناخت سبك شعرکافی می دانند . درهرحال سبك شعراز یك طرف چگونگی‌کار برد اجزا و مواد مختلف وازطرف دیگرتأثیروجود وشخصیت شاعرواستقلال هنری اوونیزتأثیرمحیط طبیعی واجتماعی‌زندگی شاعررا نشان‌می‌دهد. اما برروی هم عواملی که در ایجاد سبك خاص شاعر تأثیر دارد یکی احوال نفسانی فردی است ودیگرمحیط اجتماعی و طبیعی .

شك نیست‌که افراددرعوالم فردی واحوال نفسانی با یکدیگرمتفاوتند .برخی طبعی تند و سرکش دارند و بعضی خیـال پرداز و رؤیـایی اند ، بعضی احساس و عاطفه‌شان برعقل ومنطقشان می‌چربد و روحی پرشور وناآرام دارند ، یکی همه چیز را با ژرف بینی ودقت می‌نگرد ، دیگری سطحی و بی‌تفاوت وکم دقت است ، یکی پرخشم وناآرام است ودیگری خون سرد ومتحمل وآرام . درهرحال احوال نفسانی ، شخصیت افراد را می سازد وشاعرنیز مانند افراد دیگر وشاید شدیدتر تحت تأثیراین احوال نفسانی قرارمی‌گیرد وشخصیت هنری اوکه در واقع سبك اوبه شمارمی رود ازاین طریق تکوین می‌یابد . تفاوت سبك شاعران درواقع تفاوتی است‌که در احوال نفسانی وعوالم فردی وشخصیت عاطفی شاعروجود دارد، ازهمین روست‌که می‌بینیم درمیان شاعران یکی‌کلامش تند وپرشوروهیجان‌آور است ودیگری‌آرام وبی حرکت، یکی الفاظ را سنگین سبك می‌کند و دیگری بی اعتناست و هر چه به زبانش می‌آید می‌گوید ، یك شاعرکلمات را چنان به هم می‌آمیزدکه سخنش خوش‌آهنگ می شود وشاعردیگر ازهمان‌کلمات عباراتی می‌سازد بی‌آهنگ وخشك وخشن .

اما همان طورکه قبلا اشاره شدگذشته از احوال نفسانی وعوالم فردی ، محیط طبیعی واجتماعی نیزدر ایجاد سبك شعرمؤثراست . شك نیست‌که محیط طبیعی‌دارای خصایص ویژه‌ای است‌که شاعررا نیزتحت تأثیرخود قرار می‌دهد . ازهمین روست‌که

مثلا برداشت شاعر کویرنشین ازطبیعت با شاعری که درجنگل ودرمیان طبیعت پربار زندگی می‌کند متفاوت است و هر یک شیوه‌ای جداگانه دارند . در شیوهٔ بیان و برداشتهای شاعرانه و توصیفات شاعری که به سرما و یخبندان زمستان خراسان و آذربایجان خوگرفته است‌با شاعری‌که درمیان‌گرمای خوزستان وجنوب ایران به سر می برد و هرگز هوا را « بس ناجوانمردانه سرد » [1] ندیده است ، البته تفاوت فراوانی مشهود است .

محیط اجتماعی درسبك شعرشاعر تأثیر بیشتری دارد . شك نیست تمام عوامل اجتماعی مانند : مذهب ، فلسفه ، علم ، اخلاق ، آداب ، سنتها ، تفکرات و مسائل مختلف اجتماعی درتکوین شخصیت افراد دخالت دارد و همهٔ‌آن عوامل درسبك شعر شاعرتأثیرمی‌گذارد . به همین جهت است‌که مثلادرقرن چهارم واوایل قرن پنجم در غالب‌آثار فارسی روح حماسی و ملی جلوه دارد و درقرن پنجم وششم این روحیه تا حدی ضعیف می‌شود تا آنجاکه شخصیتهای حماسی وملی‌مورد استهزا قرارمی‌گیرند ودردورهٔ صفویه روحیهٔ مذهبی جای همه چیز را می گیرد ، یا درقرن پنجم و ششم محیط اجتماعی اقتضای‌آن را داردکه شاعربا علوم وفنون عصرخودآشنا باشد وعلم نجوم وطب وفلسفه وفقه بخواند ودرقرن نهم ودهم به‌کلی این روحیه ازمیان می‌رود ونوعی روحیهٔ بازاری‌آمیخته با موازین مذهبی و اجتماعی جای‌آن را می‌گیرد.

درهرحال هرزمانی اقتضای نوعی تفکرو اندیشه را داردکه شاعرنمی‌تواند خود را ازآن دور نگه دارد . محیط وزندگی اجتماعی خود امری است‌که شاعر وهنرمند را می‌سازد . ازعوامل اجتماعی‌که درسبك شاعر تأثیرفراوان داردیکی‌گرایش اوست به مسائل مختلف اجتماعی مانند مذهب ، فلسفه و سیاست و امثال‌آن ، دیگر شغل و کار اوست . شك نیست کلام شاعری که دبیر پیشه است با شاعری که فقیه است و دانشمند تفاوت دارد . طرز بیان و برداشت شاعری که معلم است با شاعری که روزنامه نویس است یا سیاستمدار متفاوت است ، وهریك ازین شاعران روحیه‌وسبك خاصی برای خود دارند . اما این تفاوتها درصورتی است‌که شاعر اصولا دارای سبك باشد وگرنه شاعری‌که تقلیدگر است ،البته چیزی ازخودش به جا نمی‌گذارد و سبك

۱ــ به شعر « زمستان » اخوان ثالث شاعرمعاصرخراسانی رجوع کنید .

و شیوهٔ خاصی ندارد .

بنابراین عامل زمان ومکان ازیك طرف درایجاد سبك شاعر مؤثر است و احوال نفسانی شاعر ازطرف دیگر . یعنی در واقع شاعر درسبك هم خودش را نشان می‌دهد و هم اجتماعش را . ازاین روست‌که درطبقه بندی سبکها،گاه احوال نفسانی شاعررا در نظـر گرفته‌اند وگـاه زمان و مکان وعوامل مختلف دیگـر را . شاید بتوان گفت قدیم‌ترین کسی‌که درباب سبك شعرسخن‌گفته یك نقادیونانی است به نام «دیمتریوس». وی سبکها را به چهارنوع تقسیم می‌کند : سبك عادی ، سبك مجلل ، سبك‌آراسته، سبك قوی . و برای هریك ازین سبکهای چهارگانه اوصاف و مختصاتی متناسب با نامهایشان قائل می‌شود .با این‌حال هم خود اووهم‌نقادان دیگر این تقسیم بنـدی را چندان دقیق نمی‌دانند وغالباًآن چهارسبك را بر می‌گردانند به دو سبك اصلی یعنی **سبك عادی و سبك والا** . و سبکهای دیگررا مراحل میانه بین این دوسبك می دانند . از مهمترین اختصاصات وویژگیهایی‌که دیمتریوس برای سبك والا قائل می‌شودیکی لزوم اجتناب از افراط است و دیگر اطناب . به اعتقاد وی شاعر باید نه در آوردن الفاظ غریب افراط کند نه در به‌کار بـردن مجاز و استعاره . و نیـز باید از اطناب ملال انگیز سخت احتراز کند . به نظر او گوینده نباید به توصیف تمام جزئیات یك امربپردازد بلکه می‌باید چیزی را هم به فهم واستنباط شنونده واگذارد .ازاین‌رو ایجاز را درکلام ازاطناب بیشتر می پسندد وآن را سبك والامی خواند .

آنچه دیمتریوس درباب سبك والابیان می‌کند تقریباً تاحدی همان چیزی است که ادبا و نقادان ایرانی و عرب زیر عنوان علم بلاغت و نقدالشعر مـورد بحث قرار می‌دهند . در نقدالشعر آنچه در خور بحث است وبه وسیلهٔآن می‌تـوان سبك شعر و خصایص و ویژگیهای‌کلام شاعری را به واقع مورد بررسی قرارداد عبارت است از : بلاغت ، فصاحت ،زیبایی یا طراوت ،وجزالت یاعظمت وفخامت‌کلام ...

بلاغت ازنظر ادبا مطابقت‌کلام با **اقتضای حال** ومقام‌است .بدین‌معنی‌که‌گوینده بداند جای هرکلمه وکلام‌کجاست وچگونه بایدآن را به‌کار برد. مثلا درکجا«ایجاز» لازم است ودرکجا « تطویل »، درکجا بایدکلام ،مؤکدگفته شودودرکجا تأکید نوعی نارسایی به شمار می رود وباید به اشاره و ایما اکتفا کرد. ونیزدرکلام کجـا مقام « فصل » است یعنی‌کلام مقطع وکوتاه می‌آید و کجا مقام « وصل » یعنی جمله هـا

خود را پیوسته نشان می‌دهند ، اقتضای استفهام کجاست وتمنی وترجی وامر و نهی هریك چگونه وبه اقتضای حالت کلام درکجای آن قرارمی گیرند .شك نیست که تمام اینها بستگی دارد به احوال نفسانی گوینده ونیز توجه به احوال مخاطب یا خواننده . البته وقتی شاعر می تواند کلام خود را به بلاغت نزدیك کند که این احوال را بدون آن که تکلفی درکلام به وجودآید رعایت نماید . شك نیست رعایت این احوال تأثیر کلام را درنفوس بیشترمی کند وسبك واقعی شاعررا نشان می‌دهد .

اما **فصاحت** در واقع پاکیزگی سخن است ازدشواری و پیچیدگیهای غیرلازم و نارساییهای ناپسندیده ، و نشان می دهدکه شاعرتا چه حد توانسته است هماهنگی و زیبایی کلمات و الفاظ را حس کند و ازآن برخورداباشد وبرعکس چگونه ناهماهنگی ونازیبایی کلمات وعبارات و تعبیرات از تأثیر کلام اوکاسته است .ازاین روست که « تعقیدات لفظی ومعنوی » و « تنافرحروف وکلمات » و« ضعف تألیف » و«غرابت کلمات » وامثال آنها ازعواملی است که کلام را ازفصاحت دور می‌سازد وازارزش و اعتبارآن می کاهد .

زیبایی کلام که شایدبتوان آن‌را دراصطلاح بلاغت ،لطافت یا طراوت وشیرینی کلام نامید تاحدی ادراکی است نه توصیفی وازعواملی است که مربوط به طبع وذوق و قریحهٔ شاعر است . وقتی حافظ می گوید :

حافظ چه طرفه شاخ نباتی است کلك تو

کش میوه دلپذیر تر از شهد و شکّر است

اشاره به همین نکته دارد . این صفت شیرینی را تا حدی می توان با اصطلاح « سهل ممتنع » نزدیك دانست . زیرا این صفت در عین سادگی و خوشایندی زیبا می‌نماید وجذاب ، وهرخواننده‌ای را به‌سوی خود می کشاند . شعر فرخی سیستانی و سعدی شیرازی بدین شیوه معروف است ،وسعدی خود جای جای ،ازشیرینی زبان شعر خود سخن گفته‌است .

اما **جزالت** یا **فخامت کلام** که آن‌را می‌توان بنابه قول« لونگینوس » (ازحکما و ادبای قرن سوم میلادی یونان) نمط عالی [1] خواند ، کلامی است متعالی ([2])

۱- Sublime traited ۲- Sublime

که هرنوع طبع و ذوق در مقابل آن سرتعظیم فرود می‌آورد ودر مقابل آن دگرگون می شود . لونگینوس در رساله‌ای تحت عنوان « درباب نمط عالی » سعی می‌کند این نوع کلام را توصیف کند . به عقیدهٔ او کلام وقتی متعالی است که درعین شورانگیزی از طنطنه وطمطراق خالی باشد وتکلف وتصنع درآن راه نداشته وازبی‌ذوقی وخشونت بدوی منزه باشد . ازعظمت فکر و حدّت عاطفه وشعور الهام بگیرد و با علو بیان و جودت تألیف مقرون‌گردد .

نمط عالی در واقع کلامی را می‌گویند که عواطف واحوال قلبی سخنور و یا نویسنده و شاعر علوو سُمُوّی پیدا کند ومعمولاً باکلام عادی تفاوت داشته باشد ،و چنان تألیف وترکیب شده باشدکه ناچارخاطرها را بشوراند ودلها را به هیجان‌آورد و با کلام عادی شباهت نداشته باشد . به اعتقاد لونگینوس نمط عالی بیشتر جنبهٔ باطنی ومعنوی دارد وبه زبان و بیان‌ولغت بسته نیست بلکه مربوط به علووعظمت و قدرت مفاهیم و صُوَری است‌که به ذهن سخنور یا شاعر الهام و افاضه می شود . بنابراین از راه تعلم وتمرین و ممارست بدین اوج سخن نمی توان رسید ، وظاهراً امری است خدا داده . شاید در میان گویندگان فارسی زبان بتوان کلام حافظ و تا حدی فردوسی را بدین‌صفت خواند .

پرسش و تمرین :

۱ ــ سبك شعر یعنی چه ؟
۲ ــ چه عواملی در ایجاد سبك شعر تأثیر دارد ؟
۳ ــ نظر دیمتریوس درباب سبك چیست ؟
۴ ــ سبك والا دارای چه خصایصی است ؟
۵ ــ قطعاتی ازشعرقدیم یا جدیدکه دارای صفات چهارگانهٔ سبك والا یعنی بلاغت ، فصاحت ، زیبایی وجزالت باشد انتخاب‌کنید و مورد بحث وتحلیل قراردهید .
۶ ــ دوغزل حافظ و نیز داستان جنك رستم و اشکبوس از شاهنامهٔ فردوسی را ــ که هر دو در این‌کتاب آمده است ــ دقیقاً بخوانید و تحقیق‌کنیدکه آیا می‌توان‌آنها را « سبك والا » خواند یا نه ؟

سبکهای شعر فارسی :

سبك شعر درنظر قدما عبارت بوده است ازشیوهٔ فکر وبیان خاص‌شاعر. از این

روست که می‌بینیم مثلاً عنصری از این که غزل او رودکی وارنیست یعنی به سبك و شیوهٔ رودکی نیست در شعر خود اظهار تأسف می‌کند[1] و یا خاقانی خود را شاعر مُفلق و مبتکر می‌داند ورودکی و عنصری را ریزه خور خوان خویش می شمارد[2] و نیز غالب شاعران بزرگ ادعای آوردن طرز یاشیوهٔ خاص دارند ، هم نظامی خودرا صاحب طرزوشیوهٔ خاص ونو می‌داند وهم سعدی وحافظ .

اما برخی از ادبا و شعر شناسان امروزسبك شعرفارسی را عبارت می دانند از مجموع ویژگیهای لفظی یا معنوی که عده‌ای ازشاعران دردوره‌ای خاص بدان توجه داشته‌اند . ملك الشعرای بهارصاحب کتاب « سبك شناسی » ، سبك را به معنی طرز خاصی ازنظم یا نثر یا به عبارت دیگرروش خاص ادراك وبیان افکاربه وسیلهٔ ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ وطرزتعبیر می‌داند ، وآن را به سه نوع یعنی **سبك خراسانی، سبك عراقی و سبك هندی** تقسیم می‌کند . این تقسیم‌بندی البته بعداً موردتأییدادبای دیگر قرارمی‌گیرد ورسمیت پیدا می‌کند . اما چون ملاك اصلی این تقسیم بندی‌طرز بیان و احیاناً کاربرد بعضی عناصرشعری است ودرآن غالباً عناصراصلی شعرواحوال نفسانی شاعر و درون‌مایهٔ اثرمورد توجه قرارنگرفته است ، برای شناخت سبك شعر فارسی کافی به نظرنمی‌رسد ومی‌توان درآن تجدید نظرکرد . با این‌همه ، برای‌آن‌که سنت و روال سخن شناسان و نقادان به هم نخورد این تقسیم بندی را می پذیریم و سبکهای شعر فارسی را مطابق شیوهٔ مرسوم مورد بحث قرار می دهیم.

سبك خراسانی :

سبك‌خراسانی که‌آن را سبك ترکستانی‌هم می‌گویند درواقع طرزوشیوهٔشاعران خراسان و ماوراء النهر است . در این شیوه‌که از ابتدای شعرفارسی یعنی اوایل قرن چهارم تا اواسط قرن ششم ادامه دارد، شاعران و استادان زبردستی مانند: رودکی ، فرخی ، عنصری ، فردوسی ، منوچهری ، ناصرخسرو ، سنایی و مسعود سعد سلمان ظهورکرده و شیوهٔ خراسانی را به کمال رسانیده‌اند . سبك خراسانی دومرحله دارد: یکی دورهٔ سامانی ودیگر دورهٔ غزنوی وسلجوقی .

۱ــ غزل رودکی وار نیکو بود غزلهای من رودکی وار نیست

۲ــشاعرمفلق‌منم‌خوان‌معانی‌مراست ریزه خورخوان‌من‌رودکی وعنصری

دردورهٔ سامانی ، سادگی‌بیان و کهنگی‌تعبیرات و اصطلاحات ونیز غلبهٔ‌کلمات فارسی برواژه های عربی و توجه به توصیفات طبیعی و ساده ومحسوس و عینی از ویژگیهای شعر محسوب می شود . معانیی‌که در شعر این دوره می‌آید غالباً یا مدح است و یا هجو و هزل‌که هر دو ملایم است و معتدل و دور از اغراق .گذشته از آن ، تغزلات عاشقانه و پند و اندرز و حکمت با شیوه ای شاعرانه ، نه عالمانه ازمعانی شعر این دوره به شمار می‌رود . ازقالبهای مهم دراین عصر یکی قصیده است ودیگر مثنوی . درقصیده معمولاً مدح و هجو وتغزل و در مثنوی تمثیل و داستان و حماسه سروده می شود . قالبهای دیگری مانند رباعی و دو بیتی گه گاه در این دوره دیده می‌شودکه بسیار اندك است و ناچیز .

صنایع لفظی ومعنوی درشعر این دوره اگروجود دارد ، خالی ازتکلف وتصنع است و بسیار اندك . استفاده از بعضی معلومات علمی و برخی‌آیات واحادیث نبوی و روایات تاریخی وحماسی در شعراین دوره وجود دارد اما همهٔ این مواد چنان در نسج‌کلام به‌کارمی‌رودکه صفت اصلی شعراین‌دوره یعنی سادگی بیان همچنان برجای می ماند و از بین نمی رود .

اما سبك خراسانی‌در دورهٔ غزنوی واوایل سلجوقی گذشته از بعضی‌مختصات لفظی و خصایص دستوری که در واقع مربوط به زبان و لهجهٔ منطقهٔ خراسان قدیم می شود ، با شعر دورهٔ سامانی تفاوتهایی دارد . از جمله این‌که سادگی بیان ، جای خود را به استحکام و فخامت‌کلام می‌دهد وشعر تاحدی به پختگی می‌رسد . هرچند شعر فرخی با صفت سادگی همراه است ، اما پختگی و استحکام‌کلام در آن کاملاً مشهود است . عنصری و منوچهری و بعدها ناصرخسرو و سنایی به تدریج سادگی طبیعی را از شعر سبك خراسانی دورمی‌سازند و آن را تا حدی ازمیان می‌برند .

در سبك این دوره بعضی قالبهای تازه مانند ترجیع بند وترکیب بند ونیز مسمط وقطعه به وجود می‌آید . با این همه قصیده و مثنوی از قالبهای معتبر این سبك است . صنایع بدیعی اعم ازلفظی ومعنوی وانواع تشبیهات مرکب و مشروط در شعر این دوره رواج می‌یابد . صنایع بدیعی از صورت لوازم و ضروریات شعر و شاعری خارج می‌شود و برای نشان دادن چیره دستی وتبحر درفنون ادب وبلاغت و

هنرنماییها نموده می‌شود، وحتی بعضی صنایع متکلفانه درشعروارد می‌گردد .

شاعرانی‌مانند عنصری ، منوچهری ، ناصرخسرو وسنایی ازاصطلاحات فلسفی، نجوم ، ریاضیات وبعضی مباحث علوم طبیعی وپزشکی در شعرخود استفاده می‌کنند و بدین طریق نوعی صبغهٔ عالمانه به شعرخود می زنند . استفاده از احادیث وآیات قرآنی ونیز اشعار عربی در میان شاعران این دوره رواج بیشتری می‌یابد .

مثلاً منوچهری که‌دیوان اشعارتازیان را از بردارد نمی‌تواند خود را اززیرنفوذ و تأثیر آن خارج سازد[1] و ناصرخسرو و سنایی معلومات ومطالعات دینی خود را در شعر خویش می‌آورند .

معانی شعری مـانند مدح و هجو وتغزل و پند وحکمت همچنان ادامه دارد جز آن‌که دراین معانی اغراق وتا حدی‌گزافه‌گویی زیادترمی شود ودر واقع نوعی تکامل می یابد . بـا این همه‌کسانی مانند نـاصر خسرو ، مـدح اغراق آمیز را به یک سو می‌نهند وحکمت ودین و اخلاق را به جای‌آن معانی قرار می‌دهند . هرچنددرابتدای این سبک روح ملی و حماسی خاصه در دورهٔ سامانی جلوه‌ای بارز دارد ، در پایان آن این روحیه تضعیف می‌شود و جای آن راروحیهٔ اخلاقی وزاهدانهٔ ناصر خسرو و صوفیانهٔ سنایی می‌گیرد . بنا براین شروع این سبک با روحیهٔ حماسی است و پایان آن با روحیهٔ صوفیانه .

پرسش و تمرین :

۱ــ سبک شعر یا طرز از نظرشعرای ایرانی چه معنی می‌دهد ؟

۲ــ ادبا و شعرشناسان امروز غرض از سبک را چه می‌دانند ؟

۳ــ آیا در تقسیم‌بندی سبکهای شعر فارسی نقص یا نارساییهایی وجود دارد ؟

۴ــ سبک خراسانی به چند دوره تقسیم می‌شود ؟

۵ــ چه تفاوتهایی ازلحاظ شکل ظاهر و محتوا میان سبک دورهٔ سامانی و سبک دورهٔ غزنوی وجـود دارد؟

---

۱ ــ من‌بسی دیوان شعرتازیان‌دارم زبر توندانی خواند : الاهبّی بصحنك‌فاصبحین

سبك عراقی :

سبک عراقی با ظهورسلاجقه درخراسان واتابکان در عراق (ایالات و ولایات مرکزی ایران) وآذربایجان به وجودمی‌آید وبه تدریج شعردری‌که مرکزاصلی‌آن در خراسان‌وماوراء النهراست ، به عراق وآذربایجان راه می‌یابد . ازطرفی براثرسیاست سلجوقیان مدارس مختلف دینی تأسیس می‌شود ومعارف اسلامی مانند تفسیر ومنطق وحکمت وعلوم بلاغی و ادبیات عربی در این مدارس تدریس می‌شود . ترویج علوم و معارف اسلامی باعث می‌شودکه شاعران و ادیبان نیز خود را به زیور علوم زمانه بیارایند . ناچار دراین دوره علوم مدرسه‌ای درشعر تأثیر فراوان می‌گذارد تاآنجا که فراگرفتن علوم از لوازم شاعری می‌شود ومایهٔ تفاخر و مباهات شاعران . رواج شعر دری درعراق وآذربایجان وتأثیرعلوم اسلامی و ادبیات عربی درآن باعث می‌شودکه در شعرفارسی تحولی به وجودآید .

این تحول هرچند در شعرشاعران آذربایجان وعراق مشهودتر است اما می‌توان آن را قبل ازهمه درشعر انوری ابیوردی وظهیرفاریابی مشاهده‌کرد. انوری نخستین کسی است که این شیوهٔ جدید را ارائه می‌دهد ، وی از یک طرف قصاید و مدایح اغراق‌آمیز و پرصنعت را وارد شعر می‌کند و ازطرف دیگر غزلهای لطیف و پرشور می سراید . در آذربایجان خاقانی و نظامی پرچمدار شیوهٔ تازه می‌شوند و درعراق جمال‌الدین اصفهانی و پسرش‌کمال‌الدین وبعد ها دردورهٔ مغول سعدی وحافظ .

معانی شعری در این شیوهٔ تازه،گذشته ازمدح که‌با اغراقات وخضوع وخشوع فراوان نسبت به ممدوح همراه است ، هجو و هزل نیز هست‌که بیش از دورهٔ قبل رواج می‌یابد ، و نه تنهاکسانی مانند انوری و سوزنی سمرقندی هجوهای تند و هزلهای زشت و سخیف می‌گویند بلکه شاعرانی مانند خاقانی وجمال‌الدین اصفهانی نیزدر این شیوه‌آزمایشهای استادانه انجام می‌دهند .

غزل وعرفان واخلاق و نیز وعظ وزهد ازمعانی رایج درشعر این دوره است.[1]

---

۱ ــ خاقانی دربیان معانی شعری این دوره و مقایسهٔ آن با دورهٔ پیش می‌گوید :

زده شیوه‌کان حلیت شاعری است — به یك شیوه شد داستان عنصری

نه تحقیق‌گفت و نه وعظ ونه پند — که حرفی ندانست‌ازآن عنصری

غزل که ابتدا انوری آن را به صورت یک نوع جدید ارائه می‌دهد ، در شعر غالب شاعران این دوره آزمایش می‌شود و نه تنها خاقانی و نظامی بدان گرایش می‌یابند بلکه کسانی مانند خواجو و سلمان و فخرالدین عراقی بدان شهرت می‌یابند . با این همه اوج آن در غزل سعدی وحافظ جلوه‌گر می‌شود .

عرفان وتصوف نیز دراین عصر یك مضمون رایج است که غالباً مستقل و بدون آن‌که خصایص دیگر سبک عراقی را بپذیرد ، درشعر کسانی مانند مولوی وعطار و فخرالدین عراقی وجود پیدا می‌کند .

قالبهای شعری، گذشته ازقصیده که انوری وخاقانی وجمال‌الدین اصفهانی و ظهیرفاریابی آن را به اوج می‌رسانند ، قالب مثنوی و غزل رواج فراوان می‌یابد . نظامی گنجوی درخمسه نوعی جدید از انواع ادبی را در قالب مثنوی ارائه می‌دهد . او کلام خود را نو می‌داند و حتی با فردوسی به چالشگری برمی‌خیزد . سخن خود را نو و گران‌بها می‌داند و کلام فردوسی را پیرگویی و خشت خام می‌خواند.[1] نظامی غالباً سنایی را در نظر دارد و شیوهٔ اورا بیش از دیگران می‌پسندد . سعدی بوستان را می‌آفریند و امیرخسرو دهلوی و جامی گذشته از مثنویهای داستانی ، اخلاق وحکمت را در قالب مثنوی رواج می دهند .

شاعران فارس و اصفهان هرچند شیوهٔ جمال‌الدین اصفهانی را می‌پسندند اما قالب غزل را برقالبهای دیگر ترجیح می‌دهند . فارس مرکز غزل سرایی به سبك عراقی می‌شود . سعدی و حافظ خداوندان غزل هر یک شیوهٔ تازه‌ای می‌آفرینند . شیوهٔ عراقی البته در غزل با آنچه در قصیده و مثنوی هست تفاوت دارد . توجه به زیبایی کلمه و سادگی و خوش‌آهنگی که در واقع سبک خاص سعدی است درغزل تأثیر می‌گذارد . و کسانی مانند سلمان و خواجو و همام و اوحدی و امیرخسرو و جامی چه درفارس و چه در جاهای دیگرآن شیوه را در نظردارند . با این همه حافظ تحولی بزرگ در غزل فارسی ایجاد می‌کند و سبکی مستقل و آزاد که آن را

---

۱ ـ کم‌گوی وگزیده‌گوی چون در — تا ز اندك تو جهان شود پر
لاف از سخن چو در توان زد — آن خشت بودکه پرتوان زد

سبك والا باید خواند می‌آفریند . در سبک عراقی قالب مثنوی و غزل اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و تا دوره های بعد ادامه می‌یابد .

به طور کلی خصایص شعر سبک عراقی را می‌توان درموارد زیر خلاصه کرد . کثرت لغات و ترکیبات عربی و از میان رفتن لغات مهجور فارسی ، رواج اشارات وتلمیحات فراوان مربوط به معانی علوم عصری واظهارفضل‌کردن وتوجه وگرایش شاعران به حکمت وفلسفه ومنطق[1] ؛ تضمین و اشاره به آیات و احادیث و ابیات و مصاریع اشعار مشهور عربی و اشاره به اخبار و احوال انبیا و مشایخ و مشاهیر قدما ، اجتناب‌ازصراحت بیان وبه‌کار بردن مجازات وکنایات وگرایش به‌تشبیهات غیرصریح وانواع استعارات و لغزومعما و ایهام ؛اغراقات وتکلفات صنعتی وصنایع بدیعی خاصه در قصیده و التزام ردیفهای فعلی واسمی ؛ رواج وشیوع حس دینی و در مقابل ضعف حس ملی وگاه اظهار بیزاری از حکمت یونانی.[2]

گذشته از اینها دراین سبک توجه به احوال شخصی وزن وفـرزند و اظهار بدبینی و تأسف از زندگی وگاه نفرت از شعر و شاعری که غالباً روحیات و احوال نفسانی شاعر را نشان می‌دهد از خصایص ممتاز و چشم‌گیر سبک عراقی به شمار می‌روند.

۱ــ انوری دراین‌مورد می‌گوید :

مرد را حکمت همی باید که دامن‌گیردش — تا شفای بوعلی جوید نه ژاژ بحتری

۲ــ مثلادراین ابیات :

ره به قرآن است‌کم خوان قصهٔ یونانیان — اصل اخبار است مثنوقصهٔ اسفندیار

« جمال‌الدین اصفهانی »

فلسفه در سخن میامیزید — وانگهی نام آن جدل منهید
مرکبدین که‌زادهٔعرب‌است — داغ یونـانش برکفـل منهید
قفـل اسطورهٔ ارسطـو را — بـر در احسن الملـل منهید

« خاقانی »

پرسش و تمرین :

۱ــ چه عواملی باعث شدکه سبك عراقی جای سبك خراسانی را بگیرد ؟
۲ــ چه تفاوتهایی میان سبك عراقی وسبك خراسانی وجود دارد ؟
۳ــ در سبك عراقی چه قالبهایی بیشتر اهمیت پیدا می‌کند ؟
۴ــ سبك عراقی از لحاظ شکل ظاهری و شکل ذهنی چه خصوصیاتی دارد ؟
۵ــ آیا می‌توان میان شعرشاعران آذربایجان و فارس وعراق تفاوتهایی پیدا کرد ؟

سبك هندی :

سبك هندی یا اصفهانی که مقدمات آن از دورهٔ مغول فراهم می شود با ظهور دولت « صفویه » در ایران و « بابریه » درهند ونیز بر اثر بعضی عوامل اجتماعی و سیاسی ودینی به وجود می‌آید . پادشاهان صفوی برای حفظ استقلال ایران وتشکیل حکومت ملی ، مذهب شیعه را به عنوان یك مذهب ملی و رسمی در سراسر ایـران رواج می‌دهند و برای اشاعهٔ آن تبلیغات دامنه‌داری راآغاز می‌کنند ، همین امرروال مذهبی وسنتی گذشته را تغییرمی‌دهد . توجه شدید پادشاهان صفوی به تشیع و علاقهٔ فراوان آنان به خاندان نبوت و اهل بیت باعث می شود که شعر در خدمت مذهب و تبلیغ مذهبی قرار گیرد . پادشاهان صفوی به مدح و اغراقات آن چندان عـلاقه‌ای نشان نمی‌دهند . غالباً شعر درنظرآنان جزمناقب و مراثی امامان و اهل بیت چیزی نیست و شاعران مدیحه سرا که جز اغراق و تملق چیزی ندارند مورد بی اعتنـایی قرار می‌گیرند . برخی از شاعران به دربار بابریه می روند و بسیاری به شعر مذهبی خاصه مرثیه روی می‌آورند .

ازآنجاکه دربارایران به شاعران روی‌خوش‌نشان نمی‌دهد ،قصیده سرایی‌خاصه مدیحه ضعیف می‌شود و از رونق می‌افتد . همین امر باعث می‌گرددکه شعر ازدربار خارج شود و در میان مردم و طبقات مختلف اهل حرفه و کسب بیفتد . مدرسه ها که در دورهٔ سلجوقیان رونقی گرفته بودند ، به تدریج از میان می روند . در نتیجه علوم مختلف اسلامی ، اعتبار و اهمیت خود را از دست می‌دهد . شاعران که غالباً اهل حرفه وکسب وکارند از مدرسه و علوم مدرسه‌ای فاصله می‌گیرند . از این رو ،

از یك طرف سنتهای درباری ، و ازطرف دیگرعلوم مدرسه‌ای در شعرفارسی‌فراموش می شود ، و به جای این هردو ، سنتهای مذهبی خاصه تشیع و حکمت عامیانه وارد شعر می‌گردد . معانی و بافت کلام در شعر به تدریج تغییر می‌کند و سبك هندی یا اصفهانی متولد می شود .

از معانی شعری‌که در این سبك موردتوجه است یکی مرثیه است و منقبت و دیگر غزل عاشقانه با مضامین مختلف آن.درباب مرثیه شاعران غالباً بـه مناسبت خوشایند پادشاهان و یا بنا به اعتقاد خـودشان گرایشی بدین معنی پیدا مـی‌کنند ، درکتاب عالم آرای عباسی در شرح حال شاه طهماسب صفوی آمده است کـه چون شاعری وی را مدح می‌کند در جواب او می‌گوید : « من راضی نیستم‌که شعرا زبان به مدح وثنای مـن آلایند بلکـه بـاید قصاید در شأن شاه ولایت و ائمهٔ معصومین علیهم السلام بگویند و صله، اول از ارواح مقدسهٔ حضرات و بعد ازآن ، ازما توقع نمـایند . » این طرز فکر البته منحصر به شاه طهماسب نیست ، غـالب پادشاهان خاندان صفوی نیزهمین اندیشه را دارند . ازهمین روست‌که اکثر شاعران این عصر به مرثیه روی می آورند ، و محتشم‌کاشانی (متوفی به سال ۹۹۶ ه .ق.)آن را به اوج‌کمال می رساند .

غزل ازمهمترین‌معانی‌شعری سبك هندی است.جوهراصلی‌معانی‌غزل دراین دوره عشق است . عشق با نوعی لا ابالیگری و رندی و فساد و بی بند و باری همـراه با مبالغات مربوط به سوز وگدازعاشقانه ومعاملات عاشق‌ومعشوق وخضوع‌فوق‌العاده و اظهارتواضع بیش‌ازحد نسبت به معشوق. با این همه ، نوعی واقعه‌گویی یامکتب وقوع در سبك هندی خاصه درغزل به وجود می‌آیدکه حاکی است ازمعاملات واقعی احوال عشق و عاشقی برمبنای تجارب زندگی روزمره مثلاً دراین ابیات دقت‌کنید که چگونه شاعر ازتجارب واقعی زندگی عاشقانه خود سخن می‌گوید :

به هرمجلس که‌جا سازم حدیث نیکوان پرسم
که حرف آن مه نا مهربان را در میان پرسم
چنان گوید جواب من کـز آن گردد رقیب آگـه
به مجلس گرمنِ بیدل ازو حرفی نهان پرسم

ز بیهوشی نفهمم هر چه گوید آن پری بـا من

چو از بزمش روم مضمون آن از دیگران پرسم

و یا این ابیات از علی نقی کمره‌ای :

ازتو وارسته گرفتار جوان دگرم　　دل و دین بـاختهٔ آفت جان دگرم

مرهم ناز مکن بردل ریشم ضایع　　کـه جگر سوختهٔ داغ نهان دگرم

جلوهٔ قد توام زود ز پا می‌افکند　　گر نمی برد ز جا سرو روان دگرم

اما این واقع‌گرایی در عشق به تدریج درپرده‌ای از خیال پردازی فرومی‌رود ، و نوعی پیچیدگی و ابهام درآن به وجود می‌آیدکه نه تنها شور و هیجان را ازغزل می‌گیرد بلکه درك آن را محتاج تأمل‌فراوان می سازد . مثلاً در این بیت که آن را عبدالقادر بیدل راجع به تبسم معشوق گفته است :

تبسم‌که به خون بهار تیغ‌کشید ؟　　که خنده برلب‌گل‌نیم بسمل‌افتاده است

این‌ابهام به چشم می خورد،درصورتی‌که شاعر می خواهد بگوید تبسم معشوق چنان زیباست کـه خندهٔ‌گل در مقـابل آن هیچ جلوه‌ای نـدارد .

امادرغزل‌به غیرازمضامین‌عاشقانه، عرفان وفلسفه واخلاق‌نیزوجود دارد. ومثلاً در شعر شاعری مانند صائب فلسفه با عرفان به هم می‌آمیزد و شاعرکه مثل صوفی از استدلال می‌گریزد ، مثل واعظ به تمثیل می‌پردازد .

در سبك هندی البته قالب غزل بیش ازقالبهای دیگر اهمیت می‌یابد وشعرای بزرگ این مکتب مـا نند صائب تبریزی ، نظیری نیشابوری ، کلیم کاشانی ، فیضی دکنی ، عرفی شیرازی و بیدل هندی و امثال آنان بدان توجه فراوان دارند . قالب قصیده و مثنوی نیزتا حدی رواج دارد وکسانی مانند محتشم‌کاشانی ، طالب‌آملی ، قدسی مشهدی به سرودن قصیده و کسانی مانند عرفی ، کلیم ، زلالی خونساری به ساختن مثنوی‌گرایش وعلاقه دارند . با این همه در این‌قالبها جز در مرثیه چیزتازه‌ای ارائه نمی‌دهند .

به طورکلی ، خصایص اصلی سبك‌هندی عبارت است از:اجتنـاب ازسادگی بیان ، سعی دررقت فکر وخیال ورعایت ایجاز در الفاظ و جست وجوی در مضامین

پیچیده وتعبیرات بی‌سابقه ، آوردن ترکیبات غریب وکلمات نامأنوس ونازک‌کاری ومضمون‌آفرینی ، و نیزغرابت درتشبیهات و استعارات وآفرینش صورتهای خیال و توجه به تمثیلات و ارسال المثلها بر مبنای استفاده از تجارب روزمره و اشخاص و اشیا تا حدی‌که نشان دهندهٔ تأثیر محیط زندگی در شعر باشد . گذشته از اینها عدم توجه به صحت و متانت استعمال زبان و توجه به لغات محاوره‌ای و الفاظ بازاری و در نتیجه وجوداشعارسست وبی ارزش ازخصایص عمدهٔ سبک هندی است. توجه به اوهام وخرافات ورواج حکمت عامیانه، بیان احوال‌شخصی وعواطف‌مربوط به زن و فرزند وخویش وپیوند نیز ازخصوصیات این سبک به شمار می‌رود .

مضمون‌آفرینی وبه جست وجوی مضامین بکروناگفته و نشناخته رفتن چنان که قبلاً هم اشاره شد چندان درسبک هندی رواج می یابد که‌کار به ابتذال می‌کشد. مثلاً محمد طاهرغنی‌کشمیری ازاین که ساقهٔ نرگس مانند قلم میان تهی است و از زمین‌آب می‌گیرد و کسی‌که درد دندان دارد باید با قلم نی آب بخورد ، در تشبیه چشم معشوق ورقابت نرگس با آن ، وسیلی خوردن وی ازدست صبا ، چنین‌مضمون عجیبی می سازد :

نرگس از چشم تو دم زد ، بر دهانش زد صبا
درد دندان دارد اکنون می خورد آب از قلم

یا شوکت بخاری ازسایهٔ مژهٔ چشم مور، قلم‌مو می‌سازدوبه دست مصوّر می‌دهد تا دهان تنگ یاررا بدان تصویر کند :

ز سایهٔ مژهٔ چشم مور بست قلم چومی‌کشید مصوردهان تنگ تورا

پرگویی نیز از خصایص شعر سبک هندی است . شاعران این عصر غالباً در تمام مدت عمربه شعرگویی یا به عبارت دیگر شعربافی سرگرمند . مثلاً گویند شاعری به نام غواصی یزدی ،روزی پانصد بیت شعرمی‌گفته است و نود سال عمرکرده . وی در چهل سال پیش از مرگش‌گفته است :

زشعرم آنچه اکنون درحساب است هزار ونهصد و پنجه‌کتاب است

حتی شاعری بزرگ‌مثل‌صائب تبریزی ظاهراً تا دویست هزاربیت‌شعر گفته‌است که البته اگر این تعداد درست هم نباشد دلیل پرگویی شاعر می‌تواند باشد . پرگویی که حتی در میان شاعران بزرگ این مکتب وجود داشته سبب می‌شده است‌که اشعار

سست و بی معنی به فراوانی سروده شود ، اما در میان این اشعار سست و ناهنجار بعضی ابیات زیبا و لطیف و هنرمندانه به وجود می‌آمده که غالباً شهرت می یافته است . از این روست که گاه تك بیتیهای ممتازی می‌توان در شعر شاعران این سبك یافت که مایهٔ شهرت آنهاست . این مفردات غالباً دارای نکات و لطایف هنری است و مانند امثال زبان‌زد عموم می‌گردد . مانند این ابیات :

ما زآغازوزانجام جهان بی‌خبریم　　اول‌وآخراین کهنه‌کتاب افتادست

« کلیم کاشانی »

درگشادکارخودمشکل‌گشایان‌عاجزند　　ناخن ازانگشت نتوانست‌بندی واکند

« مشرب »

دست طلب چوپیش‌کسان می کنی‌دراز　　پل‌بسته‌ای که‌بگذری‌ازآبروی‌خویش

« صائب »

پرسش و تمرین :

۱ ــ چرا شعردردورهٔ صفویه ازدربارهاخارج می‌شودودرمیان‌مردم رواج پیدا می کند ؟
۲ ــ معانی شعری مهم در دورهٔ صفویه چیست ؟
۳ ــ درسبك هندی چه قالبهایی بیشتر مورد توجه است ؟
۴ ــ مکتب وقوع در شعر دورهٔ صفویه چیست ؟
۵ ــ سبك هندی چه خصایصی دارد ؟
۶ ــ دوغزل صائب راکه در این‌کتاب آمده است از لحاظ سبك بررسی کنید .
۷ ــ درباب محتشم کاشانی و اشعار مذهبی اومقاله‌ای بنویسید .

اشاره‌ای به دورهٔ بازگشت ادبی :

در اینجا بد نیست اشاره‌ای کنیم به‌دوره‌ای از شعر فارسی که‌به دورهٔ بازگشت ادبی معروف است .بازگشت ادبی البته شیوه وسبك خاصی نیست بلکه نوعی تقلید از گذشته است . شروع این نهضت از اواخر قرن دوازدهم هجری و مرکز عمدهٔ‌آن ابتدا اصفهان و بعد تهران است. . علت ظهور این نهضت نه تنها تأسیس دولت قاجاریه و تشویق و علاقهٔ پادشاهان و شاهزادگان قاجاریه به مدیحه و شعر درباری

است بلکه بنا به قول ملك الشعرای بهار غـالب شاعران در این عصر به علت بعضی ابتذالات که در شیوهٔ هندی راه می‌یابد ، ازآن شیوه ملول می شوند و به احیای شعر گذشتهٔ ایران می‌پردازند .

همان طور که اشاره شد این نهضت ابتدا در اصفهان روی می‌دهد وشاعرانی مانند سید محمد شعلهٔ اصفهانی ، میرسید علی مشتاق ، لطفعلی بیگ آذربیگدلی وسیداحمد هاتف اصفهانی به مخالفت با شیوهٔ هندی دست به سرودن اشعـاری به شیوهٔ شاعران متقدم خاصه سعدی و حافظ وظهیر فـاریابی وکمال الدین اصفهانی می‌زنند سپس در زمان سلطنت آغا محمدخان قاجار ، عبدالوهاب نشاط اصفهانی انجمن ادبی در همان شهر تشکیل می‌دهد وشاعران را به سرودن اشعاری به شیوهٔ قدما خاصه به شیوهٔ عراقی تشویق وتحریض می‌کند . چندی بعد درزمان فتحعلی‌شاه « نشاط » به تهران می‌آید، و به دستور آن پادشاه انجمنی ادبی تشکیل می‌دهد به نام « انجمن خاقان » که زیر نظرخود فتحعلی‌شاه است . این انجمن درواقع درحکم تجمع شاعران درباری وتجدید حیات شعردرباری است . هدف شاعران در این انجمن احیای شعرکهن ، یعنی سبك خراسانی و عراقی می‌باشد . شاعرانی مانند صبا ، نشاط ، مجمر ، سحـاب ، وصال غالباً به شیوهٔ گذشته به مدح فتحعلی‌شاه و شاهزادگان و تقلید از انواع و قالبهای مختلف شعر پیشینیان سرگرم می‌شوند ، وبدین ترتیب شعرفارسی درتمام قرن سیزدهم پیش می‌رود ، وتا قسمت اعظمی ازسلطنت ناصرالدین‌شاه ادامه می‌یابد . ازمعروفترین شاعرانی که در قرن سیزدهم وقسمتی ازقرن چهاردهم بدین‌شیوه دست زده‌اندمی‌توان نام فروغی بسطامی ، قاآنی شیرازی ، سروش اصفهانی و محمود خان ملك‌الشعرا را ذکرکرد . این شاعران هرچندگه‌گاه اشعار نسبتاً خوبی هم‌دارند تنهاکاری که می‌کنند این است که شیوهٔ هندی را محکوم می‌کنند وبه تقلید پیشینیان می‌پردازند .

پرسش و تمرین :

۱ــ دورهٔ بازگشت ادبی از چه زمانی آغاز می‌شود وعلت ظهورآن چیست ؟

۲ــ مرکزشاعران دورهٔ بازگشت در ابتدا کجا بوده است و چه‌کسانی آغازگر این شیوه بـوده‌اند ؟

۳ــ شاعران دورهٔ بازگشت از کدام یك از شاعران قدیم پیروی می کردند ؟

۴ــ چندتن از شاعران دورهٔ بازگشت ادبی را می شناسید ؟

سبك نو :

از اواخرقرن سیزدهم هجری براثرنفوذ تمدن و فرهنگ غرب درایران وبیداری مردم و نیززمزمهٔ مشروطه خواهی درشعرفارسی خاصه ازجهت محتوادگرگونگیهایی به وجود می‌آید . درابتدا شاعرانی مانند ادیب‌الممالك فراهانی ، علی‌اکبردهخدا ، ملك‌الشعرای بهار ، و اشرف الدین نسیم شمال مضـامین اجتماعی و سیاسی را وارد شعرمی‌کنند ونوعی شعر وطنی به وجود می‌آورندکه به‌کلی در ادب فارسی بی‌سابقه است . شعر این شـاعران هرچند دنبالهٔ شیوه دورهٔ بازگشت است وشاعرانی مـانند ادیب‌الممالك و ملك‌الشعرای بهارقصاید غرا به شیوهٔ خراسانی و عراقی می‌سرایند ، اما ازیك طرف قصاید مدحیه جای خود را به قصیده‌های وطنی وحماسی می‌دهد واز طرف دیگرقالبهای فراموش شده مانند مستزاد و ترجیع بند احیا می‌گردد و حتی‌گاه به مناسبتهایی مضامین اجتماعی وسیاسی ووطنی را درقالب غزل می‌ریزند .

از اوان مشروطیت خاصه در دورهٔ محمد علیشاه قاجار ، به‌علت بعضی‌مشکلات ومصائب‌که برای‌آزادی خواهان و مشروطه طلبان پیش می‌آید ونیز دردورهٔاحمدشاه به سبب رقابتهای قدرتهای استعماری مانند انگلیس و روس و فرانسه ، مشروطه و استقلال ایران دستخوش تهدید قرار می‌گیرد ، و ناچار محیط اجتماعی ایران ضمن آشنا شدن با سیاستهای استعماری جهان برای حفظ استقلال وتمامیت خود می‌کوشد، در این میان شاعران سهم بزرگی در تحریك وتهییج‌مردم وهدایت‌آنها دارند وشعر، خود را تماماً در خدمت اجتماع قرار می‌دهد . درنتیجه‌گذشته از شاعرانی‌که‌نامشان ذکرشد بعضی دیگرمانند عارف قزوینی ، ابوالقاسم لاهوتی ومیرزادهٔ عشقی‌به سرودن اشعار اجتماعی و سیاسی می‌پردازند و بدین ترتیب در شعرفارسی خاصه از جهت محتوا تحولی به وجود می‌آید . ونوعی سبك جدیدکه می‌توان‌آن را « شعروطنی » خواند در دورهٔ مشروطیت تولد می یابد .

از خصایص این سبك‌گذشته ازمحتوای سیاسی واجتماعی ، به‌کاربردن لغات و اصطلاحات عوامانه و روزمره وسعی در ساده‌کردن و قابل درك نمودن آن و وارد ساختن عقاید وبعضی اصطلاحات سیاسی و اجتماعی و توجه به بعضی قالبهای عوام پسند مانند مستزاد وترکیب‌بند وتصنیف می‌باشد .

ازنیمه هـای قرن چهـاردهم هجری و استقرار مشروطیت در ایران و ضعف و

اضمحلال دولت قاجاریه ، نوعی تحول واقعی در شعر فارسی به وجود می آید . ملك‌الشعرای بهار از یک طرف ، ضرورت تحول وتجدد را در شعر فارسی برمبنای ادب گذشتهٔ ایران تأکید می کند و ازطرف دیگر « تقی‌رفعت » ویارانش تجدد شعر را در دگرگون‌کردن‌آن بدون توجه به سنتهای گذشته لازم می شمارند . درگیری میان این دوفکر متضاد باعث می شودکه راه تجدد واقعی در شعر فارسی کوبیده شود ودر نتیجه بعضی‌آزمایشها هرچندکه چندان موفقیت‌آمیز نیست ، در دگرگون‌کردن شعر سنتی انجام می‌گیرد. « یحیی دولت‌آبادی » شعر هجایی‌می‌سراید و «شمس‌کسمایی» و « تقی رفعت » نوعی شعرغیرعروضی‌ارائه می‌دهند. میرزادهٔ عشقی درقالب وگاه‌قافیه» بعضی تفننات خلاف سنت انجام می‌دهد .اما تجدد واقعی شعر فارسی به دست «علی اسفندیاری » یا « نیمایوشیج » صورت می گیرد .

نیما درسا ل۱۲۷۴شمسی در « یوش » مازندران به دنیا می‌آید ودرسال ۱۳۳۸ درتهران وفات می کند . او براثر اطلاع و علاقه به ادب فرانسه وزیر تأثیرآن ونیز علاقه به نوجویی و ضرورت آن در شعر فارسی دست به تجدید شعر فارسی می‌زند . در سال ۱۳۰۱ شمسی منظومهٔ « افسانه » را انتشار می دهد که به‌کلی در شعرفارسی نه تنها ازجهت محتوا وبرداشت شعری بلکه ازلحاظ بافت‌کلام وزبان شعری باآنچه شاعران عصردرآن روزگار یا پیش ازآن می سرودند ، تفاوت داشت .

منظومهٔ افسانه تأثیرخود را درمحافل ادبی ودرمیان شاعران جوان می گذارد و باآن‌که عدهٔ زیادی از ادبا با آن به مخالفت برمی‌خیزند و نیما را سنت شکن وگاه کم سواد و بی‌اطلاع می‌شمارند ، اما علی‌رغم این مخالفتها شعرنیما مورد توجه جوانان‌آن روزگار قرار می‌گیرد .

نیما ازسال ۱۳۲۰ شمسی به بعد دروزن شعرفارسی نیزتجدید نظرمی‌کند ووزن عروضی را که درواقع برمبنای تساوی مصراعهاست نارسا و کهنه و سنگ شده می‌خواند ونوعی وزن جدیدکه بایدآن را وزن نیمایی خواند ، در شعرفارسی به‌وجود می‌آورد . دراین وزن جدید بنا به قول نیما ضرورت نداردکه شاعرتمام ابیات را به طورمتساوی ذکرکند .بلکه می‌تواندهرجا ضرورت پیش بیاید ـ چه ضرورت معنوی وعاطفی باشد وچه ضرورت‌آهنگی‌ـهمان‌جا مصراع را تمام‌کند . البته به شرط‌آن‌که ازوزن اصلی خارج نشود .

درواقع وزن‌نیمایی برمبنای وزن عروضی‌است با این تفاوت‌که دروزن‌عروضی تمام رکنها یا افاعیل به طور مساوی در هر مصراع می‌آید اما دروزن نیمایی این تساوی مصراعها ازمیان می‌رود وشاعرمی‌تواند هرجاکلام‌تمام می‌شود یانوعی‌ضرورت، کلام‌را تمام می‌کند مصراع را به‌پایان برساند .

در اینجا برای‌آن‌که وزن نیمایی روشن شود یک مثال ذکر می‌کنیم . دراین شعر دقت‌کنیدکه تمام‌آن در « بحررَمَل »آمده است اما مصراعها به مناسبت،بلند و کوتاه است :

می تراود مهتاب (فاعلاتن فعلات)

می‌درخشد شبتاب (فاعلاتن فعلات)

نیست یک دم شکند خواب به چشم کس ولیک

(فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات)

غم این خفتهٔ چند (فعلاتن فعلات)

خواب درچشم ترم می‌شکند (فاعلاتن فعلاتن فعلن)

به طورخلاصه‌آنچه درشیوهٔ جدید یا سبک جدید شعرکه نیماآن راآورده است وجود دارد وازخصایص‌آن به شمار می‌رود یکی تغییر وزن است از شکل عروضی به شکل نیمایی ، دوم تغییرقالب است بدین معنی‌که قالبهای قدیمی مانند قصیده ، غزل ورباعی و ترجیع بند وترکیب بند جای خود را به قالبهای تازه مانند چهارپاره و مثلث ونیزقالبهای جدید نیمایی می‌دهد . نکتهٔ دیگر در شعرنو این است‌که شاعر دنبال تعابیرکهن و قدیمی مانند شمع و پروانه ، سروقد و کمان ابرو وکمند زلف نمی‌رود بلکه سعی دارد تعابیر تازه خلق‌کند و تشبیهات و استعاراتی بیافریندکه مبتنی باشد برتجربیات شخصی خود شاعر ، از لحاظ محتوا البته‌کسانی از شعرای معاصرکه شعر اصیل نیما را درک‌کرده‌اند غالباً مفاهیم‌کلی اجتماعی و انسانی را در شکل سمبلیک در میان تعابیر و « ایماژ » های مبتنی بر تجربیات شخصی با زبانی حماسی و هنرمندانه بیان می کنند .

کسانی‌که به شیوهٔ نیما گرایش پیدا کرده‌اند دو دسته‌اند.عده‌ای‌مانند فریدون توللی ، نادرنادرپور ونصرت رحمانی‌که تاحدی زیر تأثیر افسانهٔ نیما قراردارند و غالباً درقالب چهارپاره شعر می‌سرایند وشعرآنان معمولاً تغزلی وغنایی است .دستهٔ

دیگر مانند احمد شاملو، اخوان ثالث ،وفروغ فرخزاد که در قالبهای جدید نیمایی شعر می‌سرایند ومفاهیم و محتوای شعرآنان انسانی واجتماعی است وغالباً این‌مفاهیم را در شکل سمبلیك بیان می‌دارند .

پرسش و تمرین :

۱ــ شعروطنی به وسیلهٔ چه‌کسانی وارد زبان فارسی شده است ؟
۲ــ چه قالبهایی بیشتر در دورهٔ مشروطه احیا می‌شود ؟
۳ــ شعراجتماعی وسیاسی درجریان مشروطه بیشتربه وسیلهٔ چه‌کسانی سروده می‌شود؟
۴ــ تجدد واقعی در شعرفارسی ازچه زمانی شروع می‌شود وعلت‌آن چیست ؟
۵ــ نیما یوشیج چه تحولاتی درشعر فارسی از جهت شکل ظاهروشکل ذهنی‌وهمچنین از لحاظ درون مایه ایجاد می‌کند ؟
۶ــ وزن نیمایی چه خصوصیاتی دارد ؟

نثر و نویسندگی :

نوشتن هرنوع‌کلام غیرموزون‌که مفهوم خاص ومعینی داشته باشد نثرنامیده می‌شود .

نثرچنانچه درخدمت اندیشه و فکر وزندگی معنوی وروحانی انسان ونیازهای اجتماعی وملی و انسانی قرارگیرد ، آن را نویسندگی می‌خوانند . نویسندگی خود نـوعی هنر است و بـا نوشتن هر نـوع ضروریـات مادی زندگی مـانند نوشتن دفتر تجارتخانه یا تهیه و تنظیم قرارداد بین دو سازمان یا حتی نوشتن‌کتابی درباب علم نجوم یاطب وریاضیات تفاوت دارد . اما هنرنویسندگی از یك طرف هنرخوب وزیبا نوشتن است و ازطرف دیگر ابداع و خلق افکار ومضامین تازه وجالب توجه.

بنابراین « لفظ ومعنی » یا « صورت ومحتوا » از ارکان وعناصر اصلی و مهم نویسندگی به شمار می‌رود . **محتوا** درواقع اندیشه وخیالی است‌که ذهن هنرمند یا نویسنده‌آفریده است و **صورت** ، الفاظ وقالبی است‌که برای بیان‌آن اندیشه و القای آن فکر به ذهن دیگران به‌کار می‌رود . شك نیست‌که این هردو عنصراصلی اهمیتی فراوان دارند ، زیرا وقتی می‌توان معانی بکر وبدیع را القاکردکه در شکل و قالبی زیبا و پسندیده ارائه شود .

امروز هنرنویسندگی نه تنها ازجهت شکل وفرم بلکه از لحاظ محتوا و معنی گسترش فراوان یافته است . نویسندهٔ امروز می‌تواند با اندیشه‌ای روشن وکلامی جذاب و زیبا وکَشنده ، دربارهٔ بسیاری ازمسائل اجتماعی ، فلسفی ، سیاسی ، دینی، اخلاقی ، تاریخی ، روانی وتربیتی و امثال‌آن قلمفرسایی کند ، وبسیاری ازمشکلات زندگی و یا شادیها و مزایای‌آن را نشان دهد ، و هرنوع اندیشه وفکری راکه برای نسل خودویا نسلهای‌آینده لازم ومفید تشخیص می‌دهد درشکلی‌هنرمندانه وزیبا ارائه دهد . ازین رو محتوا درنویسندگی تنوع چشم‌گیری یافته است ومنحصر به فکر و اندیشه‌ای خاص نیست .

صورت یا قالب نیزمانندمحتوا همچنان متنوع شده‌است. یك نویسنده ممکن است قالب داستان کوتاه یا رمان را برگزیند ، دیگری قالب نمایشنامه را .یکی سفرنامه نویسی را ترجیح می‌دهد ،دیگری شرح حال‌نویسی را .یك نویسنده‌ممکن است ازطریق‌نوشتن « مقالات » این وظیفه را انجام دهد دیگری ازطریق نوشتن‌نامه یا « مراسلات »،یکی ممکن است هنرخودرا با نوشتن تاریخ نشان دهد ، ودیگری‌با نوشتن نقد وتحلیل‌آثار مختلف اندیشهٔ خویش را بازگوکند . حتی امکان دارد نویسنده‌ای به بررسی زندگی واقعی مردم و مظاهر مختلف‌آن مانند بررسی در رسوم و آداب و عادات وزبان و دین و اندیشه های مختلف یك سرزمین یا ناحیه یا حتی شهروروستایی بپردازد و نتیجهٔ مطالعات خودرا به‌صورتی‌زیبا و پسندیده ارائه دهد .

همهٔ این مسائل دراین قالبهای مختلف ومتنوع می‌تواند در دنیای نویسندگی برای خودجایی داشته باشد .بنابراین وقتی‌می‌گوییم نویسنده ،منظورمان تنهاداستان نویس یا نمایشنامه نویس نیست ، بلکه بی‌تردید برای نویسندگی قالبهای دیگری نیزمانند : مقاله‌نویسی ، نامه‌نویسی ، سفرنامه نویسی ، شرح حال نویسی ،وگاه نقد نویسی وجود دارد . اما البته در اینجا یك نکتهٔ مهم هست‌که قابل ذکراست و آن این‌که درتمام این موارد چنانکه نویسنده چیزی از وجود خود واندیشه و احساس خویش را درآن قرارندهد و نوشتهٔ اوصرفاً نوعی نقل ساده ودور از هرنوع هدف و غرض واندیشهٔ خاص باشد ، وبا آن‌که درنگارش مطالب خود نثری‌گیرا وهنرمندانه داشته باشد ، نمی‌تواند در جرگهٔ نویسندگان قرارگیرد .از این‌روست که بسیاری از محققان‌که به تحقیقات علمی وتاریخی و اجتماعی می پردازند وصرفاً می‌خواهند یك

مسئلهٔ صد در صد علمی را بیان‌کنند ازگروه نویسندگان خارج می‌شوند و محقق و دانشمند به شمار می‌آیند .

اما مفهوم نویسندگی درحال حاضر با آنچه درگذشته بوده است تا حدی تفاوت دارد؛درگذشته غالباً آنچه مفهوم ادبیات داشته یا نزدیك بدان مفهوم بوده‌است اعم از داستان ، حکایت ، تمثیل ، حماسه ، اسطوره و عرفان یا هرنوع فکـر مذهبی و اجتماعی‌که بانوعی احساس انسانی‌آمیخته است درقالبهای شعری بیان‌می‌شده است و گویی این قبیل مسائل‌کـه تاحدی به نفس ادبیات نزدیك بوده ، به نـدرت به نثر بیان می شده است . شاید از این روست‌که ما درگذشته‌کتابهای منثورکه جنبهٔ ادبی دارند مانندکلیله ودمنه ومرزبان نامه وگلستان‌سعدی چندان زیاد نداریم درصورتی که درنثرامروزغالباًانواع مختلف «داستان» و«رمان» و«نمایشنامه»و« فابل »و« طنز» و انواع مقالات مختلف ادبی به نثرنوشته می‌شود و تنوع موضوعات تنوع قالبها را به وجود می‌آورد .

با این همه آنچه درنثر یا نویسندگی از قدیمترین ایام در ایران اهمیت داشته است شیوهٔ نگـارش و سبك بیان آن است . ازین‌روست کـه می‌بـاید در بحث از نویسندگی به تحول نثردرزبان فارسی وسبکهای مختلف نثرنویسی درگذشته اشاره کرد وانواع مختلف نثرفارسی را بدون درنظرگرفتن محتوای خاص‌آن مورد بررسی قرار داد .

نثرفارسی ازقدیمترین ایام یعنی ازاوایل قرن چهارم هجری تا به امروزکه‌بیش از هزارسال ازعمرآن می‌گذرد ، براثر تأثیر بعضی عوامل اجتماعی وسیاسی تحولاتی یـافته و بـه شیوه های مختلفی رسیده است کـه می‌توان آن شیوه ها را زیر عنوان سبکهای نثر فارسی مورد مطالعه قرار داد . این سبکها البته صرفاً از جهت صورت ظاهر و خصوصیات لفظی و ظاهری آن و بدون توجه به محتوا و معنی تقسیم بندی شده است .

از مطالعه درآثار گذشتهٔ منثور فارسی برمی‌آیدکه نثرفارسی از جهت ظاهر یا لفظ ، ابتدا درعین سادگی بوده است سپس به تدریج براثر عواملی ، از آن سادگی فاصله‌گرفته و بر اثر نزدیك شدن به شعر و برخورداری از بسیاری ازعناصـر شعری

گرفتار تکلف و تصنع شده‌است ومجدداً براثربعضی تحولات اجتماعی به سادگی‌خود بازگشته است .

به هرحال‌سبکهای نثرفارسی را ازقدیمترین ایام یعنی قرن چهارم هجری تا به امروز می‌توان به سبک **ساده** ، سبک **فنی** ، سبک **مصنوع و متکلف** وسپس سبک **سادهٔ جدید** تقسیم کرد .

سبك ساده یا نثر ساده :

نثر ساده که‌آن را نثر « مرسل » نیزگفته‌اند از آغاز قرن چهارم تا اواخر قرن پنجم ادامه می‌یابد . مختصات لفظی این سبک به طور خلاصه عبارت است از ایجاز و اختصار ، تکرار فعل یا اسم به حکم ضرورت معنی ،کوتاهی جمله ، کمی لغات عربی به‌کاربردن لغات فارسی‌کهنه ، قرارگرفتن فعل در اول یا وسط جمله ،آوردن جمعهای عربی به صیغهٔ فارسی مانند ملکان وعالمان ، افزودن جمع فارسی‌برجمع عربی مانند ملوکان و عجایبها، مطابقت دادن عدد ومعدود درجمع‌مانند ده پسران، سه خواهران و امثال‌آن . نمونه هایی‌که ازاین شیوه بازمانده است از جهت محتوا غالباً یا جنبهٔ علمی دارد مانند : کتاب الابنیه عن‌الحقایق الادویه تألیف حکیم موفق‌الدین ابومنصور علی هروی و حدود العالم من‌المشرق الی‌المغرب (نویسنده نامعلوم) ، دانشنامهٔ علایی ابن‌سینا ، و التفهیم ابوریحان بیرونی ، یا جنبهٔ حماسی و تاریخی و دینی دارد مثل : مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری ، تاریخ بلعمی ، ترجمهٔ تفسیرطبری وکشف المحجوب ابویعقوب سگزی . برای نمونه چند سطری از مقدمهٔ شاهنامه ابومنصوری نقل می‌شود :

« ... نصربن احمد این‌سخن بشنید خوش‌آمدش ،دستورخویش را ،خواجه‌بلعمی را برآن داشت تا از زبان تازی به زبان پارسی‌گردانید تا این نامه به دست مردمان اندر افتاد وهرکسی دست بدواندر زدند ورودکی را فرمودتا به نظم‌آورد وکلیله و دمنه اندرزبان خرد وبزرگ افتاد ونام اوبدین زنده‌گشت ... »

یك نمونه ازکتاب التفهیم ابوریحان بیرونی : « برنشستن‌کوسه چیست ؟

... آذرماه به روزگارخسرو اول بهاربوده است ، وبه نخستین روز ازوی از بهرفال مردی بیامدی کوسه، برنشسته برخری و به‌دست‌کلاغی‌گرفته، و به بادبیزن

خویشتن‌باد همی‌زدی وزمستان را وداع همی‌کردی وزمردمان بدان چیزی یافتی وبه روزگارما به شیراز همین کرده‌اند ... »

نثر ساده طی یك قرن زندگی براثر بعضی عوامل و تحولات اجتماعی وسیاسی تغییراتی می‌یابد و به‌تدریج سادگی ابتدایی خود راکه به ویژه دردورهٔ سامانی بدان موصوف بوده است ازدست می‌دهد ، وازدورهٔ غزنوی به بعد تا اواخرقرن پنجم قدم درراه نوعی تحول می‌گذارد . علت این‌تحول ازیك طرف تأثیر زبان عربی درنثردری است و از طـرف دیگر بنا به قول ملك‌الشعرای بهـار اختلاط خراسانیان و عراقیان می‌باشد . نثردورهٔ غزنوی و سلجوقی اول ، هرچند غـالب مختصات نثر سادهٔ دورهٔ سامانی را حفظ می‌کند اما در واقع خود نوعی تازه است و می‌توان‌آن را نثر بین بین خواند . یعنی از یك طرف دنبالهٔ نثرسادهٔ دورهٔ سامانی است و ازطرف دیگرمقدمه‌ای است برای نثرفنی دورهٔ بعد .

از مهمترین‌آثاراین‌سبك می‌توان تاریخ بیهقی ، سیاست‌نامهٔ خواجه‌نظام‌الملك طوسی ، قابوس‌نامهٔ عنصرالمعالی‌کیکاوس ، سفرنامهٔ ناصرخسرو ومجمل‌التواریخ و القصص را ذکرکرد . البته بعضی‌کتب دینی وآثارمتصوفه مانندکیمیای سعادت‌امام محمد غـزالی ،کشف المحجوب جلابی هجویری و به‌خصوص رسالات‌خواجه عبدالله انصاری‌که در واقع به واسطهٔ تـوجه به سجع وموازنه نوعی تـازه را ارائه می‌دهد ، بهترین نثرهای بین‌بین به شمارمی‌روند .بعضی‌آثار دیگرمانند اسرارالتوحید محمدبن منور وتذکرةالاولیای عطار نیشابوری وامثال‌آنها هرچند مربوط به قرن ششم وحتی اوایل قرن هفتم است اما چون شیوهٔ بین‌بین را رعایت‌کرده است می‌توان‌آنها را جزء آثار این دسته قرارداد .

در هرحال نثر بین بین‌که در واقع شکل تکامـل یافتهٔ نثرساده و مرسل به شمار می‌رود خود مختصات تازه‌ای داردکه در نثردورهٔ پیش نبوده است . ازجمله می‌توان استعمال بعضی لغات عربی ، تمثیل و استشهاد به شعرعربی وفارسی وآیات قرآنی ، استعمال سجع وموازنه وتوصیف را نام برد.البته براین عناصر بعضی عناصر صرفی ونحوی نیز اضافه می‌شود ووجود همهٔ‌آنهاکه به طور معتدل و متعادل مورد استفاده قرار می‌گیرند نمودار نوعی پختگی وتکامل نثرمی‌شود ، و غالباً مایهٔ زیبایی وشکوه آن می‌گردد . این عناصرجدیدکه به نثرساده و طبیعی دورهٔ سامانی افزوده می‌شود ،

باعث می‌گرددکه نثرفارسی دراوج شکوه وزیبایی خود قرارگیرد ، وبهترین نمونهٔ نثرفارسی به وجودآید .

در اینجا برای‌آن‌که نثرسادهٔ دورهٔ سامانی از نثر بین‌بین تشخیص داده شود به ذکرسه نمونه ازنثر بین‌بین مبادرت می‌شود . یك نمونه ازتاریخ بیهقی :

« امیرسبکتکین مدتی به نشابور ببود تاکار امیرمحمود راست شد ، پس سوی هرات بازگشت ، وبوعلی سیمجور می‌خواست‌که ازگرگان سوی پارس وکرمان‌رود، وولایات بگیرد ،که هوای‌گرگان بد بود ، ترسیدکه وی را آن رسدکه « تاش » را رسید . که‌آنجا گذشته شد ، ودل ازخراسان و نشابور می برنتوانست داشت وخود کرده را درمان نیست، ودرامثال گفته‌اند : « یداك اوکتا وفوك نفخ » .چون شنیدکه امیرسبکتکین سوی هرات رفت ، وبا امیرمحمود اندك مایه مرد است ، طمع‌افتادش که باز نشابور بگیرد ، غرهٔ ماه ربیع الاول سنهٔ خمس و ثمانین وثلثمائه از گرگان رفت ، برادرانش و فائق الخاصه باوی ، و لشکری قوی‌آراسته ... ».

نمونه‌ای از کتاب سیاست‌نامه :

«... امیری وکیل‌خویش را بخواند وگفت : دربغدادکسی را شناسی ازمردمان شهر و بازارکه به دیناری پانصد بامن معاملت‌کند تا وقت ارتفاع باز دهم ؟ وکیل اندیشه‌کرد ، از آشنایانش یکی به‌یادآمدکه در بازار خرید و فروخت‌کردی وششصد دینار زر خلیفتی داشت‌که به روزگار به دست آورده بود . امیر راگفت : مرا مرد آشنایی است‌که دکانْ به فلان بازاردارد ومن‌گاهگاهی به دکان اونشینم وبا اوداد و ستدکنم . ششصد دینار زردارد ، مگرکس بدوفرستی واورا بخوانی وبه جایی نیکش بنشانی وهرساعت تلطف‌کنی و بالایش دهی ، پس ازنان خوردن سخن با او به‌زبان خود بگویی ، باشدکه از تو شرم دارد وازحشمت تو رد نتواندکرد ... ».

نمونه‌ای ازکشف المحجوب جلابی هجویری: «شکم را گرسنه دارید ، وجگر را تشنه ، و تن رابرهنه دارید ، تا مگرخداوند تعالی راببینید به دل، اگر تن را ازگرسنگی بلابود دل را بدان ضیابودوجان را صفابود ، وسررا لقابود ،وچون سرلقا یابد وجان صفا یابد ودل ضیا یابد ، چه زیان اگرتن بلا یابد .که سیرخوردگی بس خطری نبودکه اگرخطری بودی ستوران را سیر نگردانیدندی ،که سیر خوردگی کار ستوران است وگرسنگی‌علاج مردان...یکی راعالم از برای خوردن‌بایدویکی‌راخوردن

برای عبادت‌کردن، کان‌المتقدمون یأکلون لیعیشوا وانتم‌تعیشون لتأکلوا ، متقدمان ازبرای‌آن خوردندی تا بزیستندی وشما از برای‌آن می‌زیید تا بخورید » .

درنثر بین بین ازلحاظ محتواگذشته‌ازمسائل‌علمی وتاریخی ودینی، موضوعات عرفانی واخلاقی واجتماعی نیزوجود دارد .

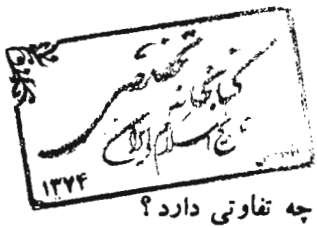

پرسش و تمرین :

۱ــ هنرنویسندگی چیست ، وبا نوشتن عادی ومعمولی چه تفاوتی دارد ؟

۲ــ امروز درنویسندگی ازچه مایه‌های فکری استفاده می‌شود ؟

۳ــ نویسندهٔ امروز چه قالبهایی را برای نوشتن انتخاب می‌کند ؟

۴ــ میان محقق ونویسنده چه تفاوتی وجود دارد ؟

۵ــ سبك ساده یا مرسل دارای چه خصوصیاتی است ؟

۶ــ نثر بین بین چیست ؟

۷ــ بهترین نمونه های نثر بین بین‌کدام است ؟

۸ــ خصایص نثر بین بین را در قطعه‌ای از نثر بیهقی ــ که دراین‌کتاب‌آمده است ــ پیداکنید.

۹ــ قطعه‌ای راکه در همین‌کتاب ازنثر قابوسنامه آمده است مورد بررسی قرار دهید و خصوصیات‌آن را بگویید .

۱۰ــ قسمتهایی از نثر سفرنامهٔ ناصرخسرو وکشف المحجوب هجویری را انتخاب کنید و به بررسی‌آن ازلحاظ سبك بپردازید .

نثر فنی:

نثرفنی از آغاز قرن ششم شروع می‌شود و تا اوایل قرن هفتم ادامه می‌یابد علت ظهور این سبك را باید درتوسعهٔ مدارس دینی‌خاصه مدارس نظامیه در دورهٔ سلجوقی و توجه ادبا و شعرا واهل ادب به بلاغت عربی از طریق توجه به قرآن و ادبیات عربی ونیز پیدا شدن مراکزسیاسی وادبی وعلمی متعدد درخارج ازحدودلهجهٔ دری واستعمال بسیاری ازلغات وترکیبات واصطلاحات نووحتی استعمالات صرفی و نحوی جدید دانست .

شاید نخستین کتابی که به شیوهٔ نثر فنی نوشته شده است ، کتاب کلیله و دمنه ترجمهٔ ابوالمعالی نصربن محمدبن عبدالحمید منشی وآخرین آن کتاب گلستان سعدی باشد . کلیله و دمنه به واسطهٔ به‌کار بردن مترادفات ، و آوردن سجعهای ناقص و رعایت موازنه واستناد به اشعار وامثال واطناب درکلام ونیز استعمال لغات‌عربی و امثال‌آن می‌تواند طلیعهٔ نثر فنی به شمارآید . البته آثاری‌که بعد ازکلیله و دمنه به وجود می‌آید مانند : مقامات حمیدی ، عتبة الکتبه ، التوسل الی‌الترسل ، مرزبان نامه وترجمهٔ تاریخ یمینی تکلف و تصنع بیشتری دارند .

دراین‌آثارکه در واقع مهمترین‌آثار نثرفنی به شمار می‌آیند ، صنایع مختلف لفظی ومعنوی ، اطناب سخن از راه توصیفهای دور ودراز ،آوردن امثال و اشعار و شواهدگوناگون از تازی و پارسی ، به‌کار بردن اصطلاحات علمی ، اقتباس‌آیات و احادیث و امثال‌آنها ازخصایص عمدهٔ نثرفنی است .

نثرفنی در واقع سعی می‌کند از مرزنثر خارج شود و خود را به شعر نزدیک کند . ازین رو از تشبیهات واستعارات و توصیفات شاعرانه سخت برخوردار است .

در این شیوه ، نویسنده گاه یك مطلب عادی و ساده را چندان در پوششهای عبارات وکنایات وامثال واخبارمی‌پیچاندکه اصل موضوع مکتوم می‌ماند و مقصود اصلی تحت‌الشعاع شیوهٔ بیان قرار می‌گیرد .

علاوه براین ازآنجاکه بعضی صنایع لفظی‌مانند جناس وترصیع وسجع باید از کلمات وترکیبات عربی بیش ازحد استفاده‌کند ، ناچار از این طریق سیل لغات مهجور عربی وارد زبان فارسی می‌شود ، ودر زبان ادبی فارسی تصنع وتکلف وارد می‌سازد . برای مثال نمونه‌هایی ازکلیله ودمنه ، مرزبان نامه ومقامات حمیدی ذکر می‌شود . ازکلیله ودمنه :

« برهمن‌گفت: هیچ چیزنزدیك عقلا درموازنهٔ دوستان مخلص نیاید ،ودرمقابلهٔ یاران یك دل ننشیند ،که در ایام راحت معاشرت خوب از ایشان متوقع باشد ودر فترات نکبت مظاهرت به‌صدق ازجهت ایشان منتظر.

لایسألون اخاهم حین یند بهم فی النائبات علی ما قال برهانا

و از امثال این ، حکایت‌کبوتر وزاغ وموش وباخه وآهوست . رای پرسیدکه

چگونه است آن ؟ گفت : آورده‌اند که در ناحیت کشمیر متصیدی خوش و مرغزاری نزه بود که از عکس ریاحین او پر زاغ چون دم طاووس نمودی و در پیش جمال او دم طاووس به پر زاغ مانستی

درفشان لاله دروی چون چراغی ولیک از دود او برجانش داغی

و دروی شکاری بسیار ، و اختلاف صیادان آنجا متواتر ... »

از مرزبان نامه ، مفاوضهٔ ملک‌زاده با دستور : « روز دیگر که شاه سیارات علم بربام این طارم چهارم زد و مهرهٔ ثوابت از این نطع ازرق بازچیدند شاه در سراچهٔ خلوت بنشست . مثال داد تا چند معتبر از کفات و دهات ملک که هریک فرزانهٔ زمانهٔ خویش بودند با ملک‌زاده و وزیر به حضرت آمدند و انجمنی چنانکه وزیرخواست بساختند . ملک مرزبان را گفت ای برادر هرچه توگویی خلاصهٔ نیک‌اندیشی و نقاوهٔ حفاوت و مهربانی باشد الاازفرط مماحضت و مخالصت آن را صورتی نتوان کرد. اکنون هرچه داعیهٔ مصلحت املا می‌کند اوعیهٔ ضمیر بباید پرداخت. گفتنی گفته و درّ حکمت سفته اولیتر ، ملک‌زاده آغاز سخن کرد و به‌لفظی چرب‌تر از زبان فصیحان و عبارتی شیرین‌تر ازخلق کریمان حق دعای شاه وثنای حضرت بارگاه به رعایت رسانید .

بکلام لو انّ للدهر سمعاً مال من حسنه الی‌الاصغاء »

از مقامات حمیدی ، مقامهٔ سکباجیه : « حکایت کرد مرا دوستی که در گفتار امین بود ، و در اسرار ضمین ، پیشروارباب وفا بود وسردفتر اصحاب صفا، که وقتی از اوقات که کسوت صِبیٰ برطیّ خویش بود وشیطان شباب درغَیِّ خویش .حلهٔ کودکی ازنقش خلاعت طرازی داشت وغصن جوانی ازنسیم امانی اهتزازی . عمر را نضرتی و طراوتی بود وعیش را خضرتی وحلاوتی،در هرصباحی صبوحی ودر هرروا حی فتوحی.

قطعه :

آن‌دم که چرخ را سوی من دسترس نبود چشم بد سپهر حرون درسپس نبود

واندر طواف بیهده در کوی کودکی خوف اذای شحنه وبیم عسس نبود

من درغلوای این غرور ودرخیلای این سرور، با زمره‌ای ازظریفان ، و فرقه‌ای ازحریفان چون باد صبا ازصف به صف وچون بادهٔ مصفا از کف به کف می‌گذشتم و بساط نشاط را به قدم انبساط می نوشتم و با دوستان در بوستان از سر طیش و عیش می‌گشتم ... »

در نثر فنی محتوا نیز نسبت به دورهٔ پیش تاحدی تفاوت پیدا می‌کند. بدین معنی که گذشته از نثر تاریخی، نوعی نثر داستانی یا تمثیلی که غالباً مبنای اخلاقی و اجتماعی دارند مانند کلیله ودمنه، مرزبان نامه، ومقامات حمیدی ونیز نوعی نثر منشیانه که غالباً مکاتبات ومراسلات سلطانی و اخوانی است مانند التوسل الی الترسل وعتبة الکتبه به وجود می‌آید، که غالباً بسیاری از عناصر شعری را درخود می‌پذیرند.

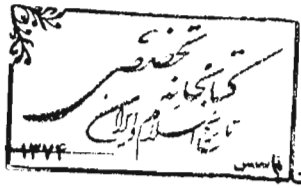

پرسش و تمرین:

۱ــ آغاز نثر فنی در چه قرنی بوده است؟

۲ــ چه عواملی باعث ایجاد نثر فنی شده است؟

۳ــ منظور از عناصر شعری که در نثر فنی وارد شده است چیست؟

۴ــ نثر کلیله ودمنه چه خصایصی دارد؟

۵ــ در نثر فنی از لحاظ محتوا نسبت به دورهٔ پیش چه تفاوتهایی مشهود است؟

۶ــ خصوصیات نثر فنی را در نمونه‌هایی که از «کلیله ودمنه»، «مرزبان نامه» و «مقامات حمیدی» در این کتاب آمده است استخراج کنید.

نثر مصنوع و متکلف:

اگر از گلستان سعدی که خود تحولی بوده است در نثر فارسی بگذریم باید نثر دورهٔ مغول و تیمور را تا اوایل قاجاریه خاصه نثر منشیانهٔ آن را نوعی نثر متکلف و مصنوع خواند. قدیمترین شکل این نثر را در کتاب «نفثة المصدور» و «تاریخ وصاف» و «تاریخ جهان‌گشای جوینی» می‌بینیم، و ادامهٔ آن را در «درهٔ نادره» میرزا مهدی‌خان منشی نادرشاه و «گیتی‌گشای» میرزا صادق نامی و ... می‌بینیم. در این دوره، نثر فارسی ضمن انواع تکلفات دچار انحطاط می‌شود. پیچیدگی وابهام نثر نه تنها بر اثر کثرت استعمال لغات عربی وترکی ومغولی دور از ذهن واطنابهای ممل و مترادفات بی‌معنی وپیاپی است بلکه وجود سجعهای بارد ومتوالی، تکرار تعارفات وتملقها، آوردن شعرهای سست وترکیبات ناهنجار وغامض واوای جمله‌های ثقیل و مکرر ودیگر تکلفات بی معنی ونیز غلطهایی مانند حذف افعال جمله‌ها بدون قرینه، تطابق صفت و موصوف وآوردن افعال ماضی نقلی وبعید به صیغهٔ وصفی وامثال آن

که به‌کلی زبان فارسی را درابهامی سرد وبی‌روح می‌کشاند وبرلبهٔ پرتگاه انحطاط و زوال قرار می‌دهد .

دراینجا اشاره به این نکته لازم است‌که زبان فارسی حتی دراین دوره خود را سراسر وقف این تکلفات بی‌معنی نکرده بلکه جسته‌گریخته آثاری که زندگی واقعی نثرفارسی را نشان دهد درخود پرورده است . ونمونه این‌نوع نثررا می‌توان درآثار علمی واخلاقی وعرفانی این دوره پیدا کرد .

بازگشت به‌گذشته ونثر ساده:

از اوایل قرن سیزدهم هجری در نثر نیز مانند شعر بازگشتی به‌گذشته روی می‌دهد . ابتدا پیروی از نثرگلستان سعدی به وسیلهٔ قائم مقام فراهانی‌آغازمی‌گردد وسپس تقلید از بیهقی وطبری شروع می‌شود . در این قرن،گذشته ازمیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام‌که می‌توان‌اوراآغازگرنثرجدید فارسی‌خواند،کسان دیگری مانند: عبداللطیف طسوجی مترجم هزارویک شب ، فرهاد میرزا ، حاجی میرزاعلی امین‌الدوله ، میرزا حبیب اصفهانی و حتی ناصرالدین شاه به نثر ساده و تاحدی بی‌تکلف گرایش نشان می‌دهند .

پرسش و تمرین :

۱ــ نثر مصنوع از چه زمانی شروع می‌شود وکتابهای معروفی‌که این سبك را اشاعه می‌دهند چه نام دارند ؟

۲ــ نثرمصنوع چه خصوصیاتی دارد ؟

۳ــ در نثرمصنوع نسبت به نثرفنی چه تازگیهایی می‌توان دید ؟

۴ــ قائم مقام فراهانی از چه نثری بیشتر پیروی می‌کند ؟

۵ــ غیر ازقائم‌مقام چه‌کسانی را بایدآغازگرنثرجدید فارسی به شمارآورد ؟

۶ــ کتاب هزار ویك شب را چه‌کسی به فارسی ترجمه‌کرده است ؟

نثر معاصر:

ازاوایل قرن چهاردهم براثرنفوذ تمدن غرب ، و خاصه‌آشنایی با علوم جدیدو ادب اروپایی و رواج روزنامه ونیز زمزمهٔ‌آزادی خواهی و تجدد طلبی ، نسبت به

شیوه‌های قدیم نثرخاصه نثرهای دیوانی و پـرتکلف نوعی مخـالفت و ستیزه جویی به وجودمی‌آید، ونویسندگانی‌مانندمیرزاآقاخان کرمانی، میرزاملکم‌خان‌ناظم‌الدوله، زین‌العابدین مراغه‌ای صاحب کتاب‌ابراهیم‌بیك وعبدالرحیم طالبوف نویسندهٔ کتاب معروف‌احمد و سپس‌میرزا علی اکبر دهخدا، به‌نوشتن مقالات وآثاری به زبان‌فارسی می‌پردازند، وتحولی‌بزرگ درنثرفارسی‌چه از لحاظ شکل ظاهروچه ازجهت محتوابه وجود می‌آورند .

این نویسندگان سعی دارند تا آنجاکه مقدور است از استعمال واژه‌های عربی وجمله های طولانی وآوردن مترادفات ناروا ونیزبه‌کاربردن عناصرشعری دوری‌کنند وزبان نگارش را به زبان‌گفتگونزدیك نمایند ، اززبان مردم ومثلها واصطلاحات و قصه‌های‌آنها درنثرخود سودجویند وازنظر محتوا سعی‌دارند واقعیتهای اجتمـاعی و سیاسی وگاه مسائل علمی وادبی را دراختیار مردم قراردهند . ازاوایل قرن چهاردهم هجری ترجمهٔ‌آثار نویسندگان اروپایی در ایران آغاز می‌شود وگذشته از بعضی‌کتب علمی وتاریخی ، رمانهایی مانند « تلماك » اثر« فنلن » ترجمهٔ علی‌خان ناظم‌العلوم و «کنت دومونت‌کریستو» و «سه تفنگدار» و «لویی چهاردهم» اثر «الکساندردوما» به ترجمهٔ محمد طاهرمیرزا اسکندر ، به تدریج انتشار می‌یابد .

با استقرار مشروطیت درایران وپایان یافتن حکومت‌قاجاریه نثر فارسی با پشت سرگذاشتن‌دورهٔ ساده‌نویسی قدم به‌مرحله‌ای تازه می‌گذاردکه درآن‌جلوه‌های تازه‌ای‌از نوشته‌های شیرین و خـوش آیـند می‌توان دید . در این دوره نویسندگان به‌نگارش موضوعات‌مختلف مانندمقالات‌تاریخی، ادبی، اجتماعی ونوشتن داستانها ونمایشنامه‌ها به‌شیوهٔ اروپایی‌می‌پردازند. مجلات وروزنامه‌های ادبی واجتماعی چاپ ومنتشرمی‌شود. بسیاری از آثـار ادبی اروپـایی به‌فارسی تـرجمه می‌شود. تحقیقات ادبی وعلمی نضج می‌گیرد. درنتیجه نثرفارسی روبه‌کمال می‌رود. تعداد نویسندگان دراین دوره بسیار زیاد است . بعضی مانند: محمد قزوینی ، سیدحسن‌تقی‌زاده ، محمدعلی فروغی ، سید احمدکسروی، ملك‌الشعرای بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر به‌نقد وتحقیقات ادبی و علمی می‌پردازند و نوعی‌نثرکه می‌توان آن‌را نثر ادیبانه نامید به‌وجود می‌آورند . برخی‌نیز به‌آزمایش انـواع جدید ادبی مانند مقاله نویسی، داستان نویسی ونمایشنامه نویسی و

ترجمهٔ آثار ادبی دست می‌یازند .

یوسف اعتصام الملك ، سید فخرالدین شادمان ، عباس اقبال ، سعید نفیسی ، زین‌العابدین رهنما ، به نوشتن مقاله های اجتماعی وادبی و ترجمهٔ آثار اروپایی با نثری بسیار روان و زیبا می پردازند و محمدعلی جمالزاده نخستین بار به نوشتن داستانهای کوتاه همت می‌گمارد .نوشتن داستان‌کوتاه [1] به شیوهٔ اروپاییهادرایران با انتشارکتاب « یکی بودیکی نبود » جمالزاده درسال ۱۳۴۰ ه . ق .آغازمی‌شود. پس ازجمالزاده‌کسانی مانند : صادق هدایت ، بزرگ علوی ، صادق چوبك وجلال آل احمد و دیگران بـه نوشتن داستانهای‌کوتاه می پردازند و نثرفارسی را به اوج خود می رسانند .

رمان‌نویسی هرچند ازاوایل قرن چهاردهم هجری شروع می‌شود وکسانی‌مانند محمد باقر میرزا خسروی ،صنعتی‌زادهٔ کرمانی ،مشفق‌کاظمی ، خلیلی و زین‌العابدین مؤتمن به ترتیب به نوشتن رمانهایی مانند : شمس و طغرا ، دام گستران ، تهـران مخوف ، روزگـار سیاه و آشیان عقاب همت می‌گمـارند ، اما بعدها دنبالهٔ آن رها می‌شود و رمان نویسی در ایران به اوج خود نـایل نمی‌آید و هرچند کسانی مـانند بزرگ علوی ، صادق هدایت وصادق چوبك به نوشتن رمان‌گرایش نشان می‌دهند ،اما چون‌آن را یک امرمستقل تلقی نمی‌کنند ، شاهکارهای بزرگی به وجود نمی‌آید .

نمایشنامه نویسی نیزبه شیوهٔ اروپاییها در ایران تقریباً ازاواخر قرن سیزدهـم و اوایل قرن چهـاردهم هجری شروع می‌شود . نخستین نمایشنامه هـا به شیوهٔ جدید ترجمهٔ نمایشنامه هـای فتحعلی‌آخوندزاده است‌که در اواخر قرن سیزدهم هجـری به وسیلهٔ میرزاجعفر قراچه داغی به فارسی ترجمه می‌شود . پس ازآن درنیمهٔ اول قرن چهاردهم بعضی نمایشنامه ها به شیوهٔ اروپایی به میرزا « ملکم‌خان ناظم‌الـدوله » نسبت می‌دهندکه ظاهراً می‌باید از میرزا آقا تبریزی باشد . در سال ۱۳۲۶ ه . ق . در تهران روزنـامه‌ای به نـام « تئاتر » انتشار می‌یـابد که غالب ستونهـای آن را نمایشنامه‌هایی پرمی‌کندکه درسرزنش دستگاه استبداد است وغالباً جنبهٔ سیاسی دارد. دردورهٔ جدیدترکسانی به هنرتئاتر ونمایشنامه نویسی خدمت می‌کنندکه ازجمله باید

۱–Short Story

از حسن مقدم معروف به علی نوروز (متوفی ۱۳۰۴ هجری شمسی) ، نویسندهٔ نمایشنامهٔ «جعفرخان از فرنگ‌آمده» ، رضا کمال معروف به شهرزاد (متوفی ۱۳۱۶ هجری شمسی) ، وسید علی‌نصر (متوفی ۱۳۴۰ ه . ش) وعبدالحسین‌نوشین یادکرد . و ازمعاصران نام‌کسانی مانند غلامحسین ساعدی (گوهرمراد) ، اکبر رادی و بهرام بیضایی قابل ذکراست . البته‌گذشته ازنمایشنامه نویسهای حرفه‌ای ، بعضی ازنویسندگان وادبا گه‌گاه به نوشتن نمایشنامه‌هایی پرداخته‌اند که از جمله می‌توان نام سعید نفیسی ، ذبیح بهروز ، وصادق هدایت را یادکرد .

درهرحال نثر امروز فارسی نسبت به تمام ادوارگذشته وسعت و تنوع وتکامل یافته است ، و به‌خصوص ازجهت سادگی ووضوح ونیزدرست نویسی وزیبانویسی و توجه به ساختن ترکیبات زیبا وتعابیر خوش‌آهنگ و پرمعنی به عالی‌ترین درجه از کمال رسیده است . گذشته ازآن، تنوع‌موضوعات ، نوعی‌غنا وتوانایی به‌زبان‌بخشیده است‌که غالباً نویسندگان توانا ازآن برخوردارند .

بر روی هم نثر امروز را می‌توان به سه نوع یعنی نثر **تحقیقی هنری** و نثر **توصیفی** ونثر **روزنامه‌ای** تقسیم‌کرد .

نثر **تحقیقی‌هنری** که درواقع درآمیخته‌ای است ازتحقیق وذوق ، بهترین و عالی‌ترین نثرامروزبه شمارمی‌رود ومی‌توان آن را نثروالاخواند با این‌نثرنویسندگان به تحقیق درمسائل مختلف ادبی ، تاریخی ، اجتماعی و هنری وفلسفی می‌پردازند . خصوصیات این نثر، سادگی ، زیبایی و وضوح وغالباً خوش‌آهنگی ودرستی است . بهترین نمونه‌های این‌نثررا می‌توان درآثارکسانی مانند سعید نفیسی ، مجتبی‌مینوی، دکتر پرویزخانلری ، دکترمحمد علی اسلامی ندوشن پیداکرد.

نثر **توصیفی** که غالباً داستان ونمایشنامه وطنزوگزارش وسفرنامه وشرح حال و امثال‌آن را بدان می‌نویسند نثری است غنی وپربار و ازآنجا که تا حد زیادی با زندگی اجتماعی وطبقات مختلف مردم سروکار دارد نه تنها زبان بلکه رسوم‌وآداب و عادات طبقات مختلف مردم را درخود می‌پذیرد ودر بهترین شکل به مردم عرضه می‌کند . دراین نوع نثرگذشته از سادگی، وجود لغات و اصطلاحات عامیانه و ضرب‌المثلها و تعابیر و کنایات و تشبیهات که غالباً در زبان مردم طبقات مختلف جاری وساری است قابل توجه است . ازکسانی‌که بهترین نوع این نثر را آفریده‌اند

می‌توان دهخدا ، جمال‌زاده ، صادق هدایت ، صادق چوبك و جلال آل احمد را نام برد .

اما نثر **روزنامه‌ای** نوع جدیدی است‌که در ایران اززمان انتشارروزنامه به تدریج وارد زبان فارسی شده است . این‌نوع نه‌تنها به واسطهٔ نوشتن اخبار و گزارشهای روزانه و فوری و یا بحثهای سیاسی روز ، مجال دقت خاص درکاربرد صحیح زبان و زیبایی‌آن را از دست می‌دهد بلکه به علت توجه شدید نویسندگان و روزنامه‌نویسان به اخبارو گزارشهای خارجی وترجمهٔ‌آنها از زبان اصلی ، عناصر خارجی اعم ازلغت وتعبیر واصطلاحات وارد زبان فارسی می‌شود وخصوصیات اصیل زبان فارسی را ازمیان می‌برد . از این‌رو نثر روزنامه‌ای نه تنها زبان فارسی را به ابتذال وتخریب می‌کشاند بلکه‌آن را به زوال وانحطاط تهدید می‌کند . البته‌منظور از نثر روزنامه‌ای تنها نثری نیست‌که صرفاً در روزنامه نوشته شود ، بلکه هرنوع نثرمبتذل و بی‌ارزش‌که این خصوصیات را داشته باشد ، در هرشکل وقالبی‌که ارائه شود نثر روزنامه‌ای خوانده می‌شود،و باید جداً از تقلید و گرایش بدان پرهیز کرد .

پرسش و تمرین :

۱ــ نثرنویسندگان اوان دورهٔ بیداری چه خصوصیاتی دارد ؟

۲ــ نوشتن داستان‌کوتاه در ایران نخستین‌بار به وسیلهٔ چه‌کسی‌آغاز می‌شود ؟

۳ــ قدیم‌ترین رمان فارسی چه نام دارد ؟

۴ــ چرا رمان نویسی در ایران به اوج نرسیده است ؟

۵ــ برروی هم نثر امروزرا به چندنوع می‌توان تقسیم‌کرد ؟

۶ــ دربارهٔ علی‌اکبر دهخدا آغازگر نثرعامیانهٔ فارسی ، و محمدعلی جمال‌زاده اولین داستان‌کوتاه نویس ایرانی به شیوهٔ جدید ، مقالاتی تهیه‌کنید و درکلاس بخوانید .

۷ــ رمان « تنگسیر » صادق چوبك را بخوانید و دربارهٔ شیوهٔ بیان و سبك آن مقاله‌ای بنویسید .

۸ ــ به راهنمایی دبیران خود وبرای‌آشنایی با نثرامروز به مطالعهٔ‌آثارکسانی مانند : سعید نفیسی ، دکترمحمد علی اسلامی ندوشن ونیزجلال‌آل احمد وصادق چوبك بپردازید .

فصل سوم

نقد ادبی در یونان و اروپا

ادبیات یونانی:

ادب یونان ریشه ومنشأ ادب اروپا به شمار می‌رود . از این‌رو برای شناخت واقعی ادبیات اروپا باید با ادبیات یونان آشنا شد .

ادب یونان سیر تکاملی خود را از ادبیات حماسی و غنایی تا ادبیات دراماتیك طی کرده ودر هرمرحله آثار مهم و ارزنده‌ای به وجودآورده است .

از جمله « هومر » و « هزیود [۱] » شعر حماسی و « پیندار [۲] » و « سافو [۳] » شعر غنایی را به اوج خود رسانیدند . اما شعر دراماتیك که در واقع مرحلهٔ تکامل ادب وهنریونان به شمار می‌آید ،آثار بسیار ارزنده و مهمی عرضه داشته است که در هنر وادب دنیا خاصه اروپا تأثیر بسزایی به جا گذاشته .

شعر دراماتیك یا تمثیلی که درقرن ششم قبل از میلاد بهترین آثار هنری یونان را ارائه می‌دهد ، از لحاظ محتوا وهدف وغرض دردونوع خاص جلوه می‌کند که هریك درجای خود ازاهمیت واعتبارخاصی برخوردار است .

این دونوع **تراژدی و کمدی** است . ازمعروفترین تراژدی نویسان این عهد یکی « اشیل [۴] » است و دیگر « سوفوکل [۵] » و « اوری پید [۶] » که هریك آثار متعدد وفراوانی به وجودآورده‌اند . برخی ازاین آثار بازمانده وبسیاری ازمیان رفته‌اند. « اریستوفان [۷] » کمدی نویس معروف یونانی است که آثار نسبتاً ارزنده‌ای به‌وجود آورده است .

اهمیت شعر وشاعری در یونان و خاصه توجه به انواع مختلف ادبی سبب

---

۱ – Hesiode ۲ – Pindar ۳ – Sâpho ۴ – Eschyle ۵ – Sophocle
۶ – Euripide ۷ – Aristophane

می‌شود که بسیاری از فلاسفه و دانشمندان بزرگ یونان به بحث درباب آن بپردازند و نظریات خاصی ابرازدارند . ازجمله نظریات سقراط و افلاطون وارسطو درباب شعر و شاعری از اهمیت خاصی برخوردار است . افلاطون که در واقع بازگوکنندهٔ عقیدهٔ سقراط نیزهست درباب شعروشاعری نظرخاصی دارد . وی شاید اولکسی است که نقد اخلاقی و اجتماعی را ارائه می‌دهد . به عقیدهٔ او شعر عبارت است ازتقلید طبیعت و چون طبیعت خود تقلیدی از دنیای مُثُل ـ دنیای اعیان ثابته ـ می‌باشد پس شعر تقلیدی است از امری غیرواقعی . از این‌رو قابل قبول نیست . ازطرف دیگر معتقد است شعر در روح جوانان تأثیرناروایی می‌گذارد وآنها را به فساد وتباهی اخلاقی می‌کشاند . به نظراو اشعار ونمایشنامه‌های غم‌انگیزیعنی تراژدی ازآن جهت که انسان را متأثر ومغلوب احساسات خویش می‌کند وضعف وبیم وترحم دروی پدید می‌آورد، مقام ومنزلت انسان را می‌کاهد وتأثیری بد وناگوار می‌بخشد .

ارسطو درباب شعرکتابی دارد به نام **فن شعر**. در این کتاب نظریهٔ افلاطون را رد می‌کند و خود به بحث درباب شعر می‌پردازد . ارسطو برخلاف افلاطون که همه چیزرا سایهٔ مثل می‌داند ، محسوسات و مشهودات عالم را حقیقت می‌شمارد و صور معقول را عبارت می‌داند ازتصویر ذهنی آنها . به عقیدهٔ او منشأ ابداع و ایجاد شعرو هرنوع اثر هنری عبارت است از تقلید ازطبیعت اشیا وطبیعت انسان . اما این تقلید یک تقلید صرف نیست بلکه هنرمند ازخود چیزی بدان می‌افزاید ودنیای محسوسات راگاه بهترازآنچه هست تصویر وتوصیف می‌کند وگاه بدترازآن .به علاوه تأثیرشعر برخلاف آنچه افلاطون می‌پنداردبه عقیدهٔارسطوتنها ضعف عقل وغلبهٔ شهوت نیست، بلکه شعر خاصه تراژدی درانسان حس ترس و شفقت را برمی‌انگیزد و موجب « کتارسیس[1] » یعنی تزکیه وتهذیب نفس انسان می‌شود .

ارسطو درماده و جوهر شعر غیر از تقلید ، علاقه به وزن و ایقاع[2] را لازم می‌شمارد زیرا به اعتقاد او انسان امرموزون را از ناموزون دوست‌تردارد. وی در « فن شعر » درباب تراژدی وکمدی نظرخودرا ابراز می‌دارد، وخاصه درباب تراژدی مفصل‌ترسخن می‌گوید .

۱ـ Katharsis ۲ـ Rythme

به عقیدهٔ ارسطو ، **تراژدی** عبارت است ازتقلید اعمال بزرگ و جدی انسان‌درحد واندازه‌ای معین وکلامی‌آراسته‌که به واسطهٔ‌کرداراشخاص تمام می‌گردد وشفقت و هراس را برمی‌انگیزد تا سبب تطهیر وتزکیهٔ نفس انسان‌گردد ، وهمین تزکیهٔ نفس یعنی « کتارسیس » هدف اصلی تراژدی است . به نظر ارسطو قهرمان تراژدی نه یك جانی بالفطره است ونه یك انسان پارسا ونیکوکار ، بلکه شخصی‌است که ازخوشبختی به بدبختی می‌افتد ورنج و مصیبتی بزرگ تحمل می‌کند اما نه به سبب جنایت یا نادرستی بلکه براثر اشتباه و خطای خویش ، و همین امر خود باعث القای حس‌ترس و شفقت در دیگران می‌گردد ، ترس از سرنوشت محتوم‌که درکمین هرکس ممکن است باشد و ترحم نسبت به شخصی‌که‌گرفتار این سرنوشت شوم شده است . تراژدی یك درد و رنج معمولی نیست و هر مرگ نابهنگام و یا رنج بی‌گناه را نمی‌توان تراژدی خواند .تراژدی درواقع مصیبتی بزرگ است‌که بر روحی بزرگ و والا و متحمل وارد می‌شود . از این‌روتراژدی با زندگی معمولی فاصله می‌گیرد . هرداستان غم‌انگیز را نمی‌توان تراژدی خواند . ازشرایطی‌که ارسطو برای تراژدی قائل می‌شود یکی این است‌که دارای وحدت موضوع باشد یعنی موضوع در سراسر آن معین باشد واجزای‌آن به هم ارتباط داشته باشد .

ارسطو **کمدی را** برخلاف تراژدی عبارت می‌داند از تقلید اعمال غیرجدی و گاه زشت انسان .به عقیدهٔ اوکمدی توصیف وتقلید بدترین صفات انسان نیست‌بلکه می‌تواند تقلید اعمال و اطوار شرم‌آوری باشدکه موجب ریشخند و استهزا می‌شود . البته‌آنچه موجب ریشخند می‌شود امری است‌که درآن عیب و زشتی هست اماآزارو گزندی به‌کسی‌نمی‌زند چنان‌که‌آن نقابها که ازروی هزل وشوخی بر چهرهٔبازیگران می‌گذراند ، زشت وناهنجارهست اما به‌کسی درد وآزاری نمی‌رساند .از خصوصیاتی که برای‌کمدی قائل شده‌اند یکی این است‌که حتماً پایان خوشی داشته باشد وزبانش هم باید ساده‌تر باشد وعامیانه‌تر واصل حقیقت‌نمایی درآن روشن‌ترجلوه‌کند .با این همه‌کمدی برخلاف تراژدی انسان را ازآنچه هست فروترنشان می‌دهد وغالباًبرخلاف آن‌که سروکارش با احساس وعاطفه است با هوش وعقل سروکاردارد. از این روست که می‌گویند خنداندن مردم درتئاترکاری است ظریف ودشوارتر ازگریاندن .

بعد از ارسطو بعضی شاگردان اوبه نقد ونقادی می‌پردازند اما غالباً جنبهٔعقلی

وفلسفی را رها می‌کنند وبیشتر به جنبه‌های لفظی ولغوی‌گرایش نشان می‌دهند .پس از افول دولت مقدونیه حکمت و ادب یونان قدیم رفته رفته به سقوط و انحطاط کشانده می‌شود ووقتی اسکندریه پدید می‌آید آتن ازشوکت وجلال می‌افتد و شورو ذوق وقریحهٔ یونانی به خاموشی می‌گراید.رومیها ، میراث خوار فرهنگی یونانیان می‌گردند وبه نقد وتحلیل عقاید یونانیان سرگرم می‌شوند . با این‌همه چیزی‌برعقاید یونانیان نمی‌افزایند . درنقد ونقادی تنها کسی از رومیها کـه می‌توان نامش را به عنوان نقاد ادبی ذکر کرد شاعری است « هُراس [۱] » نام . هُراس در تاریخ نقد ادبی به واسطهٔ منظومـهٔ « فن شعر [۲] » شهرت یافته است . فن شعر در واقع مکتوب منظومی بوده است که شاعرخطاب به « پیزو [۳] » و فرزندان وی سروده‌است . دراین منظومه شاعررومی عقاید ادبی خود را دوستانه بیان می‌کند . وی دراین منظومه‌که ظاهراً تحت تأثیرعقاید ارسطوست دربارهٔ شعرودرام اصول خاصی تعلیم می‌کند . به عقیدهٔ وی عقل و منطق بایستی‌در هنر فرمانروا باشد « هیچ اثر زیبابه وجودنمی‌آید مگر آن‌که عقل و منطق اصل و منبع‌آن باشد » او معتقد است‌که شاعر باید به همهٔ اجزای شعرتوجه‌کند وهنررا به‌کمال برساند . به اعتقاد او الفاظ باید بادقت انتخاب شود وبا مهارت در شعر به‌کار رود . درنظر او الفاظ مانند برگهای درخت است‌که هرسال فرو می‌ریزد و سال دیگر جوان و شاداب برآن درخت مـی‌روید ، بنابـراین به‌کاربردن الفاظ وترکیبات بدیع را تجویزمی‌کند . البته آنچه مورد توجـه اوست مطالعهٔ فراوان‌آثار یونـانی است . منظومهٔ فن شعرهُـراس را می‌توان پس از رسالهٔ ارسطو مهمترین اثردنیای قدیم درنقد شعر به شمارآورد .

پرسش و تمرین :

۱ ـ یونان در ادبیات چه مراحلی را طی‌کرده است ؟

۲ ـ معروفترین تراژدی نویسان یونان را نام ببرید .

۳ـ نظر افلاطون درباب شعر چیست ؟

۴ـ درباب شعر میان نظر ارسطو وافلاطون چه تفاوتی هست؟

۱– Horace ۲– Art of poetry ۳– Piso

۵ـ «کتارسیس» از نظر ارسطو یعنی چه ؟

۶ـ تراژدی چیست وچه خصوصیاتی دارد ؟

۷ـ کمدی چیست ؟

۸ـ هراس دربارهٔ شعر چه می‌گوید ؟

۹ـ برای آشنایی با ادبیات یونانی کتابهای زیررا مطالعه کنید : « ایلیاد » و« اودیسه » ازهومرشاعرحماسه سرای یونانی ترجمهٔ استادسعیدنفیسی،افسانه‌های تبای نوشتهٔ «سوفوکل» تراژدی نویس معروف یونانی ترجمهٔ شاهرخ مسکوب ،«پرومته دربند» نوشتهٔ «آشیل» تراژدی نویس معروف یونانی ترجمهٔ شاهرخ مسکوب.

ادبیات اروپایی :

میراث خوارواقعی فرهنگ یونان وروم اروپاست . اروپا چه آن‌گاه‌که دردورهٔ تاریک قرون وسطی سیرمی‌کند و چه‌آن‌گاه‌که دردورهٔ رنسانس‌به روشنایی‌های علوم دست می‌یابد ، همه وقت یونان را می‌ستاید و همه چیزرا ازآن می‌گیرد وبدان رنگ و جلای اروپایی می‌زند . هرچند اروپا در دورهٔ قرون وسطی همه چیزش در اختیار کلیساست امّا درکلیسا سعی برآن است‌که بین عقاید مسیح و ارسطو پیوندی به وجودآید.بااین‌رو همه جا درکلیسا نفوذ ارسطو مشهود است و هرجا در بحث‌گرمی افکنده شود یا نقل قول از گفتار « استاد »که در واقع همان ارسطو است . همه چیز حل می‌شود . درواقع مطلق اروپا در همه جا حضوراست . با وجود این درقرون وسطی شعر امری است خارج ایمان وبه‌طورکلی خارج ازبحث درحوزهٔ کلیسا . و اگر کلیسا گه‌گاه بدان توجه دارد صرفاً برای آن است که به وسیلهٔ آن اصول بلاغت و سخنرانی را بیاموزد . شاید ازاین روست‌که در قرون وسطی نه شعررنگ و جلایی دارد ونه نقدادبی .

اما وقتی به تدریج درکشورهای اروپایی براثر بعضی عوامل ، زبان ملی احیا می‌شود، ادبیات‌نیز خودرا نشان می‌دهد و در واقع ادبیات قرون وسطی به ادبیات دورهٔ رنسانس پیوند می خورد . در اوایل‌قرن چهاردهم میلادی «دانته» درایتالیا به ضرورت زبان و ادبیات ملی توجه می‌کند و کتابی در این باب می‌نویسد . طولی نمی‌کشدکه منظومهٔ بزرگ «کمدی الهی» را (در حدود ۱۳۰۰ میلادی) به زبان

ایتالیایی می‌سراید . بعد ازاو کسانی مانند **پترارك** و **بوکاچیو** به خلق آثار ادبی به زبان ایتالیایی می پردازند . در انگلستان **جفری چاسر** یك منظومهٔ لطیف به نام « **قصه‌های کانتربوری** » به زبان انگلیسی به وجود می‌آورد و درفرانسه وآلمان نیز تلاشهایی دراین زمینه صورت می‌گیرد .

با پایان گرفتن قرون وسطی وخاصه ظهور رنسانس در اروپا مجدداً توجه به فرهنگ وادب یونانی‌آغاز می شود ، نقد شعر وخاصه نقد ادبی رونق می‌گیرد .

نقادان اروپایی به بحث درباب شعر وشاعری می‌پردازند . «تاسو[1]»یك شاعر و منتقد ایتالیایی شعررا تصویر وتقلیدی ازجمال طبایع می‌داند و هدف‌آن را التذاذ و تفریح خاطر می‌شمارد . « فراکاسترو » وظیفهٔ شاعررا عبارت می‌داند ازکشف وارائهٔ زیبایی محض و « ماگی [2] » هدف اساسی شعررا تزکیهٔ نفس وافادهٔ روحانی‌می‌شمارد. درفرانسه «دوبله[3]»به دفاع اززبان‌ملی‌فرانسه برمی‌خیزد ومانند دانته‌خاطرنشان‌می‌کند که زبان فرانسه می‌تواند غنی و پرمایه شود و راه‌آن را نیزعبارت می‌داند ازتقلیدو اقتباس ازادب باستانی یونان وروم و «رنسار [4] » ودوستان اوکه انجمن هفت‌نفری « پلئیاد [5] » را تشکیل می‌دهند ازنظر اوپشتیبانی می‌کنند ، دراین دوره‌کسانی‌مانند « رابله » ، « مونتنی » در نثر و « مالرب » وخود « رنسار » درحوزهٔ شعر به احیا و رواج شیوه های ادبی یونان و روم قدیم می‌پردازند و بدین ترتیب مکتب کلاسی سیسم در اروپا به وجود می آید .

مکتب کلاسی سیسم[6]:

مکتب‌کلاسی سیسم در واقع نوعی احیای شیوهٔ هنری یونان و روم به شمار می‌رودکه هرچند درایتالیا متولد می‌شود ، اما درفرانسه رشدمی‌کند وبه ثمرمی‌رسد، اصول این مکتب عبارت است ازتقلید ازطبیعت ، تبعیت وتقلید ازقدما ، دوست‌داری ورعایت عقل ، حقیقت‌نمایی و آموزندگی و خوشایندی ووضوح و زیبایی‌کلام ، از مهمترین شاعران‌ونویسندگان فرانسوی‌که بدین‌مکتب می‌گرایند می‌توان نام«مولیر»،

Pleiade -۵ Ronsard -۴ Dubellay -۳ Maggi -۲ Tasso -۱
Classicisme -۶

« لافونتن » ، « راسین » ، و ازهمه مهمتر ومعروفتر « بوالو » را ذکرکرد ، بوالو بزرگترین مدافع مکتب کلاسیك و معروفترین نقاد این مکتب است . وی در سال ۱۶۷۴ در منظومهٔ « فن شعر » خود اصول مکتب کلاسی سیسم را بیان می‌دارد.

به اعتقاد او شعر باید تابع **طبیعت وعقل** باشد و از هر امری که آن را ازاین اصل منحرف کند باید اجتناب کرد. اومی‌گوید : «جزحقیقت هیچ چیززیبا نیست » و این حقیقت ازنظر اوچیزی جزطبیعت نیست ، طبیعتی که کلی وعمومی باشد ودرعین حال هنرمندآن را به حکم ذوق ومنطق انتخاب وتقلیدکرده باشد .هنرمند جزبه‌آنچه کلی و طبیعی است دل نمی‌بندد . هدف شاعر آن نیست که چیزی تعلیم یا اثبات کند ، بلکه باید بهجت وسرور در دلها برانگیزد . به اعتقاد اوآنچه می‌تواند لذت و سرور را در خاطر مردم سبب گردد چیزی جز طبیعت نیست و برای جستجوی آنچه طبیعی وحقیقی است ملاکی نداریم جز عقل و منطق که همان ذوق سلیم است . اما برای آن که بتوانیم این ذوق سلیم را تربیت و تقویت کنیم هیچ چیزسودمندتر از مطالعهٔ آثارقدمانیست زیرا قدما بهتر ازماتوانسته‌اند طبیعت‌را ادراك‌وتوصیف‌نمایند.

در انگلستان با آن که کسانی مانند « فرانسس بیکن» ازیك طرف وویلیام‌شکسپیر ازسوی دیگر اصول کلاسیك وقید قدما را ازدست و پای خویش می‌گسلند و به قول « ساموئل دانیل » بی‌تأمل خود را به‌بند قدما درنمی‌آورند وبی سبب ازآنها متابعت نمی‌کنند وبنای فهم‌وادراك خودرا درمیدانهای عمومی یونان وروم بنیادنمی‌گذارند اما نقادانی‌مانند «جان درایدن » ، و« الکساندر پوپ » وحتی «دکترساموئل‌جانسون» سعی می‌کنند نوعی نقدکلاسیك را در شعر وادب انگلیس واردسازند . الکساندر ـ پوپ مانند بوالو درمنظومه‌ای که عنوان‌آن « مقاله‌ای درباب شیوهٔ انتقاد »می‌باشد ، تأکید می‌کندکه درشعر ، اصل کلی پیروی ازطبیعت و عقل است وطبیعت و عقل را امری واحد می‌داند . به عقیدهٔ وی قدما زودترو بهتر ازما این قانون را دریافته‌اند و ازاین جهت توجه به‌آثار قدما درنظروی فواید بسیاردارد .

پرسش و تمرین :

۱ ـ اهمیت دانته در چیست ؟

۲ ـ بعد ازدانته چه‌کسانی به احیای زبان ایتالیایی برخاستند ؟
۳ ـ نظرتاسو دربارهٔ شعر چیست ؟
۴ ـ درفرانسه چه‌کسی به دفاع اززبان ملی برخاست ؟
۵ ـ اصول مکتب کلاسی سیسم چیست ؟
۶ ـ بزرگترین نمایندگان کلاسی سیسم درفرانسه چه‌کسانی بودند ؟
۷ ـ نظر « بوالو » درباب کلاسی‌سیسم چیست ؟
۸ ـ در انگلستان چه‌کسانی به نقدکلاسیك پـرداختند ؟

مکتب رومانتیسم[۱]:

از اواخر قرن هیجدهم تا پایان قرن‌نوزدهم ، اروپا درقلمرو تحولات فکری و اجتماعی شدید قرار می‌گیرد . اندیشه‌ها و تفکرات تازه به تدریج شیوه‌هـای کهنه را کنارمی‌زند . همه چیزدرمعرض دگرگونی وتغییر واقع می‌شود ، ظهورفلاسفهٔ بزرگ ووجود مکتبهای سیاسی و اجتماعی ، انقلاب‌کبیر فرانسه ، نهضتهای‌گوناگون در انگلیس وفرانسه ، زوال تدریجی فئودالیته وظهور طبقهٔ بورژوا درتمام اروپا و از بین رفتن ارزشهای‌کهنه و امثال اینها باعث می‌شودکه در ادبیات انگلیس و آلمان وفرانسه ، تحولی تازه روی دهد . بازگشت به طبیعت ، تفوق ذوق وعاطفه برعقل ، فروریختن دیوارهای تقالید کهن و سرپیچی از قواعد کلاسیك‌که به قول‌آنها شور و احساس واقعی را تباه می‌کند و امثال آنها چیزهایی بودکه می‌توانست در ادبیات ، مکتب تازه‌ای را بنیان نهد واین مکتب تازه رومانتیسم بود .

درانگلیس دودوست شاعر « وردزورث [۲] » و« کالریج [۳]» به تحلیل وتوجیه‌این مکتب تازه برمـی‌خیزند . وردزورث برخلاف شاعران گذشته معتقد است کـه شعر راستین باید با عواطف و احوال‌کسانی سر وکار داشته بـاشدکه باطبیعت واقعـی در تماسند . ازاین‌رو برای شعر زبان روستائیان را پیشنهاد می‌کند . به نظر اوشعـرآن است‌که احساسات تند وسرکشی‌که درطی لحظه‌های‌آرامش در وجود شاعر جمع‌آمده است خود به خود بی‌آن‌که او اراده واختیاری دراین امرداشته باشد ، سربه جوشش وطغیان بردارد . ازاین‌رو شعر نه تابع ضوابط ادیبانه می‌شودونه وسیلهٔ تعلیم‌حکمت

---

۱ – Romantisme ۲ – Wordsworth ۳ – Coleridge

ودانش قرار می‌گیرد .

چیزی که وردزورث برآن تأکید فـراوان دارد جنبهٔ فردی و شخصی احوال و عواطف شاعراست‌که درواقع اتکا برآن،شعررا ازشیوهٔ مکتب‌کلاسیك دورمی‌کند .

درآلمان لسینگ[1] درمقابل کلاسی‌سیسم فرانسوی قد عَلَم می‌کند وبه مخالفت باآن برمی‌خیزد . وی شکسپیر را که هرگز زیربار قواعدکلاسیك نرفته می‌ستاید وبه تفسیرآثار او می‌پردازد . لسینگ جوهرشعر را عبارت می‌داند از حرکت وعمل وآن را برتر ازهنرهای دیگرمانند نقاشی ومجسمه سازی می‌شمارد . به اعتقاد اوجوهرشعر مانند نقاشی و مجسمه سازی تصویر و تجسم نیست بلکه حـرکت و عمل است . او می‌گوید:شعر،عمل را درعین حرکت‌آن توصیف می‌کند وطبعاً جانداراست اما نقاشی و پیکرسازی فقط یك لحظه ازعمل را تجسم می‌دهد و البته روح ندارد . وبدین‌گونه این دورا نمی‌توان مقایسه‌کرد . در هرحال لسینگ با نشان دادن این نکته که جوهر شعرتصویر و تجسم نیست بلکـه حرکت و عمل است ، راه را بـرای رهـروان شیوهٔ رومانتیسم‌آلمان هموارکرد .

درفرانسه رومانتیسم از یك طرف برپایهٔ فلسفهٔ شك « دکارت » وازطرف دیگر به فکرطبیعت‌گرای « ژان‌ژاك روسو » وشیوهٔ مخرب وطنزآمیز « ولتر » قرارمی‌گیرد ودررمان به‌وسیلهٔ «مادام دواستال» ودرشعربه وسیلهٔ «شاتوبریان» پی‌ریزی می‌شود ، وسپس‌کسانی مانند «لامارتین »،« ویکتورهوگو » ، « آلفرد دوموسه » ، « ژرژساند » و « الکساندردوما »آن را بـه‌اوج عظمت خود می‌رسانند .

پرسش و تمرین:

۱ ــ چه عواملی باعث ایجاد مکتب رومانتیسم در اروپا می‌شود ؟
۲ ــ رومانتیستها چه نظریه‌های تازه‌ای ابراز می‌دارند ؟
۳ ــ نظر « وردزورث » و « کالریج » دربارهٔ شعر چیست ؟
۴ ــ « لسینگ» دربارهٔ جوهر شعر چه می‌گوید ؟
۵ ــ رومانتیسم فرانسوی برچه پایه‌هایی استوار است ؟
۶ ــ ازرومانتیستهای معروف فرانسوی اعم ازشاعریا نویسنده چه‌کسانی‌را می‌شناسید؟

---

۱ ــ Lessing

قرن نوزدهم :

قرن نوزدهم قرن ظهورنویسندگان و شاعران و نقادان بزرگ ادبی است . در طول این قرن از یك طرف گذشته از مکتب رومانتیسم مکتبهای ادبی مهمی مانند رئالیسم ، ناتورالیسم وسمبولیسم به وجود می‌آید وازطرف دیگرنقادان و مکتبهای بزرگ نقادی ظهور و بروزمی‌کنند ، و درتمام قرن نفوذ آنها گسترش می‌یابد . در میان نقادان این‌قرن‌نام « سنت بوو»، « هیپولیت تن»، « ماثیوآرنولد » و«برونه‌تیر» قابل ذکراست . سنت‌بوو[1] فرانسوی‌که او را می‌توان بنیان‌گذارمکتب رئالیسم‌خواند در نقـادی نوعی روش علوم طبیعی را به‌کارمی‌گیرد. وی برای بیان‌کیفیت شعر در بارهٔ محیط شاعر، خانوادهٔ او ،آثارجوانی ، عقاید و افکار واوضاع مادی واقتصادی حیاتش به تحقیق ومطالعه می‌پردازد . ودرواقع نوعی دقت علمی را با لطف‌وجاذبهٔ شعرتوأم می‌کـند . هیپولیت تن[2] آثار ادبی را مولود اجتماع می‌داند و تفـاوت و اختلاف‌آن را به وسیلهٔ تـأثیر عواملی مانند « نژاد » ، « محیط » و « زمان » تفسیر می‌کند ، به عقیدهٔ او چون‌آثار ادبی ، مظاهرفکر واحساس یك‌نژاد را درمحیط معین وزمان معین‌نشان می‌دهد ، بنابراین تنها بررسی علمی مبتنی برقاعدهٔ عِلّیّت‌می‌تواند اسباب‌وکیفیت پیدایش‌آنها را تبیین‌کند . ماثیوآرنولد[3] انگلیسی نوعی نقدعلمی و عینی را ارائه می‌دهد . وی‌نقد اخلاقی و تـاریخی را مانع نیل به یك ارزیابی درست می‌داند و معتقد است شعر برای تبیین و تعبیر زندگی و تسکین و تسلیت خاطر انسان مؤثرترین وسیله است . به عقیدهٔ وی وسیله‌ای که نیروی خلاق هنرمند برای ابداع لازم دارد افکار واندیشه‌هایی است‌که باید درمحیط زندگی هنرمند موجودباشد اماوقتی دراین محیط فکری جریان وحرکتی نباشد ناچار برای ظهورشاعریا نویسندهٔ بزرگ مجالی‌نیست ودرچنین وضعی وظیفهٔ منتقد ایجاد رستاخیزفکری وتهیهٔ زمینه برای ظهورنویسنده و شاعر بزرگ است . از این‌روکار منتقد درتکامل وتوسعهٔ فکر ومحیط تأثیربسزایی دارد واین خود برای منتقد افتخار بزرگی است .

---

۱ – Sainte Beuve ۲ – Hyippolite Taine ۳ – Mathew Arnold

برونه‌تیر[1] منتقد فرانسوی معروف اواخر قرن نوزدهم (۱۹۰۶ - ۱۸۴۹) نقد رابرمبنای «عینیت‌گرایی[2]» ارائه می‌دهد و «نقدتأثری[3]» را بی‌ارزش‌می‌داند. به عقیدهٔ اولذت بردن ازیك اثر، ملاك نقد و قضاوت نمی‌تواند باشد، زیرا که لذت بردن از یك امر چیزی است و قضاوت‌کردن درباره‌آن چیزی دیگر. وی برخلاف سنت بوو وهیپولیت تن‌که کارمنتقد را صرفاً تشریح وتبیین‌می‌دانستند، عقیده داردکه منتقدباید پس ازطبقه بندی‌کردن‌آثار ادبی دربارهٔ‌آنها قضاوت‌کند. برونه‌تیر به‌نظریهٔ«لامارك» و فرضیهٔ تطور «داروین» معتقد است و همان طورکه «اسپنسر» اصول تطور را از فیزیولوژی وارد امور معنوی می‌کند و اخلاق وجامعه شناسی وروان شناسی را باآن تطبیق‌می‌دهد، برونه‌تیرنیز عمرخودرا صرف تطبیق این فرضیه برادبیات می‌نماید. به عقیدهٔ او بعضی‌آثار «خوب» و بعضی «بد» است ومخصوصاً آثاری‌که درآنها جز بیان احوال وعواطف فردی نویسنده یا توصیف وتصویرصرف ومحض طبیعت منظور دیگری نیست جزء آثار «بد» به شمارمی‌رود. اوبرای تحلیل‌آثار ادبی **«طبقه‌بندی کردن» و« تفسیرکردن» و« قضاوت‌کردن»** را لازم می‌شمارد.

گفتیم درقرن نوزدهم عوامل مختلف اجتماعی وسیاسی ونیزپیشرفتهای علمی، باعث ایجاد مکتبهای مختلف ادبی وانواع مختلف ادبی مانند رمان، نمایشنامه و شعر می‌شود کـه ازمهمترین‌آن مکتبها یکی مکتب رئالیسم‌است ودیگرناتورالیسم و سمبولیسم.

پرسش و تمرین:

۱ــ «سنت بوو» فرانسوی در نقدادبی چه نظر تازه‌ای ابراز می‌دارد؟
۲ــ «هیپولیت تن» آثار ادبی را مولود چه عواملی می‌داند؟
۳ــ «ماثیوآرنولد» چه نوع نقدی را ارائه می‌دهد؟
۴ــ «برونه‌تیر» درنقد ادبی ازچه نظریه علمی‌خاصی استفاده می‌کند؟

---

۱ - Brunetiere
۲ - Objectivisme
۳ - Impressionnisme

مکتب رئالیسم[1] :

رئالیسم نوعی واقع‌گرایی است خاصه در رمان و نمایشنامه که خیال‌پردازی و فردگرایی رومانتیسم را از بین می‌برد و به مشاهدهٔ واقعیتهای زندگی و تشخیص درست علل و عوامل و بیان و تشریح وتجسم آنها می‌پردازد . هدف حقیقی رئالیسم تشخیص تأثیر محیط واجتماع در واقعیتهای زندگی و تحلیل و شناساندن دقیق « تیپها » یی است که دراجتماع معینی به وجودآمده است . سعی‌نویسندگان‌رئالیسم در این است که جامعهٔ خودرا تشریح کنند و « تیپها »ی موجود در جامعه را نشان دهند . ازاین روست که کارنویسنده در این مکتب به‌کار مورخ نزدیك می‌شود با این تفاوت که عادات و اخلاق مردم اجتماع خویش را بیان می‌کند . بالزاك فرانسوی نمایندهٔ مکتب رئالیسم نیز به این نکته اشاره می‌کند آنجا که در « کمدی انسانی » می‌گوید :«با تنظیم سیاههٔ معایب وفضایل وبا ذکرآنچه زاییدهٔ هوسها وعشقهاست و با تحقیق در بارهٔ مشخصات اخلاقی و انتخاب حوادث اساسی جامعه و با تشکیل « تیپها » به وسیله صفات و مشخصات همانندممکن است به نوشتن تاریخی موفق ـ شوم که مورخان ازآن غافل‌بوده‌اند ، یعنی‌تاریخ عادات واخلاق‌جامعه» .ازنمایندگان بزرگ رئالیسم درفرانسه « بالزاك » و « استاندال » ، در انگلستان « دیکنز » و در روسیه « تولستوی » و « داستایوسکی »رامی‌توان نام برد. ازنقادان معروف‌سنت ـ بوو وهیپولیت‌تن به ستایش و تحلیل این مکتب پرداخته‌اند .

پرسش و تمرین :

۱ـ رئالیسم چیست ؟

۲ـ نویسندگان رئالیسم چه هدفی را دنبال می‌کنند ؟

۳ـ نظر « بالزاك » درباب « تیپ سازی » چیست ؟

۴ـ بزرگترین نمایندگان رئالیسم دراروپا چه‌کسانی هستند ؟

۵ـ دربارهٔ آثار زیر ونویسندگان آنها چه می‌دانید :

باباگوریو ، جنگ و صلح ، دیوید کاپرفیلد، زنبق دره ، سرخ و سیاه ، جنایت و مکافات

۱ـ Réalisme ۲ـ Naturalisme

۶ـ آیا می‌توانید نام چند رمان یا داستان رئالیستی فارسی معاصر را ذکر کنید ؟

مکتب ناتورالیسم :

ناتورالیسم زادهٔ فلسفهٔ اثباتی « اگوست‌کنت » وشارح ومفسرآن هیپولیت‌تن نقاد معروف فرانسوی است . تن‌می‌گوید همان طورکه زندگی به وسیلهٔ علوم‌طبیعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد ، هنر و ادبیات نیز باید با قوانین علمی تطبیق‌کند . او معتقد است آنچه نویسنده به وجود می‌آورد ، اجباراً به عواملی وابسته است و فکر انسان از قوانین نیرومندی‌که رفتار او را تعیین می‌کند اطاعت می‌نماید .

ناتورالیسم پا به پای رئالیسم به وجود می‌آید . بزرگترین نمایندهٔناتورالیسم فرانسه امیل زولا [۱] است . اوویارانش سعی دارند به هنرو ادبیات جنبهٔ علمی‌بدهند. به عقیدهٔ اونویسنده باید تخیل را کنار بگذارد ودارای حس واقع بینی باشد ومانند یك شیمی‌دان یا فیزیك‌دان‌که دربارهٔ مواد بی‌جان‌کارمی‌کند ویا چون فیزیولوژی‌دان که اجسام زنده را مورد آزمایش قرار می‌دهد ، نویسنده هم باید راجع به صفات و مشخصات ورفتاروعادات افراد واجتماعات بشری به همان طریق‌کارکند.ناتورالیسم معتقد به جبرعلمی است و می‌گوید حوادثی‌که دردنیا اتفاق می‌افتد ، مطابق قوانین علمی و تحت تأثیر علل جبری است و مطابق این جبر از شرایط معین نتایج معین به دست می‌آید .

به عقیدهٔ این گروه کیفیات روانی و رفتار اشخاص را در اجتماع ، شرایط جسمی‌آنها تعیین می‌کند . زولا دنیای بشری را تابع همان جبری می‌داند که برسایر موجودات‌طبیعت حکمفرماست . وی رمان‌نویس راتشریح‌کنندهٔ وضع‌فردی واجتماعی بشرمی‌داند وتأثیروراثت را در تکوین شخصیت[۲] می‌پذیرد . شخصیت در رمانهای زولا تحت تأثیر وضع مزاجی و ارثی و عوامل دیگری از این‌قبیل است، از این رومجبوربه انجام دادن‌کارهایی معین می‌شود .

نویسندهٔ ناتورالیسم به‌توصیف جزئیات می‌پردازد واین جزئیات را برای‌اثبات نظر علمی خاص خودش مورد توجه قرار می‌دهد . او وضع روانی را نتیجهٔ مستقیم

۱- Emilezola ۲- Character

وضع جسمی می‌داند . وضع جسمی هم ازنظر او چیزی است‌که به ارث به او رسیده است . از نکات مهمی‌که در شیوهٔ ناتورالیسم هست یکی توجه‌آنها به **زبان** است و دیگرتوجه به **توصیف زشتیها** . نویسنده سعی می‌کند درنقل‌گفتارهریك‌ازشخصیت‌های داستانی همان جملات و عباراتی را بیاوردکه طبعاً باید به زبان‌آورد . اگرچه آن عبارات وکلمات زشت وناهنجار باشد .

ازکسانی‌که با زولا دوست وهمکار هستند وتا حدی شیوهٔ اورا می‌پسندند یکی «گوستاو فلوبر» است و دیگر «موپاسان» . با این همه فلوبر دربسیاری موارد با زولا موافق نیست و به او اعتراضاتی دارد وگی دوماپاسان که در واقع نخستین‌بار داستان‌کوتاه را در ادبیات فرانسوی وارد می‌کند ، هرچند با زولا دوست و همعقیده است امـا ناتورالیسم او نوعی رئالیسم اغـراق‌آمیز است و با آنچه زولا می‌گـوید تفاوت دارد .

پرسش وتمرین :

۱ــ ناتورالیسم زادهٔ چه فلسفه‌ای است ؟
۲ــ بزرگترین نمایندهٔ ناتورالیسم فرانسوی‌کیست ؟
۳ــ ناتورالیسم از چه نظریات علمی پیروی می‌کند ؟
۴ــ نظرناتورالیستها دربارهٔ رمان ورمان‌نویس چیست ؟
۵ــ آیا می‌توانید ردپای ناتورالیسم را در آثار صادق چوبك پیداکنید ؟
۶ــ کتاب « رئالیسم و ضد رئـالیسم » نوشتهٔ « دکتر میترا » را بخوانید و دربـارهٔ مطالب آن بحث‌کنید.

سمبولیسم[۱]

مکتب سمبولیسم شیوه‌ای است‌که ازیك طرف درمقابل‌فلسفهٔ تحققی[۲] وادبیات رئالیستی وناتورالیستی عصیان‌می‌کند وازطرف دیگرمکتب پارناسین[۳] «هنربرای‌هنر» را خشك وبی روح وبی معنی می‌داند ، سمبولیستها واقعیت حال یا گذشته وبیان‌آن

۱ــ Symbolisme ۲ــ Positivisme ۳ــ Parnassien

را امری نفرت‌انگیز می‌پندارند ودرمقابل همهٔ روشهای سیاسی ، اجتماعی ، فکری‌و هنری‌که میراث‌گذشتگان است ابراز انزجار می‌کنند .

« شارل بودلر » شاعر فرانسوی پیشوای سمبولیسم ، دنیا را جنگلی می‌داند سرشار از علایم واشارات ومی‌گوید :حقیقت از چشم مردم عادی پنهان است و فقط شاعرمی‌تواند با قدرت ادراکی‌که دارد این علایم را احساس وتفسیر نماید .« استفان ـ مالارمه » ادعا می‌کندکه می‌خواهد شعررا از قید همهٔ چیزهایی‌که شاعرانه نیست آزاد کند . اوبه حس ، فکر ، حالت روحی انسان ، وبه تصویرطبیعت وداستان پابندنیست وبه شکل شعری معمول توجهی ندارد . درنظر اوفقط «کلمه » ارزش دارد .هنرشاعر این است‌که شعررا ازترکیب‌کلمات ، شاعرانه وسحرآمیز بسازد . درشعر مالارمه‌نه شادی وجود داردنه غم ؛ نه‌کینه دیده می‌شودنه عشق وخلاصه هیچ حس بشری‌وجود ندارد . مالارمه شعررا اززندگی دورمی‌کند وازدسترس مردم به درمی‌برد وبه‌صورتی درمی‌آوردکه فقط عده‌ای انگشت شمار بتوانندآن را درك‌کنند . از نظر سمبولیستها جهان ،اسرارآمیزاست و مبهم و غیرقابل توجیه . طبیعت جز خیال متحرك نیست و اشیا ، چیزهای غیر ثابتی هستند که ما صرفاً با واسطهٔ حواسمان درك می‌کنیم ، به عقیدهٔ آنها شعر چیزی نیست جز تظاهری ازحالات روحی و وقتی آغازمی‌گرددکه با حقیقت قطع رابطه‌کند . ازاین روخواننده نباید از شعر معنی خاص وروشنی بخواهد بلکه باید بنابه روحیهٔ خودش چیزی از آن درك یا احساس نماید . سمبولیستها در شعر احتیاجی به زبان صریح وروشن ندارند وقواعد دستوری زبان وهم قواعد بلاغی را نادیده می‌گیرند . غالباً ازواقعیت عینی به واقعیت ذهنی می‌رسند وحالات‌روحی خودرا به مدد احساس‌وتخیل با موسیقی‌کلمات وآزادی وزن بیان‌می‌کنندومخصوصاً سعی‌دارند حالات غیرعادی‌روحی‌که درضمیرانسان پیدامی‌شود بیان‌کنند.سمبولیستها گذشته از شعربه انواع ادبی‌دیگرروی می‌آورند ازجمله « موریس مترلینگ »بلژیکی به نوشتن نمایشنامه‌های سمبولیك می‌پردازد .

پرسش و تمرین :

۱ـ مکتب سمبولیسم در مقابل چه مکتبهایی قدعلم می‌کند ؟

۲ــ نظر « شارل بودلر » و « استفان مالارمه » دو پیشوای بزرگ سمبولیسم‌فرانسوی درباب شعر چیست ؟

۳ــ سمبولیستها دنیارا چگونه می‌بینند؟

۴ــ آیا سمبولیستها در اشعار خود معنی صریح وروشنی ارائه می‌دهند ؟

۵ــ یك یا دواثرازآثار موریس مترلینگ را معرفی کنید؟

۶ــ آیا می‌توانید دررمان بوف‌کور صادق هدایت رگه‌هایی ازسمبولیسم پیدا کنید ؟

۷ــ آیا درشعرعرفانی نوعی روح سمبولیسم وجوددارد ؟

ادبیات قرن بیستم :

قرن بیستم‌که دوجنگ جهانی بزرگ وانقلابات اقتصادی وسیاسی واجتماعی وفلسفی بسیاری را پشت سرگذاشته است در نقد و نقـادی با تنوع بی‌نظیری مواجه بوده است . در این قرن انواع مکتبهای نقادی و شیوه های مختلف ادبی‌آزمـایش می‌شود . در شوروی به دنبال نظریات «ماکسیم گورکی» و «اندره ژدانف» نوعـی ادبیات «رئالیسم سوسیالیستی » به وجود می‌آید .

درانگلیس درآغازقرن‌آنچه وجوددارد‌غالباً نقد التقاطی است یعنی‌آمیزه‌ای ازنقد تأثری باشیوهٔ تحلیلی و تاریخی . دراین نوع ،سعی منتقد ازیك طـرف دربیان تأثر ذوقی و شخصی و ازطرف دیگر در طریق مطالعه درباب زندگی و احوال صاحب‌اثر است .البته درآثار اکثرآنان نوعی‌گرایش تطبیقی‌که حاصل وسعت وتنوع‌مطالعات آنهاست نیز پیدا می‌شود .گذشته ازآن دراین قرن نوعی‌گریز ازدرگیری بامکتبهای مختلف سیاسی وفلسفی وجود پیدا می‌کند . ازجمله درنقد « تی . ای . هالم»وبعد ، « تـی . اس . الیـوت » . الـیوت مـی‌کوشد تـا نشان دهد کـه ادبیـات بخشی جـامع اززندگـی محسوب است و می‌باید به‌مسائل مربوط بـه حیات روزانه پاسخ دهد .با این‌همه تأثیربعضی مکتبها مانند مکتبهای روان شناسی وتعلیمات «فروید»و آراء « مارکس » در نقد این قرن محسوس است . « ریچـاردز » و « هربرت رید » سعی‌می‌کنند شناخت آثارادبی را برمبنای تحقیق روان‌شناسی استوارسازند ، وبرخی نیزمی‌کوشند باتوجه به‌نظریات مارکس‌درنقد به‌نقش تاریخی‌طبقات وآنچه‌درنزدآنها جبر تاریخ خوانده می‌شود تکیه کنند . با این همه شیوهٔ نقد التقاطی از همهٔ انـواع

مطلوب تراست وغالب روشنفکران بدان‌توجه وگرایش دارند .

در فرانسه درآغاز قرن نقد تأثری[1] به وسیلهٔ کسانی مانند «ژول لومتر» ، و «امیل‌فاگه» و «آناتول‌فرانس» رواج می‌یابد . به نظر ژول‌لومتر درنقدآنچه‌اهمیت دارد تأثر مستقیمی است که در مطالعهٔ اثر ادبی بلاواسطه برخواننده دست می دهد . آناتول فرانس نیزخاطرنشان می‌کندکه نقدهم مثل فلسفه وتاریخ نوعی داستان‌است که اختصاص به اذهان آگاه و کنجکاو دارد ، بنابراین منتقد خوب کسی است که داستان ماجراهای روح خود را درمعرکهٔ برخورد با شاهکارها بیان‌کند . با این‌همه ، نقد تاریخی و تحقیقات مربوط به تاریخ ادبیات خاصه ادبیات تطبیقی ازیك طرف و بحثها ومشاجرات فراوان دربارهٔ شعر و جوهر شعر یعنی‌آنچه شعرمحض وشعر مجرد را به وجود می‌آورد ازطرف دیگر، بحثهای مربوط به‌نقد را درفرانسه رونق‌می‌دهد. به علاوه بعد ازجنگ از یك سوی مکتب سوررئالیسم ظهور می‌کند و ازسوی دیگر مکتب اگزیستانسیالیسم ادبی .

مکتب سوررئالیسم[2] :

سور رئالیسم در سال ۱۹۲۴ به وسیلهٔ «اندره برتون» ایجاد می‌شود . وی می‌گوید :ادبیات نباید به هیچ چیز، به جزتظاهرات و نمودهای اندیشه‌ای‌که از تمام قیود منطقی وهنری‌یا اخلاقی رها شده‌باشد بپردازد ، ودر اعلامیه‌ای‌که انتشارمی‌دهد می‌نویسد :«سوررئالیسم عبارت است از آن فعالیت خود به خودی روانی که به وسیلهٔآن می‌توان خواه شفاهاًوخواه‌کتباً یا به هرصورت وشکل دیگری فعالیت‌واقعی وحقیقی فکررا بیان وعرضه‌کرد . سوررئالیسم عبارت است ازدیکته‌کردن فکربدون وارسی عقل وخارج ازهرگونه تقید هنری واخلاقی . » اوودوستش «لویی‌آراگون» ازآن جهت‌که هر دوپزشك امراض روانی هستند ، می‌خواهند نظریهٔ فروید رادربارهٔ «ضمیر پنهان» وارد ادبیات کنند . به عقیدهٔ این‌گروه ، هرچیز که در مغز انسان می‌گذرد در صورتی‌که پیش از تفکر یادداشت شود ، مطالب ناآگاهانه ، حرفهای خود به خودی‌که بدون اختیار ازدهان بیرون می‌آید و همچنین رؤیا جزء مواد اولیهٔ

۱- Impressionnisme ۲- Surrealisme

سوررئالیسم به شمارمی‌رود. سوررئالیستهامی‌گویند بسیاری از تصورات‌وتخیلات و اندیشه‌های‌آدمی هست‌که انسان براثر مقید بودن به قیود اخلاقی واجتماعی وسیاسی ورسوم وعادات ازبازگفتن وبیان‌آنها خودداری می‌کند و این تصورات را به اعماق ضمیر پنهان خویش می‌راند . این‌قبیل افکار و اندیشه‌ها وآرزوها غالباً در خواب و رؤیا و در شوخیها و حرفهایی که بدون اراده از زبان انسان می‌پردتجلی می‌کند ،و سوررئالیست طرفدار بیان صادقانه و صریح این قبیل افکار و تصورات و اوهـام و آرزوهاست . به طور خلاصه سوررئالیستها فعالیت اصیل انسان را عبارت از همان فعالیت رؤیامانند درونی که فوق واقعیت است می‌دانند یعنی همان فعالیت دنیای ناخودآگاه ، وبه عقیده‌آنان شعرنوعی فعالیت روانی وندای درونی دنیای‌ناخودآگاه است . از سوررئالیستهای معروف فرانسوی‌گذشته از « برتون » و « آراگـون » از « پل الوار » و«گیوم‌آپولینر » می‌توان نام برد .

اگزیستانسیالیسم[1]:

اگزیستانسیالیسم درواقع نوعی مکتب فلسفی است‌که « ژان پل سارتر »آن را وارد ادبیات می‌کند . اومعتقد به « اصالت وجود » است ومی‌گوید : هستی‌درانسان برماهیت مقدم است یعنی ابتدا « وجود » هست بعدآن وجود « ماهیت » پیدامی‌کند و این در واقع خود انسان است که ماهیت خویش را می‌سازد . بنابراین فرد باید به دنبال راهی‌که ویژهٔ خود اوست برود و در انتخاب‌آن آزاد است و چون انسان خود ماهیت خویش را می‌سازد همواره در حال صیرورت دائـم است . بنابراین انسان به هیچ‌وجه بازیچهٔ عوامل طبیعت وتاریخ نیست وذاتاً آزاد است وماهیت زندگی اودر حقیقت همین آزادی است . اما این‌آزادی صرفاً در انتخاب است . اومحکوم به این آزادی است ونمی‌تواند ذاتاً از انتخاب بگریزد ،ازاین روست‌که ذاتاً مسئول است و متعهد . وسارتربدین‌ترتیب به « مسئولیت » و«التـزام ادبی » می‌رسد وجوهر واقعی ادبیات را همان« تعهد والتزام »ادبی می‌داند .

۱- Existentialisme

به عقیدهٔ او انسان برای آن که بتواند ماهیت خودرا بسازد مجبوراست دست به نوعی عمل بزند وادبیات نوعی « عمل » است . وهمان طورکه ما خودرا با عمل تغییر می‌دهیم با سخن گفتن نیز چنین می کنیم .کارنویسنده این است که جهان و بالاخص آدمی را بر دیگرآدمیان آشکارکند تا اینان در برابر شیئی که بدین گونه عریان شده است مسئولیت خودراتماماً دریابند وبرعهده گیرند .نویسنده باید کاری کندکه هیچ‌کس نتواند از جهان بی‌اطلاع بماند وهیچ‌کس نتواند خودرا ازآن مبرا جلوه دهد . نویسنده‌آشکار می کند وخواننده خلق می‌نماید ، یعنی دنیایی راکه ازطریق اثر ادبی بر اوعرضه شده است از نومی‌آفریند . بدین‌گونه خواننده دیگر بی‌طرف و غیرفعال نیست ، سهم ومسئولیتی درکار زندگی عمومی به عهده می‌گیرد . دنیای ادبی‌درنظر سارتر بایدگذرگاهی باشد ازدنیای واقعی به دنیای‌آرمانی با تحولی وصیرورتی ، و نیز پایگاهی باشد برای‌گذشتن وفرارفتن به سوی مدینهٔ غایات .

ادبیات‌امریکا در قرن بیستم :

در قرن بیستم در امریکا انواع نقد اهمیت پیدا می کند . بشردوستان نو[1] آثار ادبی را برمبنای اخلاق وگاه اخلاق و دین ارزیابی می‌کنند . « جوئل اسپینگارن » نوعی نقد تأثرنگاری را پیشنهاد می‌کند و« الیوت » و« مك‌لیش » و« عزرا پاوند » نقدنورا ارائه می‌دهند .اساس این‌نقد مبتنی‌براین امراست‌که منتقد بیشتربه دلالتهای الفاظ ،اوزان شعر،استعارات وکنایات توجه‌کند وبکوشد تا اثری‌ادبی‌رابیشتربراساس توجه به لحن ونسج و شیوهٔ‌کلام‌آن تفسیر وتحلیل‌کند تاتوجه به ارتباط اثربا دوران حیات شاعریا مجموعهٔ‌آثاراو. « هربرت رید » درکتاب خود سودجستن ازروان‌شناسی را درنقدادبی توصیه می‌کند و« پارینگتون » می‌کوشد تا ادبیات امریکا را مخصوصاً با معیارهای دموکراسی بسنجد .

پرسش و تمرین :

۱ــ نقد التقاطی یعنی چه ؟

۱ــ New Humanist

۲ـ نقد تأثری چیست و به وسیلهٔ چه کسانی رواج می‌یابد ؟

۳ـ مکتب سوررئالیسم به وسیلهٔ چه کسی ایجاد می‌شود ودرچه سالی ؟

۴ـ اندره برتون دربارهٔ ادبیات چه می‌گوید ؟

۵ـ آیا عقاید سوررئالیستها با عقاید « فروید » ارتباط دارد ؟

۶ـ سوررئالیستها چه می‌گویند ؟

۷ـ چندتن ازسوررئالیستهای معروف را نام ببرید .

۸ـ اصالت وجود یعنی چه ؟

۹ـ سارتر دربارهٔ التزام وتعهد ادبی چه می‌گوید ؟

۱۰ـ در ادبیات امریکادرقرن بیستم چه تحولاتی ایجاد شده است ؟

۱۱ـ « ادبیات چیست » سارتررا بخوانیدودربارهٔ آن بایکدیگر بحث کنید .

فصل چهارم

تحلیل آثار مهم نظم و نثر فارسی با ذکر نمونه

برای آن که با سبک وافکار بعضی شاعران ، خاصه شاعران کلاسیك ایران ،اندك آشنایی حاصل کنیم ،دراین بخش به معرفی کوتاهی از آثار برخی از آنان می‌پردازیم و سپس نمونه هایی از شعر آنان به دست می‌دهیم تا دانش‌آموزان بتوانند با مطالعهٔ آن به سبك وشیوهٔ شاعروراندیشهٔ اوتاحدی پی ببرند ، وبه نقدآن بپردازند .

شاهنامهٔ فردوسی :

شاهنامهٔ فردوسی ، شاهکار آثارحماسی ملی ایران ویکی ازعالی‌ترین نمونه‌های شعر ساده و روان به سبك خراسانی است . نظم این اثر بزرگ درسال ۳۶۵ یا ۳۷۰ هجری شروع می‌شود وپس ازسی یا سی و پنج‌سال یعنی به سال۴۰۰ یا اندکی بعد از آن به پایان می‌رسد .

موضوع این شاهکار جاودان ، تاریخ ایران قدیم از آغاز تمدن نژاد ایرانی تا انقراض حکومت ساسانیان به دست اعراب است و برروی هم به سه دورهٔ **اساطیری، پهلوانـی** و **تـاریخی** تقسیم می‌شود.

دورهٔ اساطیری از عهدکیومرث تا ظهور فـریدون ادامه دارد . در این عهد از پادشاهانی مانندکیومرث ،هوشنگ ،تهمورث وجمشید سخن به میان می‌آید . تمدن ایرانی دراین زمان تکوین می‌یابد .کشف آتش ، جداکردن آهن ازسنگ ، ورشتن و بافتن وکشاورزی کردن وامثال آن دراین دوره صورت می‌گیرد . دراین عهد جنگها غالباً جنگهای داخلی است و جنگ با دیوان ـ بعضی احتمال داده‌اند که منظور از دیوان ، بومیان فلات ایران بوده‌اندکه با آریاییهای مهاجم همواره تا مدتی جنگ و ستیزداشته‌اند ـ ومنکوب کردن آنها بزرگترین مشکل عصربوده است . در پایان این عهد ، ضحاك دشمن پاکی و سمبول بدی به حکومت می‌نشیند ، اما سرانجام پس از

هزارسال[1] ، فریدون به یاری کاوهٔ آهنگر وحمایت مردم ، اورا از میان می‌برد ودورهٔ جدید آغاز می‌شود .

دورهٔ پهلوانی یاحماسی ازپادشاهی فریدون شروع می‌شود . ایرج ، منوچهر ، نوذر، زاب‌وگرشاسب به ترتیب به پادشاهی می‌نشینند . جنگهای میان ایران‌وتوران آغاز می‌شود .

پادشاهان کیانی مانندکیقباد ،کیکاووس ، کیخسرو و سپس لهراسب و گشتاسب روی کار می‌آیند .دراین عهددلاورانی مانند زال ، رستم ، گودرز، طوس، بیژن، سهراب وامثال آنان ظهورمی‌کنند .

سیاوش پسرکیکاووس به‌دست افراسیاب کشته می‌شود ورستم به خونخواهی او به‌توران زمین‌می‌رود وانتقام خون سیاوش را ازافراسیاب می‌گیرد .درزمان پادشاهی گشتاسب زرتشت پیغمبر ایرانیان ظهورمی‌کند واسفندیار به دست رستم کشته‌می‌شود. مدتی پس ازکشته شدن اسفندیار،رستم نیزبه دست برادرخود« شغاد» ازبین می‌رودو سیستان به دست بهمن پسر اسفندیار با خاك یکسان می‌گردد ،وبا مرگ رستم دورهٔ پهلوانی به پایان می‌رسد .

دورهٔ تاریخی با ظهوربهمن آغاز می‌شود ، وپس ازبهمن ،همای وسپس داراب ودارا پسرداراب به پادشاهی می‌نشینند . دراین زمان اسکندرمقدونی به ایران حمله می‌کند ودارا را که همان داریوش سوم است می‌کشد و به پادشاهی می‌نشیند . پس ازاسکندر دورهٔ پادشاهی اشکانیان درابیاتی چند بیان می‌گردد وسپس ساسانیان روی کار می‌آیند و آن‌گاه حملهٔ عرب پیش می‌آید و با شکست ایرانیان شاهنامه به پایان می‌رسد .

فردوسی درتدوین شاهنامه از مآخذی چند استفاده‌کرده است‌که در درجهٔ اول شاهنامهٔ منثور ابومنصوری را می‌توان نام برد . شاهنامهٔ فردوسی که قریب‌شصت هزار بیت دارد در واقع سند ملیت و قومیت ایرانیان و پشتوانهٔ بزرگ زبان فارسی است ونه تنها ازلحاظ تاریخی وملی بلکه ازجهت هنری وفنی بزرگترین اثرادبی به شمار می‌رود .

۱ــ منظور از « هزار » دراینجا کثرت است نه عدد واقعی

درطی‌این منظومهٔ بزرگ چندین حماسهٔ کامل وعالی‌مانند داستان ایرج، داستان سیاوش ، داستـان سهـراب ، داستان فرود واسفندیاررا می‌توان دیدکه بـا بهترین حماسه‌های جهان پهلو می‌زنند . عظمت همین حماسه ها باعث شده است که شاهنامه در ردیف عالی‌ترین آثار حماسی جهان قرارگیرد . هدف فردوسی از تدوین شاهنامه گذشته ازاحیای‌زبان فارسی ،تقویت روحیهٔ مبارزه جویی بابیگانگان وبیگانه‌پرستان و مقاومت در برابر دشمنان بوده است. به همین دلیل است‌کـه می‌بینیم همه جا در شاهنامه محرك اصلی جنگ ، حس افتخار و عشق به آزادی ویا حس انتقام است . یك‌جا کین ایرج درمیان است و جای دیگر خون سیاوش . یك‌جا مرزهـای ایران در خطر است و جای دیگر دین در شرف زوال و نابودی است . در شاهنامه ، همه‌جا ، احساسات عمیق وطنی درکنار تعالیم لطیف اخلاقی جلوه‌گر است .

شیوهٔ بیان‌وسخن فردوسی استواری وجزالتی خاص‌دارد . قدرتی‌که وی‌درآوردن تعبیرات‌گوناگون دارد ، نوعی عظمت به‌کلام او می بخشد .آفریدن معانی و آوردن وصفها وتشبیه‌های طبیعی شعرفردوسی را ممتازکرده است . ابیات سست ولغات‌عربی وکلمات نامأنوس فارسی ونیز لغات و اصطلاحات تازی درکلام فردوسی بسیاراندك است . در توصیف مناظر و نمودن احوال و حتی بیان حکمت وعبرت نیز ازدقـایق بلاغت هیچ فروگذار نکرده است . و بـا آنکه سبك‌کلی شعر او خراسانی است اما می‌توان او را صاحب سبکی ممتاز به شمارآوردکه با شعردیگـران فرق بسیاردارد. شاهنامه نه‌تنها ازجهت تنظیم وترکیب وتلفیق داستانها به نوعی وحدت و تمامیت هنری نزدیك می‌شود بلکه از لحـاظ بیان وزبان شاعرانه یعنی شکل ظاهری وشکـل ذهنی شعر اهمیتی خـاص داردکه در اینجا مجـال بحث آن نیست . اینك نمونه‌ای از شعر فردوسی :

جنگ رستم با اشکبوس

دلیری کـه بد نـام او اشکبوس　　همی بر خروشید بـر سان کوس

بیامد که جوید ز ایران نبرد
سر هم نبرد اندر آرد به‌گرد

ز گردان ایران هماورد خواست
ز جولان او در جهان گرد خاست

بشد تیز رهام با خود و گبر
همی گرد رزم اندر آمد به ابر

در آویخت رهام با اشکبوس
برآمد ز هر دو سپه بوق و کوس

بر آن نامور تیر باران گرفت
کمانش کمین سواران گرفت

جهانجوی در زیر پولاد بود
به خفتانش بر ، تیر چون باد بود

بر آمیخت رهام گرز گران
غمی شد ز پیکار دست سران

نبد کارگر گرز بر ترك اوی
اگرچند ، می‌جست خود مرگ اوی

به گرزگران دست برد اشکبوس
زمین آهنین شد ، سپهر آبنوس

بزد گرز بر ترك رهام گرد
کله خود اوگشت از آن زخم خرد

چو رهام گشت از کشانی ستوه
بپیچید از او روی و شد سوی کوه

ز قلب سپه اندر آشفت طوس
بزد اسب کآید بر اشکبوس

تهمتن بر آشفت و با طوس گفت
که رهام را جام باده است جفت

به می در ، همی تیغ بازی کند
میان یلان سر فرازی کند

تو قلب سپه را به آیین بدار
من اکنون پیاده کنم کار زار

کمان را به بازو به زه بر فکند
به بند کمر بر بزد تیر چند

یکی تیر در دست رنگ آبنوس
خرامید و آمد بر اشکبوس

خروشید کای مرد جنگ آزمای
هماوردت آمد ، مرو باز جای

کشانی بخندید و خیره بماند
عنان را گران کرد و او را بخواند

بدو گفت خندان که نام توچیست؟
تن بی سرت را که خواهدگریست؟

تهمتن چنین داد پاسخ که نام
چه پرسی ؟ که هرگز نبینی توکام

مرا مام من نام مرگ تو کرد
ز مانه مرا پتك ترگ تو کرد

کشانی بدو گفت بی بارگی
به کشتن دهی تن به یکبارگی

تهمتن چنین داد پاسخ بدوی
که ای بیهده مرد پرخاش جوی

پیاده ندیدی که جنگ آورد
سر سرکشان زیر سنگ آورد ؟

به شهر تو شیر و نهنگ وپلنگ
سوار اندر آیند هرسه به جنگ ؟

هم اکنون تو را ای نبرده سوار
پیاده بیاموزمت کارزار

پیاده مرا زان فرستاد طوس
که تا اسب بستانم از اشکبوس

کشانی بدو گفت کویت سلیح ؟
نبینم همی جز فسوس و مزیح[1]

بدو گفت رستم که تیر و کمان
ببین تا کنونت سر آرد زمان

چو نازش به اسب گرانمایه دید
کمان را به زه کرد و اندر کشید

یکی تیر زد بر بر اسب اوی
که اسب اندر آمد ز بالا به روی

بخندید رستم به آواز گفت
که بنشین به نزد گرانمایه جفت

سزد گر بگیری سرش در کنار
زماننی بیاسایی از کارزار

که نازیدنت بود با او بسی
ندارد چو تو نیز او هم کسی

کمان را به زه کرد پس اشکبوس
تنی لرز لرزان ، رخی سندروس

به رستم پس آن گه ببارید تیر
بدو گفت رستم که بر خیره‌خیر،

همی رنجه داری تن خویش را
دو بازو و جان بد اندیش را

تهمتن به بند کمر برد چنگ
گزین کرد یك چوبه تیر خدنگ

خدنگی بر آورد پیکان چو آب
نهاده بر او چار پر عقاب

بمالید چاچی کمان را به دست
به چرم گوزن اندر آورد شست

ستون کرد چپ را وخم کرد راست
خروش ازخم‌چرخ[2] چاچی بخاست

چوسوفارش آمد به پهنای گوش
ز چرم گوزنان بر آمد خروش

ببوسید پیکان سر انگشت او
گذر کرد از مهرهٔ پشت او

چو زد تیر بر سینهٔ اشکبوس
سپهر آن زمان دست او داد بوس

قضا گفت گیر و قدر گفت ده
فلك گفت احسن ملك گفت زه

کشانی هم اندر زمان جان بداد
توگفتی که او خود ز مادر نزاد

---

۱ ــ مزیح : مزاح ، شوخی

۲ــ چرخ : کمان

پرسش و تمرین:

۱ــ موضوع شاهنامه چیست ؟

۲ــ شاهنامه به چند دوره تقسیم شده است ؟

۳ــ آیا دورهٔ پهلوانی مفصل‌ترین و بهترین قسمت شاهنامه است ؟

۴ــ چند تراژدی مهم از شاهنامه را نام ببرید .

۵ــ آیا تراژدیهای شاهنامه با آنچه ارسطو در تعریف تراژدی گفته است تطبیق دارد؟

۶ــ هدف فردوسی ازسرودن شاهنامه چه بوده است ؟

۷ــ شاهنامه از جهت شکل ظاهری وشکل ذهنی چه اهمیتی دارد ؟

۸ــ خصایص سبکی را از لحاظ شکل ظاهری در قطعهٔ « جنگ رستم و اشکبوس » نشان دهید .

۹ــ قطعهٔ « جنگ رستم واشکبوس » را ازلحاظ شکل ذهنی و توصیف ونیز از جهت گفتگوهایی که میان پهلوانان در می‌گیرد نقد کنید .

حَبسیّات مسعود سعد سلمان :

مسعود سعدسلمان از شاعران نیمهٔ دوم قرن پنجم وآغاز قرن ششم است . وی مانند پدرخود دردستگاه غزنویان دورهٔ دوم تقرب واحترام خاصی داشته است .وقتی سلطان ابراهیم‌بن مسعود حکومت هندوستان را به پسرش سیف‌الدوله محمودمی‌دهد وی مسعود سعد را بـه منادمت بـا خود به هندوستان می‌بـرد . اما پس از چندی سیف‌الدوله محمود براثر طغیان ، به فرمان پدر محبوس ومقید می‌شود و مسعودسعد نیزکه از ندیمان وی بوده است به زندان می‌افتد . در این ماجرا ، شاعرمدت ده سال درقلعه های « سو » و « دهك » و « نای » زندانی می‌شود . بعضی احتمال داده‌اند که علت زندانی شدن مسعود گذشته از تقرب او به سیف‌الدوله محمود ، بد خواهی و حسادتی بوده است که بعضی شاعران دربار غزنوی نسبت به اوروا می‌داشته‌اند.

در هرحال در وهلهٔ اول ده سال اززندگی مسعود در زندان می‌گذرد و اگرچه یك چند پس‌ازده سال،آزادی خودرا به دست می‌آورد اما مجدداً به علت برخی‌عوامل

سیاسی واجتماعی به زندان می‌افتد وبازمدت هشت تا ده سال دیگردر زندان «مرنج» محبوس می‌شود . وسرانجام به سال ۵۰۰ هجری از زندان آزاد می‌گردد اما دیگر پیر وفرسوده شده است ، بیست سال تحمل رنج زندان به‌کلی اورا از تاب وتوان انداخته است .با این‌همه زندان برای اومایهٔ تفکروواندیشه بوده است. اودرزندان از «بهرامی» نامی علم نجوم می‌آموزد . درزندان غالباً کتاب می‌خواند وشعرمی‌گوید . شعرهایی که در زندان می‌سراید درواقع شرح چگونگی زندگی او درزندان است : زندانهایی سرد و یخ زده با زندانبانانی خشن و بی رحم . و بدین ترتیب نخستین‌بار مفهوم تازه‌ای وارد شعر می‌شود : توصیف زندان ، چگونگی زندگی در زندان و احساسی‌که به شاعرازماندن درزندان دست می‌دهد ، واین‌نوع شعررا حبسیه می‌گویند. حبسیه‌های مسعود عالی‌ترین شعرهای اوست . این اشعار از آنجا که اززندگی واقعی شاعر ریشه می‌گیرد و شاعر با تمام وجود به توصیف آن می‌پردازد ، قدرت القایی شدیدی پیدا می‌کند و شعرهایی می‌شود ارزنده و پر احساس . نظامی عروضی دربارهٔ این‌گونه اشعار مسعود می‌گوید : « ارباب خرد و اصحاب انصاف دانند که حبسیات مسعود درعلو به چه حداست ودرفصاحت به چه پایه بود . وقت باشدکه من ازاشعار اوهمی خوانم ، موی براندام من برپای خیزد وجای‌آن بودکه‌آب ازچشم من‌برود...»

مسعود غیر ازحبسیات بعضی قصاید درمدح امیران و پادشاهان داردکه غالباً ارزنده است . در قالب مسمط به طریقهٔ منوچهری و نیز قطعه وربـاعی در دیوان او می‌توان یافت‌که شاید ارزش واهمیت قصاید اورا ندارد. مسعود درسبك شعر تاحدی فردوسی وعنصری را درنظر داشته است با این‌همه ادعا داردکه کلامش از فصاحت و بلاغت فراوان برخورداراست. یك جا می‌گوید :

در فصاحت بزرگ ناوردم　　در بلاغت فراخ میدانم

ودرجای دیگر شعرخود را تازه می‌داند ومعتقد است نه لفظی ازکسی به‌عاریه گرفته است ونه معنیی درکلام و شعرش تکرارکرده است :

اشعارمن‌آن است‌که درصنعت نظمش　　نه لفظ مُعار است و نه معنی مُثنّی

در هرحال قدرت او در بیان معانی و خلق ترکیبات متناسب و حسن تنسیق انکارناپذیر است . و شعرش سرشار از تعبیرات و ترکیبات و تشبیهات و توصیفات تازه و بکراست ویکی ازعالیترین نمونه‌های سبك خراسانی ، وشاید به واسطهٔ همین

صفات و خصوصیات است که شعر مسعود زبان‌زد اهل فضل می‌شود و به قول خودش همه جا به عنوان شاهد و برهان از آن استفاده می‌کنند :

اگر دوتن را جنگ اوفتادی اندر شعر به شعر بنده برایشان شواهد و برهان

ظاهراً مسعود به زبان عربی و هندی هم شعر می‌سروده است که چیزی از آن در دست نیست . وفات او در ۵۱۵ اتفاق می‌افتد و گویا عمر او قریب هشتاد سال بوده است .

چند نمونه از شعر مسعود سعد :

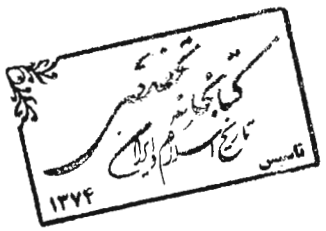

حصار نای

نالم به دل چو نای من اندر حصار نای
پستی گرفت همت من زین بلند جای
آرد هوای نای مرا ناله های زار
جز ناله های زار چه آرد هوای نای
گردون به درد ورنج مرا کشته بود اگر
پیوند عمر من نشدی نظم جانفزای
نه نه ز حصن نای بیفزود جاه من
داند جهان که مادر ملك است حصن نای
من چون ملوك سر ز فلك بر گذاشته
زی زهره برده دست وبه مه برنهاده‌پای
از دیده گاه پاشم درهای قیمتی
وز طبع گه خرامم در باغ دلگشای
نظمی به کامم اندر چون بادهٔ لطیف
خطی به دستم اندر چون زلف دلربای
امروز پست گشت مرا همت بلند
زنگار غم گرفت مرا طبع غمزدای
از رنج تن تمام نیارم نهاد پی
وز درد دل بلند نیارم کشید وای

گردون چه خواهد از من بیچارهٔ ضعیف
گیتی چه خواهد از من درماندهٔ گدای
گرشیرشرزه نیستی ای فضل کم شکر
ور مار گرزه نیستی ای عقل کم گزای
ای محنت ار نه کوه شدی ساعتی برو
وی دولت ار نه باد شدی لحظه‌ای بپای
ای بی هنر زمانه مرا پاك در نورد
وی کوز دل سپهر مرا نیك بر گرای
ای روزگار هر شب و هر روز از حسد
ده چَه ز محنتم کن و ده در ز غم‌گشای
در آتش شکیبم چون گل فرو چکان
بر سنگ امتحانم چون زر بیازمای
وز بهر زخم گاه چو سیمم فرو گداز
وز بهر حبس گاه چو مارم همی فسای
ای اژدهای چرخ دلم بیشتر بخور
وی آسیای چرخ تنم تنگ تر بسای
ای دیدهٔ سعادت تاری شو و مبین
وی مادر امید سترون شو و مزای

گرفتار غم

شخصی به هزار غم گرفتارم — در هر نفسی به جان رسد کارم
بی زلت و بی گناه محبوسم — بی علت و بی سبب گرفتارم
در دام جفا شکسته مرغی‌ام — بر دانه نیوفتاده منقارم
خورده قسم اختران‌به‌پاداشم — بسته کمر آسمان به پیکارم
هر سال بلای چرخ مرسومم — هر روز عنای دهر ادرارم
بی تربیت طبیب رنجورم — بی تقویت علاج بیمارم

محبوسم و طالع است منحوسم — غمخوارم و اختراست خونخوارم
امروز به غم فزونترم ازدی — و امسال به نقد کمتر از پارم
طومار ندامت است طبع من — حرفی است هر آتشی ز طومارم
یاران گزیده داشتم روزی — امروزچه شدکه نیست کس یارم
هر نیمه شب آسمان ستوه آید — از گریهٔ سخت و نالهٔ زارم
زندان خدایگان که ومن که — تا گه چه قضا نمود دیدارم
بندی است گران به دست و پایم در — شایدکه بس ابلـه و سبکسارم
محبوس چرا شدم نمی دانم — دانم که نه دزدم و نه عیارم
نزهیچ عمل نواله‌ای خوردم — نزهیچ قباله با قیی دارم . . .

زنـدان

به خدای ارمرا دراین زندان — جز یکی پاره بوریا باشد
نان کشکین اگر بیابم هیچ — راست گـویی زلیبیا بـاشد
و آن گهم سنگدل نگهبانی — که چو او در کلیسیا باشد
وز گرانی بلند چون گردم — تکیه بر چوب و برعصا باشد
مر مرا گویی از گرانی بند — پـای در سنگ آسیا بـاشد

پرسش و تمرین :

۱ــ چرا مسعودسعد به زندان افتاد ؟
۲ــ زندان در شعر مسعودسعد چه تأثیری گذاشت ؟
۳ــ غیر از مسعودسعد آیا کسان دیگری حبسیه گفته‌اند ؟
۴ــ در حبسیه‌های مسعودسعد چه خصوصیاتی می‌توان پیدا کرد؟
۵ــ مسعودسعد بیشتر سبك کدام یك ازشاعران را درنظردارد ؟
۶ــ آیا در سبك مسعودسعد سلمان تازگیهایی می‌توان پیدا کرد ؟
۷ــ شعر « حصارنای » را از جهات مختلف نقدکنید و سبك و شیوهٔ خـاص آن را تعیین نمایید .

۸ـ دیوان مسعودسعد تصحیح مرحوم رشید یاسمی را مطالعه کنید و بهترین حبسیات آن را استخراج وخصایص‌این‌حبسیات را چه ازلحاظ بیان وچه ازجهت‌محتوا بررسی کنید.

۹ـ حبسیّه های مسعودرا باحبسیّه‌های خاقانی و بهار مقایسه کنید .

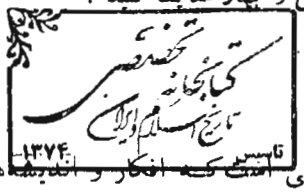

رباعیّات خیّام :

رباعیات خیام از بهترین رباعیات فارسی است که افکار و اندیشه‌های فلسفی را با زبانی شیوا و روان و دلکش بازگو می‌کند . شك نیست شاعران فارسی زبان پیش ازخیام به سرودن رباعی می‌پرداختند ، اما پس از خیام قالب رباعی در اختیار محتوای خیام‌وار قرار می‌گیرد .

خیام از دانشمندان و حکما و ریاضی‌دانان اواخر قرن پنجم واوایل قرن ششم است . ظاهراً در دوران حیات خود به شاعری شهرت نداشته و بیشتر اورا به عنوان منجم و طبیب و ریاضی‌دان می‌شناخته‌اند . نظامی عروضی صاحب چهار مقاله اورا به عنوان ستاره‌شناس معرفی می‌کند و در مقالت سوم (نجوم) از او سخن به میان می‌آورد . ابوالحسن علی‌بن زید بیهقی صاحب‌کتاب « تاریخ بیهق » نیز از خیام به عنوان یك دانشمند و فیلسوف یاد می‌کند . قدیمترین کسانی‌که ازخیام به‌عنوان شاعرسخن‌گفته‌اند یکی « شهرزوری » است در اواخرقرن ششم واوایل قرن هفتم در کتاب « تاریخ‌الحکما » ودیگر « شیخ نجم‌الدین رازی » صاحب‌کتاب «مرصادالعباد» در اوایل قرن هفتم . ازاین قراین برمی‌آید کـه خیام از اوایل قرن هفتم به شاعری شهرت یافته ورباعیات او برسرزبانها افتاده است .

تعداد رباعیاتی‌که ازخیام بازمانده است‌کاملاً روشن نیست. محمد علی‌فروغی در مقدمه‌ای‌که برمجموعهٔ رباعیات خیام‌نوشته است برروی هم رباعیات اصیل او را بیش از۶۶ نمی‌داند ، با این همه درهمان مجموعه ۱۷۸ رباعی را به نام خیام‌چاپ کرده است . دیگران نیز تعداد درستی از رباعیات خیام ارائه نمی‌دهند . با این همه آنچه به نام خیام شهرت یافته است ، چه‌آنچه مورد توجه « فیتز جرالد » انگلیسی بوده است وچه‌آنچه دانشمندان ایرانی وخاورشناسان معروف پس ازتحقیقات‌فراوان به نام خیام انتشارداده‌اند ،کلامی است شورانگیزولطیف وساده وروان. نه تکلفات قصیده سرایان درآنها دیده می‌شود ونه استعارات ومبالغات شاعران عصر. ازسراسر

آنها بوی صدق وصفا شنیده می‌شود . صدق و صفای کسی که ریاورزی و پرده‌پوشی نمی‌کند وهرچه را به حس وعقل خود در می‌یابد بدون بیم و هراس وبی هیچ روی‌و ریا بیان می‌دارد .

آنچه در رباعیات خیام اهمیت دارد گذشته ازبیان ساده و بی‌پیرایه ،فکرروشن ودرخشان وخالی ازهرنوع تعقید اوست . شاید عمیق‌ترین جوهرفکری خیام عبارت باشد از **شك ، بدبینی ، فرصت جویی و عشرت طلبی** . اما ریشهٔ غالب این اندیشه ها را از یك طرف می‌توان درمطالعات عمیق او درفلسفهٔ یونانی و حکمت اسلامی پیدا کرد ، واز طرف دیگر در روش‌تعصب آلود سلجوقیان ومحیط جهل پرور و خالی ازهرنوع تفکر آزاد آن عصر بازیافت . شك نیست متفکری مانند خیام نمی‌توانسته است اندیشهٔ خودراتسلیم‌تفکرات تعصب‌آلود وعوامانه وتعبدی‌آن عصرکند ،ناچار نوعی عصیان‌فکری‌در مقابل محیط اجتماعی‌پیدا می‌کند و برای بیان و ارائهٔ آن بهترین قالب را که رباعی است انتخاب می‌نماید . با این همه همان‌طور که گفتیم رباعیات او نزدیك یك قرن در بوتهٔ فراموشی قرار می‌گیرد و اجازهٔ ظهور و بروز پیدا نمی‌کند .

اینك برای‌آشنایی با افکار خیام وشیوهٔ بیان اوچند رباعی ذکر می‌شود :

ای دل ز غبار جسم اگر پاك شوی — تو روح مجّردی بر افلاك شوی
عرش است نشیمن تو شرمت بادا — کآیی و مقیم خطّهٔ خاك شوی

✿✿

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من — وین حرف معما نه‌توخوانی ونه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو — چون‌پرده برافتد ،نه تو مانی ونه من

✿✿

تا در تن توست‌استخوان و رگ و پی — ازخانهٔ تقدیر منه بیرون پی
گردن منه ار خصم بود رستم زال — منت مکش اردوست بود حاتم طی

✿✿

آن قصر که با چرخ همی زد پهلو — بردرگه او شهان نهادندی رو

دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای بنشسته همی گفت که‌کوکو، کوکو

✿ ✿

چون جود ازل بود مرا انشا کرد برمن ز نخست درس عشق املا کرد
آنگاه قراضه ریزهٔ قلب مرا مفتاح در خزائن معنا کرد

✿ ✿

در گوش دلم گفت فلك پنهانی حکمی که قضا بود ز من می‌دانی ؟
در گردش خود اگر مرا دست بدی خود را برهاندمی ز سرگردانی

✿ ✿

افسوس که نامهٔ جوانی طی شد وان تازه بهار زندگانی دی شد
حالی که ورا نام جوانی گفتند معلوم نشد که او کی آمد کی شد

✿ ✿

هنگام سپیده دم خروس سحری دانی‌که چرا همی کند نوحه‌گری ؟
یعنی که نمودند در آیینهٔ صبح کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری

✿ ✿

از جملهٔ رفتگان این راه دراز ، باز آمده‌ای کو که‌به‌ما گوید راز ؟
هان بر سر این دو راههٔ آز و نیاز چیزی نگذاری که نمی‌آیی باز !

✿ ✿

در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش ، دیدم دوهزار کوزه‌گویا و خموش ؟
هر یك به زبان حال با من گفتند : کوکوزه‌گروکوزه خروکوزه‌فروش؟

✿ ✿

نیکی و بدی که در نهاد بشر است شادیّ وغمی‌که در قضا وقدر است
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل چرخ از تو هزار باربیچاره‌تر است

پرسش و تمرین :

۱ــ آیا پیش از خیام شاعران دیگر ایرانی به قالب رباعی توجه داشته‌اند ؟

۲ـ آیا خیام در دوران حیات خود به شاعری نیز شهرت داشته است ؟

۳ـ نظامی عروضی دربارهٔ خیام چه می‌گوید ؟

۴ـ ازچه زمانی خیام به نام شاعرشهرت می‌یابد و چه کسانی نخستین‌بار از وی به عنوان شاعر یاد می‌کنند ؟

۵ـ آیا می‌توان تعداد دقیق رباعیات خیام را تعیین‌کرد ؟

۶ـ « فیتز جرالد » کیست وبا خیام چه ارتباطی دارد ؟

۷ـ عمیق‌ترین جوهرفکرخیام چیست ؟

۸ـ آیا عصیان فکری خیام با محیط اجتماعی اورابطه‌ای دارد ؟

۹ـ مقدمهٔ « ترانه‌های خیام » نوشتهٔ صادق هدایت را بخوانید و مقاله‌ای دربارهٔآن بنویسید ؟

۱۰ـ آیا می‌توانید بین خیام وحافظ رابطه فکری پیداکنید ؟

نظامی و خسرو و شیرین :

اگر بخواهیم شعر غنایی داستانی را در زبان فارسی مورد مطالعه قراردهیم ، شایدآثار نظامی خاصه خمسهٔ او بهترین وعالی‌ترین نمونهٔآن به‌شمار می‌آید . نظامی شاعر آذربایجان ، شاعری است‌که شیوهٔ عراقی را در قالب مثنوی و داستان در ادب فارسی وارد می‌کند . وی دراوایل قرن ششم درگنجه متولد می‌شود وپس ازهشتاد و چهارسال عمرسرانجام دراوایل‌قرن هفتم(۶۱۴ یا ۶۱۹)ازدنیا می‌رود .

نظامی نه شاعر قصیده است و نه شاعر غزل . او داستان سراست و دراین فن قدرت واستعداد خودرا نشان داده است . وی پنج مثنوی مشهوردارد به نام پنج‌گنج که‌آنها را خمسه نیز می‌گویند . قدیمترین مثنویهای نظامی مخزن‌الاسرار است و بهترین‌آنها خسرووشیرین . لیلی ومجنون وهفت پیکر واسکندرنامه نیزاز مثنویهای خمسه است‌که هریک ارزش واهمیت خاصی دارد .

مخزن‌الاسرار مثنوی کوتاه و مختصری است مشتمل بر ۲۲۶۰ بیت و در واقع اندیشه‌هایی است درباب زهد وعرفان دربیست مقاله‌که درهرمقاله ضمن شرح عنوان مقاله‌یک داستان‌کوتاه اما پرمایه ودلنشینی می‌آورد، وبدین وسیله اندیشه‌های خود را بهترجلوه می‌دهد وبه خواننده القا می‌نماید .

لیلی‌ومجنون سرگذشت عشقی است پرشور که بین جوانی به نام قیس‌بنی‌عامر ودختری لیلی‌نام به وجود می‌آید ، اما به علت اختلاف ودشمنی‌که میان دوخانوادهٔ آنان وجود دارد ، عشق‌آن دو به ناکامی می‌کشد . بدین ترتیب که لیلی را به زور به خانهٔ شوهر نادلخواه یعنی ابن‌سلام می‌فرستند و قیس از عشق لیلی مجنون‌وار سر به بیابان می‌گذارد وبا ددودام مأنوس وهمدل‌می‌شود. عشق چنان ضربه‌ای بر پیکر او وارد می‌کندکه نه خبروفات پدر ومادر ونه مرگ ابن‌سلام هیچ‌کدام نمی‌تواند او را ازحال خود بازدارد . سرانجام پس ازچندی لیلی می‌میرد ومجنون چون برسرتربت اومی‌رسد جان به‌دوست می‌سپارد وماجرای‌این‌دو دلداده به پایان می‌آید .

« هفت‌گنبد»یا«هفت پیکر» داستان شادخواریها وکام روابیهای بهرام‌گور است و«اسکندرنامه» نیزداستان اسکندر است با دارا که نظامی روایات مختلف را در هم می‌آمیزدوازاسکندر حکیمی جهان دیده و سرداری فاتح‌خلق می‌کند .

اما مهمترین اثرنظامی **خسرووشیرین** است . خسرووشیرین در ۶۵۰۰ بیت‌سروده شده است . این داستان سرگذشت عشق پر ماجرایی است‌بین خسرو پسر هرمزساسانی و شیرین برادرزادهٔ بانوی ارمن . در آغاز داستان ، شاپور ندیم خاص خسرو، وی را از وجود شیرین دختر زیبای ارمن آگاه می‌سازد وسپس‌به‌دستور خسروبه جست‌وجوی او می‌پردازد و اورا ازعشق خسرومی‌آگاهاند . شیرین‌برای دیدن‌خسرو به‌مداین می‌آید . اما دراین زمان خسرو براثر اختلاف باپدرش هرمز از مداین خارج می‌شود، دربین راه اتفاق‌را به‌هم می‌رسند اما یکدیگر را نمی‌شناسند. درهرحال ماجراهای‌عاشقانهٔ فراوانی میان‌این‌دو دلداده درمی‌گیرد . خسرو ازطرفی چون‌بامریم دخترقیصر روم ازدواج‌کرده است نمی‌تواند بنابه تعهدی‌که سپرده‌است با زن دیگری بـه طور رسمی ازدواج‌کندو شیرین نیزازآنجاکه زنی است‌پاك وعفیف نمی‌خواهدخودرا به‌عشق ناپاك، آلوده‌سازد .

سرانجام وقتی‌مریم می‌میردخسروبه شیرین می‌رسد. اما پـایان ماجرا بسیارتـلخ و غم‌انگیز است . بدین معنی که خسرو به‌دست فرزند خود شیرویه کشته می‌شود و شیرین شب هنگام به‌دخمهٔ خسرو می‌رود ودرکنارمردهٔ خسرو پهلوی خودرا می‌درد و درکنار او جان می‌دهد .

این داستان ازجمله داستانهای اواخر عهد ساسانی است که درکتب قدیم وهمچنین در شاهنامهٔ فردوسی البته با روایتی دیگر آمده است .دراین روایات قدیم شیرین یك کنیزك ارمنی است که در زمان هرمزعاشق خسرو است وبعدها وقتی خسرو به پادشاهی می‌رسد ، شیرین از زنان مشهور حرمسرای خسرو می‌شود .

شعرنظامی سرشاراز تشبیهات وتوصیفات زیبا وهنرمندانه است .او درانتخاب الفاظ وکلمات مناسب وایجاد ترکیبات خاص تازه وابداع‌واختراع معانی ومضامین نو ودلپسند وتصویر جزئیات ونیروی تخیل ودقت دروصف وایجاد مناظروریزه‌کاری درتوصیف طبیعت واشخاص واحوال وبه‌کاربردن صورتهای ذهنی [1] در شمارکسانی است که بعد ازخود نظیرنیافته است . با این همه به علت یافتن معانی تازه و ابداع ترکیبات جدید ، گاه‌کلام اوگرفتار ابهام می‌شود و ازآنجا که شاعردر به کار بردن لغات عربی واصطلاحات علوم و اصول و مبانی فلسفه و معارف اسلامی‌گاه افراط می‌کند ، شعر اوغالباً چنان دشوار و پیچیده می‌شود که جز با تفسیردقیق ، درك‌آن امکان پذیرنیست . اینك برای‌آشنایی با شیوهٔ نظامی‌که درواقع ازشاعران بزرگ‌سبك عراقی است به ذکر نمونه‌ای چند ازکتاب خسرووشیرین می‌پردازیم :

شیرین

پریدختی ، پری بگذار ماهی
به زیر مقنعه صاحب کلاهی
شب افروزی چو مهتاب جوانی
سیه چشمی چو آب زندگانی
کشیده قامتی چون نخل سیمین
دو زنگی بر سر نخلش رطب چین
ز بس کاورد یاد ، آن نوش لب را
دهان پرآب شکر شد رطب را

۱- Image

به مروارید دندانهای چون نور
صدف را آب دندان داده[1] از دور
دو شکر چون عقیق آب داده
دو گیسو چون کمند تاب داده
خم گیسوش تاب از دل کشیده
به گیسو سبزه را بر گل کشیده
شده گرم از نسیم مشک بیزش
دماغ نرگس بیمار خیزش
فسونگر کرده بر خود چشم خود را
زبان بسته به افسون چشم بد را
به سحری کانش دلها کند تیز
لبش را صد زبان هر صد شکر ریز
نمك دارد لبش در خنده پیوست
نمك شیرین نباشد و آنِ او هست

نیایش شیرین

چو شیرین کیمیای صبح دریافت
از آن سیماب کاری روی بر تافت[2]
شکیباییش مرغان را پر افشاند
خروس «الصبر مفتاح الفرج» خواند
شبستان را به روی خویشتن رفت
به زاری با خدای خویشتن گفت

۱- آب دندان دادن: کنایه از گول زدن
۲- سیماب‌کاری: اضطراب و پریشانی

خداوندا شبم را روز گردان
چو روزم بر جهان پیروز گردان
شبی دارم سیاه از صبح نومید
درین شب روسپیدم کن چو خورشید
غمی دارم علاك شیر مردان
برین غم چون نشاطم چیر گردان

ندارم طاقت این کورهٔ تنگ
خلاصی ده مرا چون لعل ازین سنگ
تویی یاری رس فریاد هر کس
به فریاد من فریاد خوان رس
به آب دیدهٔ طفلان محروم
به سوز سینهٔ پیران مظلوم
به بالین غریبان بر سر راه
به تسلیم اسیران در بن چاه
به داور داور فریاد خواهان
به یارب یارب صاحب گناهان
به دامن پاکی دین پرورانت
به صاحب سرّی پیغمبرانت
به محتاجان در بر خلق بسته
به مجروحان خون بر خون نشسته
به دور افتادگان از خان و مانها
به واپس ماندگان از کاروانها
به وردی کز نوآموزی برآید
به آهی کز سر سوزی برآید
به ریحان نثار اشك ریزان
به قرآن و چراغ صبح خیزان

به نوری کز خلایق در حجاب است
به انعامی که بیرون از حساب است
به مقبولان خلوت بر گزیده
به معصومان آلایش ندیده
بدان آه پسین کز عرش پیش است
بدان نام مهین کز عرش بیش است
که رحمی بر دل پر خونم آور
و زین غرقاب غم بیرونم آور

پرسش و تمرین:

۱ــ نام قدیمترین مثنویهای نظامی چیست وطرح‌آن چگونه است ؟
۲ــ خلاصهٔ داستان لیلی ومجنون را بگویید ؟
۳ــ مهمترین وبهترین مثنویهای نظامی چه نام دارد ؟
۴ــ درداستان خسرو وشیرین چه ماجراهای فرعی وارد شده است ؟
۵ــ بین روایت نظامی با روایات دیگر چه تفاوتهایی وجود دارد ؟
۶ــ شعر نظامی چه خصوصیاتی دارد ؟
۷ــ چرا درفهم شعرنظامی‌گاه با دشواریهایی مواجه می‌شویم ؟
۸ــ قطعهٔ « شیرین » وموی شستن شیرین درآب را ازلحاظ شکل ذهنی و توصیفات مورد بررسی قرار دهید .
۹ــ آیا می‌توانید خصوصیات سبك عراقی را در شعر نظامی نشان دهید ؟

مثنوی مولوی :

جلال‌الدین محمد صاحب کتاب عظیم مثنوی معنوی در حدود ۶۰۴ هجری در بلخ متولد می‌شود و در همان اوان کودکی به اتفاق پدر از زادگاه خویش خارج می‌گردد وسرانجام پس ازچندی‌با پدربه قونیه می‌رود ودرآنجارحل اقامت می‌افکند. وی پس از مرگ پدر به تدریس می‌پردازد اما در سال ۶۴۲ وقتی شمس تبریزی به قونیه می‌آید وبا او برخورد می‌کند ، انقلابی در روح او به وجود می‌آید و به‌کلی

دگرگون می‌شود. ماجرای ارادت جلال‌الدین به شمس و فریفتگی او به این پیر دیرینه‌روز باعث می‌شود که بسیاری از مریدان جلال‌الدین کمر به قتل شمس می‌بندند و شمس پس از چندی غایب می‌شود و جلال‌الدین در بهت و حیرت عظیم فرو می‌رود. چندی پس از غیبت شمس، صلاح‌الدین زرکوب دل مولانا را می‌رباید و پس از او حسام‌الدین چلبی. شیفتگی به همین حسام‌الدین است که باعث خلق و آفرینش مثنوی کبیر بزرگترین اثر عرفانی و انسانی می‌شود.

مثنوی کبیر در واقع کارنامهٔ روح مردی است شیفتهٔ حقیقت در شش دفتر و در حدود بیست و شش هزار بیت. همان طور که از روایات برمی‌آید مولانا قبل از شروع مثنوی به مطالعهٔ آثار عطار و سنایی رغبتی نشان می‌دهد و به خواندن مثنویهای این دو شاعر صوفی می‌پردازد. روزی حسام‌الدین از مولانا می‌خواهد تا کتابی به شیوهٔ حدیقهٔ سنایی یا منطق‌الطیر عطار به نظم آورد و مولانا در حال، از سر دستار خود کاغذی بیرون می‌آورد که در آن هجده بیت مثنوی نوشته شده است که آغازش این بیت است:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند　　وز جداییها شکایت می‌کند

حسام‌الدین را این ابیات خوش می‌آید و از آن پس شبها حسام‌الدین در محضر وی می‌نشیند و او به بدیههٔ خاطر مثنوی می‌سراید و حسام‌الدین می‌نویسد و مجموع نوشته ها را به آواز خوب بر مولانا می‌خواند و مثنوی کبیر بدین ترتیب بدون آن که طرحی روشن و معین داشته باشد آغاز می‌شود و ادامه پیدا می‌کند. پس از مدتی چون زوجهٔ حسام‌الدین درمی‌گذرد، مثنوی مدتی به تأخیر می‌افتد اما مجدداً در سال ۶۶۲ کار مثنوی دنبال می‌شود:

مدتی این مثنوی تأخیر شد　　مهلتی بایست تا خون شیر شد
چون ضیاء الحق حسام‌الدین عنان　　باز گردانید ز اوج آسمان
چون به معراج حقایق رفته بود　　بی بهارش غنچه ها نشکفته بود
مطلع تاریخ این سودا و سود　　سال هجرت ششصد و شصت و دو بود

و به دنبال آن دفتر سوم تا دفتر ششم به یاری و جذبهٔ حسام‌الدین به وجود می‌آید.

مثنوی را قرآن عجم گفته‌اند زیرا در این کتاب نزدیک ۷۴۵ حدیث نبوی تفسیر شده و ۵۲۸ آیه از آیات قرآن به طریق اشاره یا به تصریح در آن آمده است. مبنای این کتاب بر حکایت و تمثیل است، حکایتهایی به شیوهٔ داستان درداستان. بدین معنی

که یك اندیشه منتهی می‌شود به اندیشهٔ دیگر و یك قصه ـ مثل هزارویکشب ـ قصهٔ دیگررا به دنبال می‌کشد . مثنوی با داستان « نی »آغاز می‌شود . « نی » درواقع‌روح سرگشته وحیران اوست‌که از اصل خود جدا مانده وآرزوی بازگشت بدان اصل‌دارد ونالهٔ او نالهٔ روحی سرگردان و جویای اصل است . اما چگونه می‌توان به این اصل پیوست ؟ تنها راه رسیدن به این اصل عشق است ، عشق سوزان ، عشقی که انسان را از خود تهی‌کند و مانند « نی » جزنالهٔای برلب نداشته باشد . ازاین روباید جسم را کنارگذاشت وهمه روح شد . ومثنوی داستان این عشق است ، داستان روح است ،و داستان تهی‌کـردن جسم است ووصول به حقیقت . به همین جهت در مثنوی همه‌جا با نوعی تعلیم طریقت برای نیل‌به حقیقت برخورد می‌کنیم .اما وصول به این‌حقیقت از هر راهی امکان دارد. حتی می‌توان با شیوهٔ اهل شریعت بدان رسید .ازاین‌روآن‌همه « جنگ هفتاد و دوملت » بیهوده است و در واقع پرده‌ای است‌کـه چهرهٔ حقیقت را می‌پوشاند و همه را از دیدن‌آن محروم می کند . او همواره می‌خواهد حقیقت واحد را درجامهٔ تربیت واخلاق ویا تهذیب وتزکیهٔ نفس بشناساند و القا کند ، حقیقتی‌که نه تعصب‌آن را می‌پذیرد ونه جهل وغرور وظاهر پرستی . حقیقتی‌که می‌توان با فدا کردن خود بدان نایل‌آمد واین فداکردن ، شوق می‌خواهد وعشق .

مولوی برای القای حقیقت از تمثیل و حکایت استفـاده می‌کند . این داستانها البته از منابع مختلف در ذهن مولوی راه می‌یابد ، اما دو منبع اصلی قرآن است و حدیث . مولوی غالباً آنچه را ازاین دومنبع می‌گیرد تأویل می‌کند وتفسیر وحقیقتی راکه به دنبال‌آن است از میان‌آنهـا نشان می‌دهد . با این‌همه بسیاری از قصه هـا و تمثیلهایی‌که مولوی برای‌تبیین مقاصد خودآورده است‌گذشته ازآن دومنبع ازبعضی کتابهای دیگر مانندکلیله ودمنه ،آثارسنایی وعطار ونظامی وحتی‌اززبان عوام‌گرفته است . البته هدف مولوی هرگز در مثنوی ذکر قصه یا داستان نبوده است و شاید به همین جهت است کـه معمولاً زود از قصه می گـذرد و به سوی اخلاق و معنی و فکر پر می‌کشد .

مولوی در مثنوی زبان ادیبانه به‌کار نمی‌گیرد و از آن دوری می‌گزیند وحتی قافیه پردازی را مـانع فکر و اندیشهٔ خود می‌داند . از این رو دربارهٔ شعر ادیبانه نمی‌اندیشد، شعربرای‌اوقالب نیست وحتی‌مواداولیه واسباب وفرم‌به هیچ‌وجه جلوه‌ای

ندارد .آنچه درشعر مولوی اهمیت وجلوه دارد فکراست ومعنویت وعشق ...اودرباب جهان ، خدا ، روح‌ومعاد ،سخن می‌گوید ومقام انسان وانسانیت را توجیه می‌کند . حدود جبر واختیاررا بازگومی‌کند وسرمنزل فنا را تصویرمی‌نماید . مثنوی جلوه‌گاه طبیعت وانسان است .

طبیعتی‌که همه چیزآن جان دارد وروح وحس ، طبیعتی که درآن ابرو بادوگل و گیاه و نسیم و شکوفه همه روح دارند . همه فکر می‌کنند . هرجانور یا پرنده‌ای پیام‌آور فکری است . طوطی‌کار پاکان را از خود قیاس می‌گیرد و شغال در خم رنگ می‌رود ودعوی طاووسی می‌کند. باز درمیان جغدان و آهو دراصطبل خران از نشستن بربازوی شاه ودویدن دردشت فراخ یاد می‌کند .

درمثنوی طبیعت جلوه‌گاه خداست. درسراسرکائنات جزخدا هیچ نیست و انسان نیزهمه جابا طبیعت با اشیا وکائنات می‌آمیزد واتحاد واتصال می‌یابد . اما این‌اتصال انسان به طبیعت برای وصول او به حقیقت است و اتصال او به حق‌که ازطریق عشق حاصل می‌شود . با این همه عشق ازنظر اونه تسلیم محض است به خیال وگرایش به فقر وعزلت ورهبانیت ونه ترك شریعت است . اونه تندرویهای صوفیان را می‌پسندد ونه خشکی زاهدان را. عشق را زادهٔکشش معشوق می‌داند وجذبهٔ حق را برای این‌راه تنها شرط می‌شناسد ، وآن را دور ازرنگ ودورنگی می‌شناسد وخالی ازجنگ‌وستیز وتعصب . اولذات جسمانی را درمقابل‌لذات معنوی بی‌ارزش می‌شناسد وتأکیدمی‌کند که باید غبارهوا و شهوت را برای رسیدن به حقیقت از جان خود پاك‌کرد. از این رو گاه یك مربی اخلاق می‌شود وگاه یك فیلسوف وگاه عارف واین همه را درشعر وعشق خلاصه می‌کند . اینك نمونه‌هایی ازمثنوی مولوی:

داستان طوطی و بازرگان

بود بازرگان واورا طوطیی — در قفس محبوس زیبا طوطیی
چون‌که‌بازرگان‌سفرراساز کرد — سوی هندوستان‌شدن آغاز کرد
هر غلام وهرکنیزی را زجود — گفت بهر توچه آرم گوی زود
هریکی‌ازوی‌مرادی‌خواست‌کرد — جمله راوعده بدادآن‌نیک‌مرد
گفت‌طوطی‌راچه‌خواهی‌ارمغان — کآرمت از خطهٔ هندوستان

گفت آن طوطی که آنجا طوطیان — چون ببینی کن زحال ما بیان
کان فلان طوطی که مشتاق شماست — از قضای آسمان در حبس ماست
بر شما کرد او سلام و دادخواست — وز شما چاره و ره ارشاد خواست
گفت می‌شاید که من در اشتیاق — جان دهم اینجا بمیرم در فراق
این روا باشد که من در بند سخت — گه شما بر سبزه گاهی بر درخت
این چنین باشد وفای دوستان — من در این حبس و شما در بوستان

* * *

مرد بازرگان پذیرفت آن پیام — کو رساند سوی جنس از وی سلام
چون که تا اقصای هندوستان رسید — در بیابان طوطی چندی بدید
مرکب استانید و پس آواز داد — آن سلام و آن امانت باز داد
طوطیی از طوطیان لرزید و پس — اوفتاد و مرد و بگسستش نفس
شد پشیمان خواجه از گفت خبر — گفت رفتم در هلاك جانور
این مگر خویش است با آن طوطیك — این مگر دو جسم بود و روح یك
این چرا کردم چرا دادم پیام — سوختم بیچاره را زین گفت خام
این زبان چون سنگ و هم آتش وش است — و آنچه بجهد از زبان چون آتش است
سنگ و آهن را مزن برهم گزاف — گه ز روی نقل و گاه از روی لاف
زانکه تاریك است و هر سو پنبه زار — در میان پنبه چون باشد شرار

* * *

کرد بازرگان تجارت را تمام — باز آمد سوی منزل شادکام
هر غلامی را بیاورد ارمغان — هر کنیزك را ببخشید او نشان
گفت طوطی ارمغان بنده کو — آنچه گفتی و آنچه دیدی باز گو
گفت نی من خود پشیمانم از آن — دست خود خایان و انگشتان گزان
که چرا پیغام خامی از گزاف — بردم از بی دانشی و از نشاف[1]
گفت ای خواجه پشیمانی ز چیست — چیست آن کاین خشم و غم را مقتضی است

۱ــ نادانی و غفلت

گفت گفتم آن شکایتهای تو | با گروه طوطیان همتای تو
آن یکی طوطی ز دردت بوی برد | زهره‌اش بدرید و لرزید و بمرد
من پشیمان گشتم این گفتن چه بود | لیک چون گفتم پشیمانی چه سود
نکته‌ای کان جست ناگه از زبان | همچو تیری دان که جست آن از کمان
وا نگردد از ره آن تیر ای پسر | بند باید کرد سیلی را ز سر
چون گذشت از سر جهانی را گرفت | گر جهان ویران کند نبود شگفت

* * *

چون شنید آن مرغ کان طوطی چه کرد | هم بلرزید و فتاد و گشت زرد
خواجه چون دیدش فتاده همچنین | برجهید و زد کله را بر زمین
چون بدین رنگ و بدین حالش بدید | خواجه بر جست و گریبان را درید
گفت ای طوطیّ خوب خوش حنین[1] | هی چه بودت این چرا گشتی چنین
ای دریغا مرغ خوش آواز من | ای دریغا همدم و همراز من
ای دریغا مرغ خوش الحان من | راح روح و روضه و ریحان من
گر سلیمان را چنین مرغی بدی | کی خود او مشغول آن مرغان شدی
ای زبان تو بس زیانی مر مرا | چون تویی گویا چه گویم من تورا
ای زبان هم آتش و هم خرمنی | چند این آتش در این خرمن زنی

* * *

بعد از آنش از قفس بیرون فکند | طوطیک پرّید تا شاخ بلند
طوطی مرده چنان پرواز کرد | کافتاب از چرخ ترکی تاز کرد
خواجه حیران گشت اندر کار مرغ | بیخبر ناگه بدید اسرار مرغ
روی بالا کرد و گفت ای عندلیب | از بیان حال خودمان ده نصیب
او چه کرد آنجا که تو آموختی | ساختی مکرّی و ما را سوختی

۱ــ ناله ، آواز

گفت طوطی‌کو به فعلم پند داد — که رها کن لطف آواز و وداد
زانکه آوازت تو را در بند کرد — خویشتن مرده پی این پند کرد
یعنی‌ای‌مطرب شده باعام‌وخاص — مرده شوچون‌من‌که تایابی‌خلاص
دانه باشی مرغکانت بر چنند — غنچه باشی کودکانت بر کنند
هرکه داد اوحسن‌خودرا برمزاد[1] — صد قضای بد سوی او رونهاد

پرسش و تمرین :

۱ــ چه عاملی باعث دگرگون شدن احوال مولوی می شود ؟
۲ــ بعد ازشمس تبریزی چه‌کسانی مرشد و مراد مولوی بودند ؟
۳ــ مثنوی مولوی چند دفتراست ، و مولوی در سرودن آن چه منابع و مآخذی را در نظر داشته است ؟
۴ــ حقیقت ازنظر مولوی چیست ووی چگونه بدان می‌رسد ؟
۵ــ به‌طور خلاصه بنویسید که مولوی در مثنوی چه می‌خواهد بگوید ؟
۶ــ خصوصیات کدام سبك را می‌توان درآثار مولوی دید ؟
۷ــ غرض مولوی از ذکر داستان بازرگان و طوطی چیست ؟

غزلیات حافظ :

حافظ بزرگترین غزل سرای قرن هشتم است ، وی در اوایل قرن هشتم یعنی به سال ۷۲۶ هجری در شیراز به دنیا می‌آید و در اواخرآن قرن یعنی ۷۹۱ وفات می‌کند . درتمام مدت زندگی در شیراز می‌ماند و جز برای یکی دو مسافرت‌کوتاه شیراز را ترك نمی‌کند . او ازهمان اوان جوانی مایه‌های عمدهٔ شعرخود را به دست می‌آورد .

مطالعهٔ فراوان قرآن وی را به مطالعهٔ ادبیات عربی وعلوم بلاغی می‌کشاند وسپس به مطالعهٔ فلسفه وعرفان وعلوم زمان می‌پردازد ، هم حافظ قرآن می‌شود و هم عالم وفیلسوف زمان. با این‌همه برای‌حافظ هیچ چیزمثل شعر ودنیای‌اندیشه‌های

۱ــ افزودن قیمت چیزی

شاعرانه ،جاذبه و کشش ندارد، اوهمه چیزرا ازدیدگاه دنیای شعر می‌نگرد . نه قیل وقال مدرسه می‌تواند اورا به خود جذب کند و نه علم و فضلی که چهل سال درآن سعی کرده است [1] . او دفتر شعررا برهمهٔ اینها ترجیح می‌دهد و دنیای شعررا برتر و لذت بخش‌تر ازهرچیز می‌داند :

بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر　　چه‌وقت‌مدرسه‌وبحث‌کشف‌کشاف‌است

حافظ ازآنجا که شیرازرا باتمام وجود دوست دارد ، درتمام وقایع و حوادثی که درآن شهر و برای‌آن شهر رخ می‌دهد خود را سهیم می‌داند . ازاین رونه تنها شاعری‌است‌اهل‌علم‌و فضل‌و عرفان‌بلکه‌شخصی‌است که‌نمی‌تواندا‌وضاع‌سیاسی‌واجتماعی شیراز را نادیده انگارد . وقتی شیخ ابواسحاق فارس را مدت سیزده‌سال در عین امنیت و آسودگی اداره می کند و مردم بی دغدغهٔ خاطر به زندگی خود ادامه می‌دهند ، حافظ نیز این‌آسودگی وآزادی را ارج‌می‌نهد وابواسحاق راکه خودجوانی خوش ذوق و شاعر پیشه است می‌ستاید . اما وقتی محمد مبارزالدین بر فارس غلبه می‌کند و شیخ ابواسحاق را بر دروازهٔ شهر به‌دار می‌آویزدوشهر را درمیان رعب و وحشت وخشونت وتعصب غرقه می‌سازد،حافظ برنمی‌تابد ودنیای ساختهٔ مبارزالدین را ـ که بدو لقب محتسب می دهد ـ دنیایی سرد وخشن می‌بیند و به رد و انکار آن می‌پردازد و با ریا و تزویر و عوام فریبی و دروغ و دورویی که زادهٔ حکومت محتسب است به مبارزه برمی‌خیزد وبا کلامی تلخ وگزنده و سرشار ازطنز واستهزا محیط ساختهٔ خشونت محتسب را به باد انتقاد می گیرد ووقتی‌این محتسب سخت‌گیر به دست فرزند خود شاه‌شجاع کور و سپس کشته‌می‌شود حافظ این حادثه را برای مردم بشارتی می‌داند و شادمانه می‌سراید :

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
از بخت شکر دارم و از روزگار هم
آن شدکه چشم بد نگران بودی از کمین
خصم از میان برفت وسرشك ازکنار هم

۱ــ علم وفضلی که‌به‌چل‌سال‌دلم جمع آورد　　ترسم‌آن‌نرگس مستانه به یغما ببرد

بااین‌همه، حافظ محیط فارس‌را پس‌ازابواسحاق محیطی مساعد نمی‌بیند وهرچند گه‌گاه ازشاه شجاع، جانشین محتسب تعریف و تمجیدمی‌کنداما محیطی‌که زهد ریایی وتعصب وجهل عوام آن‌را چنان سرد و بی‌روح‌کرده است‌دیگر برای حافظ چندان‌مایهٔ خشنودی نیست و شاه شجاع‌که هردم به‌لونی‌می‌گردد هرگز نمی‌تواند حافظ را راضی نگه‌دارد.از این روز شیرازبرای‌حافظ طاقت‌فرسا می‌شود وناچار پس‌از چهل‌سال‌زندگی آن شهررا می‌نکوهد وهوس می‌کند به دیاری دیگر رخت‌کشد :

چل سال بیش رفت‌کـه من لاف می زنم
کـز چـاکـران پیر مغـان کمترین منم
آب و هوای فارس عجب سفله پرور است
کو همرهی کـه خیمه ازین خاك بر کنم
حیف است‌بلبلی‌چومن اکنون دراین‌قفس
با این زبان عذب که خامش چو سوسنم

او نومیدانه خود را به صبرو شکیبایی و تحمل زندگی سخت و طـاقت فرسا می‌خواند :

ما آزموده‌ایم در این شهـر بخت خویش
باید برون‌کشید ازین ورطه رخت خویش
ای دل صبور بـاش که آن یار تند خوی
بسیـار تند روی نشیند ز بخت خـویش
خواهی‌که‌سخت وسست جهان برتوبگذرد
بگذر زعهد سست وسخنهای سخت‌خویش

دورهٔ شاه شجاع دورهٔ تکفیر حافظ است و آزار او. نه تنها خود شاه شجاع‌که خاصه پس از برگشت از کرمـان محتسب تازه‌ای شده است ، در صدد آزار حـافظ برمی‌آیدبلکه‌زاهدان وفقیهان ریاکار ومتملق‌دستگاه اوهمواره درصددتکفیرحافظند و آزار او. واین فریاد حافظ است‌که در سراسردنیای پرتعصب قرن می‌پیچد .

صـوفی نهـاد دام وسر حقه بـاز کرد
بنـیاد مکـر بـا فلـك حقه باز کـرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
ای کبك خوش خرام کجا می‌روی بایست
غره مشو که گربهٔ زاهد نماز کرد
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل
ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

بیهوده نیست که وقتی شاه شجاع درسال ۷۸۶ می‌میرد وشاه منصور جای او را می‌گیرد ،حافظ اظهارخشنودی می‌کند ومنصوررا « حرز» جان خود می‌داند که در پناه اوازدشمنان درامان خواهد بود .

اما دوران منصور دیگر حافظ پیر وفرسوده شده است و ازطرفی خود منصور نیزبا حملهٔ تیمور مواجه می‌شود و چند سالی پس از این ماجرا حافظ پیر و خسته رخت از این سرای فانی می‌کشد وبه دنیای واقعی خود پای می‌نهد .

شعرحافظ ستایش‌آزادگی است و همین آزادگی است که اورا به لقب « رند » معروف‌کرده است ، وشعراورا « رندانه » می‌خوانند . اوآزادگی را می‌ستایدوبرای به دست‌آوردن‌آن می‌کوشد . درتلاش و مبارزه‌ای‌که برای از میان بردن موانع این آزادگی می‌کند ،بزرگترین وروشن‌ترین‌نوع اندیشهٔ او جلوه‌گراست.حافظ می‌خواهد به‌آزادگی اوودیگران صدمه‌ای وارد نشود وچون ریا وتعصب وخودبینی ودورویی و نیرنگ به این آزادگی لطمه می‌زند ، به مبارزه با آن بر می‌خیزد وهنر خود را تاحدی وقف‌آن می‌کند . او خود را رند می‌خواند و رند برای اوکسی است که با تعصب بجنگد وآن را ازمیان بردارد وخود را آزاد نماید :

عاشق و رند و نظر بازم و می گویم فاش
تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام

اغتنام فرصت اندیشه‌ای است که حافظ مثل خیام بارها وبارها بدان تمسك می‌کند .

اما وقتی به تفکردرباب جهان می‌پردازد ، مثل یك فیلسوف ، خود را دچار حیرت وسرگردانی می‌بیند وسر ازکار پرپیچ وخم جهان درنمی‌آورد .

در کارخانه‌ای که ره عقل و فضل نیست
فهم ضعیف رای فضولی چرا کند

وراز خلقت برای اومبهم ومعماوار جلوه می‌کند .

چیست این سقف بلند سادهٔ بسیار نقش ؟
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

وحل این مشکل را نه درخور فهم زاهد می‌داند ونه درشأن عالم

برو ای زاهد خود بین‌که ز چشم من وتو
راز این پرده نهان است ونهان خواهد بود

حافظ در دنیای حیرت غرق می‌شود ، او همه چیز را پنهان و اسرار انگیز می‌بیند ،نسبت به همه چیز تردید می‌کند .سراسر وجود اورا شك وحیرت‌گرفته است هیچ روزنهٔ امیدی نیست . نه زاهد می‌تواند راه‌به جایی ببرد نه حکیم و صوفی . نه فلسفه‌کاری می‌کند نه عقل‌وعرفان. به هرسومی‌رود وحشت‌زده باز می‌گردد:

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود
ازگوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت
از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود
زنهار ازین بیابان وین راه بی‌نهایت

سرانجام روشنایی عشق اورا به خود می‌کشد وحافظ کلید مشکل را می‌یابد . عشق برای او تنها راه حل بن بستهای فلسفی وفکری و عقلی است . اوبه عشق پناه می برد :

عاشق شو ارنه روزی کار جهان سرآید
ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی

اما این عشق حد و مرز ندارد ، هم عشق جسمانی است و انسانی و هم خلق معنوی والهی .

سبك شعر حافظ هرچند از لحاظ تقسیمات کلی باید از خصایص سبك عراقی برخوردار باشد ،اما می‌توان سبك اورا سبك خاص حافظ یا « سبك والا» خواند .در غزلیات حافظ گذشته از اشارات فراوان به‌آیات قرآن و احادیث نبوی و روایات و داستانهای ملی واساطیر ایرانی وسامی ، بلاغت‌کلام وهنرتلفیق وترکیب‌کلمات و آفرینشهای هنری و تصویرهای بی‌نظیر و صنایع معنوی خاصه **ایجاز وایهـام** .شعر حافظ را به عالی‌ترین مرتبهٔ خود سوق می‌دهد . انتخاب اوزان متناسب با مفهوم غزل،نمودار ذوق و ملکهٔ هنردر وجود این شاعربزرگ است .درمیان غزلیات حافظ هرگزبا وزنی خشن وسنگین وناءمتناسب برخورد نمی‌کنیم . غالباً وزنها نرم است‌و متناسب ومیان‌آن‌با معنی ومحتواتناسب‌کامل‌وجوددارد.مثلاآنجا که می‌خواهداظهار شادمانی‌کند وزن ، ضربی وطرب‌انگیز وآنجا که غم واندوه را بیان می‌کند برعکس وزن سنگین وغم‌انگیز است [1].

ای خرم از فروغ رخت لاله زار عمر
بازآ که ریخت بی‌گل رویت بهار عمر
ازدیده‌گر سرشك چوباران چکد رواست
کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر
این‌یك دودم‌که مهلت دیدار ممکن‌است
دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر
تا کی می صبوح و شکرخواب بامداد
هشیارگرد هان که گذشت اختیار عمر
دی در گذار بود و نظـر سوی ما نکرد
بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر

---

(۱) رجوع کنید به غزل: «دیدارشد میسروبوس وکنارهم» وآنرا مقایسه کنیدباغزل: « نماز شام غریبان چوگریه‌آغازم »

اندیشه از محیط فنا نیست هر که را
بـر نقطهٔ دهـان تو باشد مدار عمـر

در هرطرف ز خیل حوادث کمین گهی است
زان رو عنان گسسته دواند سوار عمر

بی عمر زنده‌ام من و این بس عجب مدار
روز فراق را کـه نهد در شمار عمر

حافظ سخن بگوی که در صفحهٔ جهان
این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

* *

نمـاز شام غریبان چـو گریه آغازم
به مویـه های غریبانـه قصه پـردازم

به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار
که از جهان ره و رسم سفر براندازم

من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب
مُهیمنـا به رفیقان خـود رسان بـازم

خـدای را مـددی ای رفیق ره تا من
به کوی میکده دیگر علم بـرافرازم

به جز صبا و شمالم نمی شناسد کس
عزیز من که به جز باد نیست دمسازم

هوای منزل یار آب زندگانی ماست
صبا بیار نسیمی ز خـاك شیرازم

سرشکم آمد وعیبم بگفت روی به روی
شکایت از که کنم خانگی است غمازم

ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می گفت
غلام حافظ خوش لهجهٔ خوش آوازم

پرسش و تمرین:

۱ـ محتوای شعرحافظ ازچه مایه‌هایی برخوردار است ؟
۲ـ آیا شعرحافظ صبغهٔ اجتماعی نیزدارد ؟
۳ـ درشعرحافظ محتسب کیست وچرا حافظ با اوسرناسازگاری داشته‌است ؟
۴ـ چرا حافظ می‌خواهد شیرازرا رها کند وخودرا به دیاری دیگر افکند ؟
۵ـ چرا شاه شجاع حافظ را می‌آزاردواورا تکفیرمی‌کند ؟
۶ـ حافظ با چه‌گروهی به مبارزه برمی‌خیزد ؟
۷ـ رند ازنظر حافظ کیست ؟
۸ـ چه اندیشه‌هایی درشعر حافظ جلوه‌گراست ؟
۹ـ حافظ سرانجام‌گره مشکل‌خود راچگونه می‌گشاید ؟
۱۰ـ آیا عشق ازنظر حافظ تنها عشق عرفانی است ؟
۱۱ـ چرا سبك شعرحافظ را « سبك والا » خوانده‌ایم ؟

صائب تبریزی

دردورهٔ صفویه شاید هیچ شاعری به اندازهٔ صائب‌نتوانسته است درشعر مضمون‌ـ آفرینی‌کند وشیوه‌ای‌نو چه ازجهت محتوا وچه ازلحاظ ترکیب‌کلمات وشکل‌ظاهری شعر وتعبیرات و تشبیهات بیافریند . ازین روصائب را می‌توان نمایندهٔ واقعی شعر دورهٔ صفویه وسبك هندی دانست .

او هرچند در قالبهای‌گونه‌گون شعرمی‌سراید اما غزل را بیش ازانواع دیگر می‌پسندد ومضامین غزلی را با روحیهٔ خود سازگارتر می‌بیند . با این همه غزلهای اوبا آنچه حافظ و سعدی گفته‌اند متفاوت است و نسبت به‌آنها خاصه‌در مضمون‌ـ آفرینی تازگی دارد . درغزل صائب تمام خصوصیات سبك هندی متجلی است ،هم خلق مضامین بکر ونازك خیالی وساختن تشبیهات واستعارات وکنایات تازه وتمثیل وارسال المثل و هم‌آوردن الفاظ عامیانه و معمولی وگاه پیش‌پا افتاده ، و افکار و اندیشه‌های عامیانه ... آنچه ازلحاظ فکر و مضمون برشاعران دیگر تا حدی اضافه دارد عرفان وحکمت است ، به طوری‌که در غزلهای اوگاه بعضی ابیات‌آن ،شاهکار ذوق واندیشه است .گاه ابیات ، لطیف و اخلاقی و چنان فریبنده است‌که غالباً به

صورت ضرب‌المثل درمی‌آید.

غزلی از صائب :

یك روز گل از یاسمن صبح نچیدی
پستان سحر خشك شد از بس نمکیدی
صد بار فلك پیرهن خویش قبا کرد
یك بار تو بی درد گریبان ندریدی
چون بلبل تصویر ، به یك شاخ نشستی
ز افسردگی از شاخ به شاخی نپریدی
پیوسته چراگاه تو از چون و چرا بود
از گلشن بی چون و چرا رنگ ندیدی
یك صبحدم از دیده سرشکی نفشاندی
از برگ گل خویش گلابی نکشیدی
گردید ز دنـدان تو دندانه لب جـام
یك‌بار لب خود ز ندامت نگزیدی
از زنگ قساوت دل خود را نزدودی
جز سبزهٔ بیگـانه ازین باغ نچیدی
در پختن سودا شب و روز تو سرآمد
زین دیگ به جز زهر ندامت نچشیدی
از شوق شکر مور برآورد پر و بال
صائب تو درین عالم خاکی چه خزیدی

چند تك بیت از صائب

دامن هر گل مگیرو گرد هرشمعی مگرد　　طالب حسن‌غریب ومعنی بیگانه باش

* * *

آدمی پیرچوشد حرص جوان می‌گردد　　خواب دروقت سحرگاه‌گران می‌گردد

* * *

نور خورشیدم زامداد خسیسان فارغم　　نیستم‌آتش‌که هر خاری‌کند رعنا مرا

* * *

نهان از پرده‌های چشم می‌گریم نه‌آن شمعم
که سازم نقل مجلس گریهٔ مستانهٔ خود را

* * *

دزدی‌بوسه عجب دزدی پرمنفعتی‌است که اگر باز ستانند دو چندان گردد

* * *

ای‌گل که‌موج‌خنده‌ات‌ازسرگذشته‌است آماده باش گریهٔ تلخ گلاب را

* * *

رگ خواب مرا در دست دارد چشم بیماری
که از هر جنبش مژگان به رقص آرد قیامت را

* * *

به یك کرشمه که درکارآسمان کردی هنوز می پرداز شوق چشم کوکبها

* * *

من بسته‌ام لب طمع اما نگار من دارد دهان بوسه فریبی که آه از او

* * *

هر ذره‌که دیدیم همین‌زمزمه را داشت این نغمه نه از پردهٔ منصور برآمد

پرسش‌و تمرین:

۱ــ خصایص شعرصائب چیست ؟
۲ــ چه تازگیهایی در شعرصائب می‌توان دید ؟
۳ــ کدام یك ازقالبهای شعری بیشترمورد توجه صائب بوده است؟
۴ــ محتوای غزل صائب غالباً چیست ؟
۵ــ دوغزل صائب راکه خواندید دقیقاً مورد تجزیه وتحلیل قراردهید وخصوصیات آنها را تشریح کنید .
۶ــ برای‌آشنایی بیشتربا صائب وزندگی وشعراو به مقدمهٔ دیوان صائب نوشتهٔ‌امیری فیروزکوهی مراجعه فرمایید .

درمیان‌آثار منثور فارسی ، بعضی دارای ارزش و اعتبار فراوانند و می‌توان آنها را به عنوان بهترین‌نمونهٔ نثرفارسی معرفی‌کرد ازاین جمله‌اند : تاریخ بیهقی، قابوسنامه وگلستان سعدی.

تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی ازمهمترین‌کتب فارسی است وشاهکار نثرمرسل به شمار می‌رود. نویسندهٔ آن خواجه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دبیر دانشمند و مشهور دربار غزنوی درسال ۳۸۵ در حارث‌آباد بیهق (سبزوارکنونی) متولد می‌شود و درسال ۴۷۰بدرود حیات می‌گوید.وی بنابر مشهورکتابی بزرگ درشرح تاریخ‌آل‌سبکتکین از آغاز دولت‌آن خاندان تا اوایل سلطنت سلطان ابراهیم بن مسعود می‌نویسد که متأسفانه امروزجز اندکی ازآن باقی‌نمانده است ، وآنچه امروز ازآن دردست است تاریخ سلطنت سلطان مسعود غزنوی است و به همین سبب عنوان تاریخ مسعودی یافته است . این‌کتاب به سبب تفصیلی‌که درآن هست‌گذشته ازتاریخ سلطان مسعود وبعضی مطالب درباب تاریخ خوارزم وزوال دولت‌آل مأمون به دست سلطان‌محمود اطلاعات مهم ومفید دیگری نیزدرباب تاریخ صفاریان وسامانیان وآل‌بویه وزیاریان وحتی دربارهٔ اوایل‌کار سلجوقیان ازآن می‌توان به دست‌آوردکه بسیارارزنده‌است.

اهمیت این‌کتاب ازدو جهت است یکی ازجهت تاریخ نگاری و دیگر ازلحاظ هنرنویسندگی . از نظر تاریخ نگاری این کتاب اهمیت‌زیاددارد زیرا مورخ سعی‌کرده است تا آنجا که ممکن است حقایق تاریخی را با تخیلات یا تعارفات ودروغ گوییهای بی‌مورد درنیامیزد وتاریخی واقعی و مستند ارائه دهد ، وبرای رسیدن به این‌هدف مهم‌ازیك طرف مشاهدات وتجربیات سیاسی واجتماعی خودرا بیان‌می‌کند و ازطرف دیگر برافراد ثقه و کتابهای قابل اعتماد تکیه می‌نماید . اوهم دستگاه سلطان محمود را دیده است وهم پس از مرگ او سلطنت‌کوتاه و بی‌دوام امیرمحمد را مشاهده‌کرده است . اودیده است‌که چگونه ندیمان ودرباریان ، امیرمحمد را به سلطنت نشاندند وهمان‌کسان وقتی دیدند مسعود به پایتخت می‌آید محمد را گرفتند و اورا درقلعهٔ‌کوهتیزتگیناباد محبوس‌کردند . وی اختلافات و دسته‌بندیهای میان

پدریان[1] وپسریان[2] را دیده است . و به همهٔ توطئه‌ها وتفتینها و نابکاریها که در دستگاه مسعود می‌رفته است آگاهی داشته واز همهٔ آنها درس عبرت گرفته است . او هم شاهد عظمت وقدرت محمود بوده وهم شاهد شکست مسعود در دندانقان ، و همهٔ آنچه راکه دیده ولازم می‌دانسته است که بنویسد درکمال امانت وصداقت وصراحت درتاریخ خودآورده است . بیهوده نیست که اورا گزارشگرحقیقت نام داده‌اند .

گذشته ازاین گاه بیهقی برخی وقایع و حوادث را از اشخاصی نقل می‌کندکه آنها خود شاهـدآن حادثه و واقعه بوده‌اند . ابونصر مشکان صاحب دیـوان رسالت محمود ومسعود ازجملهٔ این کسان است وبیهقی بدو اعتماد واثق دارد واز او اخبار فراوان نقل‌می‌کند .ابوالفضل بیهقی همواره به دنبال حقایق‌تاریخی است . اوذهنی جستجوگروکنجکاودارد ،همه‌جا به دنبال‌اخبارصحیح است . اوخود یك‌جا راجع به اخبارمربوط به عهدکودکی امیرمسعود چنین می‌نویسد : «چند نکت دیگربودسخت دانستنی که‌آن به روزگارکودکی مسعود واقع شده بود. من شمّتی ازآن شنوده‌بودم بدان وقت که به نشابور بودم ، سعادت خدمت این دولت را دریـافته و همیشه می‌خواستم که‌آن را بشنوم ازمعتمدی که‌آن را به رأی‌العین دیده باشد . و این اتفاق نمی‌افتاد . تاچون دراین روزگار تاریخ‌کردن گرفتم ، حرصم زیادت شد بر حاصل کردن‌آن . چراکه دیرسال است تا من در این شغلم و می‌اندیشم که چون به روزگار مبارك این‌پادشاه رسم‌اگرآن‌نکته‌ها به‌دست نیامده باشد غبنی‌باشدازغایت شدن.اتفاق خوب چنان افتاد دراوایل‌سنهٔ خمسین واربعمائه که خواجه بوسعید عبدالغفارفاخربن شریف ، حمید امیرالمؤمنین ، ادام‌الله عزه ، فضل‌کرد ومرا دراین بیغولهٔ عطلت باز-جست ونزدیك من رنجه شد وآنچه درطلب‌آن بودم مرا عطاداد . پس به خط خویش نبشت واوآن ثقه است که هرچیزی‌که خرد و فضل وی‌آن را سجل کرد به هیچ‌گواه حاجت نیایدکه این‌خواجه ادام‌الله‌نعمته ازچهارده سالگی به خدمت این‌پادشاه‌پیوست وخدمت وی‌گرم وسرد بسیارچشیدورنجها دید .» بیهقی درموردکتابهایی نیزکه از

۱ــ طرفداران امیرمحمدکه سلطان محمود وی را به جانشینی خود برگزیده بود.

۲ــ هواداران سلطان‌مسعود که مدعی سلطنت بود وبرخلاف وصیت پدر پادشاهی‌را از دست برادرش امیرمحمد بازگرفت .

آنها سندی به دست می‌دهد یا نقل‌قولی می‌کند همین دقت رادارد. بیهوده نیست که شادروان استاد دکتر علی‌اکبر فیاض مصحح تاریخ بیهقی می‌نویسد: «درمیان همهٔ مورخین قدماشاید هیچ‌کس به‌قدر بیهقی معنی تاریخ رادرست نفهمیده و به شرایط و آداب تاریخ نویسی استشعار نداشته است.» با این‌همه تاریخ بیهقی صرفاً یك تاریخ خشك باذکر وقایع وحوادث نیست بلکه مورخ سعی می‌کند مانند یك شاعر یانویسندهٔ بزرگ وقایع را به هم‌ربط دهد وازحوادث نتیجه‌گیری کند وهدف و اندیشه‌ای درآن قراردهد، و کتاب راآیینهٔ عبرتی سازد برای خوانندگان و ازاین جهت تاریخ بیهقی به مرز یك اثرادبی نزدیك می‌شود وارزش واعتبار بیشتری می‌یابد.

اما یك نکتهٔ مهم که درکار بیهقی اهمیت فراوان دارد هنرنویسندگی اوست، وهمین هنرخاص اوست که تاریخ بیهقی را جزء زیباترین و جذاب‌ترین نثرهای زبان فارسی درآورده است. نثر بیهقی نوعی نثر داستانی است و چون غالباً نویسنده مشاهدات وتجربیات خودرا می‌نویسد، وبه وصف وتشریح روحیهٔ افراد و اشخاص می‌پردازد، قدرت اودرتوصیف افراد و احوال مختلف آنان و تجسم و تصویر اشیا نموداراست. اوباکلامی هنرمندانه به توصیف همه چیزمی‌پردازد وهمهٔ این‌توصیفات دقیق و هنرمندانه است. مثلاً قیافهٔ حسنك را وقتی به دیوان می‌آید بدین گونه وصف می‌کند: «حسنك پیداآمد، بی‌بند، جبه‌ای داشت حبری رنگ با سیاه‌می‌زد، خَلَق‌گونه، ودراعه وردایی سخت پاکیزه ودستاری نشابوری مالیده وموزهٔ میکائیلی نودرپای وموی سرمالیده زیردستارپوشیده کرده اندك مایه پیدا می‌بود.» ونیزهنگامی که اورا به دار می‌آویزند چنین تصویرمی‌کند: «... حسنك را فرمودندکه جامه بیرون‌کش، وی دست‌اندرزیرکرد وازار بند استوارکرد وپایچه‌های‌ازار را ببست و جبه وپیراهن بکشید ودور انداخت بادستار، وبرهنه با ازاربایستاد ودستها درهم‌زده، تنی چون‌سیم سفید ورویی چون صد هزارنگار». وقتی‌وزارت بر احمدحسن میمندی مقرر می‌شود و درباریان از این امرآگاه می‌گردند بدین صورت توصیف می‌شود: «مقررگشت همگان راکه کار وزارت قرارگرفت، و هزاهز دردلها افتادکه‌نه‌خرد ـ مردی برکار شد، وکسانی‌که خواجه از ایشان آزاری داشت، نیك بشکوهیدند، و بوسهل زوزنی بادی‌گرفت‌که ازآن هول‌ترنباشد، وبه مردمان می‌نمودکه این‌وزارت بدو می‌دادند نخواست وخواجه را، وی‌آورده است وکسانی‌که خرداشتند دانستند

که نه چنان است که او می‌گوید ...»

در کلام بیهقی غالباً نوعی رعایت بلاغت ازجهات مختلف صورت می‌گیرد و ظاهراً همین رعایت بلاغت واقعی است که کلام اورا چنان جذاب وگیرا کرده است. هرچند بنا به‌قول ملك‌الشعرای بهار درکلام بیهقی « اطناب » وجود دارد اما ظاهراً این اطناب هرگز کلام اورا گرفتار تکلف نمی‌کند ، اما « ایجاز » در کلام بیهقی جلوه‌ای بارزدارد . مثلاً در وصف شعر ابوحنیفهٔ اسکافی و تناسب بین لفظ و معنی می‌گوید : «به پایان‌آمد این قصیدهٔ غرا چون دیبا دراوسخنان با معنی دست‌درگردن یکدیگرزده » ویا جای دیگروقتی می‌خواهد سیمای کسی راکه از مقام خود عزل شده است توصیف کند می‌گوید : « ... او به دیوان رسالت بازنشست ولیکن‌آب ریخته و باد بنشسته ...» .

گاه تمثیلات وتعبیرات کلام اورا به اوج زیبایی و بلاغت می‌رساند ولطف و زیبایی خاصی بدو می‌بخشد . مانند : « تاآن خداوند (محمود) برفته است این خداوند (مسعود) هیچ نیاسوده است ونمد اسبش خشك نشده‌است » یا « چون‌ازین فارغ شدند بوسهل وقوم از پای‌دار بازگشتند وحسنك تنها ماند چنان‌که تنهاآمده بود از شکم مادر » ، استشهاد به تاریخ و قصه نیز زیبایی و لطف خاصی به نثر او می دهد .

یك هنربزرگ بیهقی کلمه‌آفرینی است که نه تنها گاه برزیبایی درآهنگ کلام می‌افزاید بلکه معانی ومفاهیم کاملی را القا می‌کند. کلماتی مانند: نرم‌گونه ،ابله‌گونه ، بی‌گناه‌گونه ، فراخ مزاج ، فراخ حوصله ، وترکیباتی مانند :گشاده‌کار ، درشت سخن ، درازآهنگ ، تنگ زندگانی ، وازاین قبیل که درتاریخ بیهقی فراوان است . با این‌همه تقلید ازلغات تازی وجمعهای مکسرعربی و گاه عبارات وجملات عربی هرگز تکلفی در نثر بیهقی وارد نمی‌کند . درنثر بیهقی گاه بنا به اقتضای بلاغت افعال به قرینه حذف می‌شود مانند : « خیمهٔ مسلمانی ملك است و ستون پادشاه و طناب و میخها رعیت » وگاه حتی قسمتی ازعبارت مانند : « بدین قوم‌که آنجا رفتند بس‌قوّتی ظاهر نگشت چنان‌که خداوند را مقرر است که اگرگشته بودی بنده را به تازگی‌فرستاده نیامدی». اینك دونمونه ازنثربیهقی :

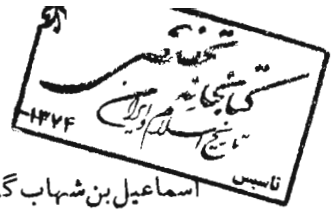

اسماعیل‌بن‌شهاب‌گوید ازاحمدبن ابی‌دؤاد شنیدم ـ واین‌احمد مردی بودکه با قاضی القضاتی وزارت داشت و از وزیران روزگـار محتشم‌تر بود و سه خلیفت را خدمت‌کرد ـ احمدگفت یك شب درروزگار معتصم نیم‌شب بیدارشدم وهرچند حیلت کردم خوابم نیامد وغم وضجرتی سخت بزرگ برمن دست یافت‌که‌آن را هیچ سبب ندانستم ، با خویشتن‌گفتم چه خواهد بود ؟ آوازدادم غلامی را که به من نزدیك اوبودی به‌هروقت ،نام وی سلام ،گفتم:بگوی تا اسب زین‌کنند ،گفت ای: خداوند نیم شب‌است وفردا نوبت تونیست‌که خلیفه‌گفته است توراکه به فلان شغل مشغول خواهد شد وبارنخواهد داد .اگرقصد دیداردیگرکس است باری وقت برنشستن‌نیست خاموش شدم‌که دانستم راست می‌گوید . اما قرارنمی یافتم ودلم‌گـواهی می‌دادکه گفتی‌کاری افتاده است ،برخاستم وآواز دادم به خدمتکاران تا شمع برافروختند و به‌گرمابه رفتم ودست وروی بشستم وقرارنبود . تا دروقت بیامدم وجامه‌درپوشیدم و خری زین‌کرده بودند ، برنشستم وبراندم و البته‌که ندانستم‌که‌کجا می‌روم ،آخر با خودگفتم‌که به درگاه رفتن صواب‌تر. هرچند پگاه است .اگر باریابمی خود بهاو نعم ، واگرنه بازگردم مگراین وسوسه ازدل من دورشود ، وبراندم تا درگاه ، چون آنجا رسیدم حاجب نوبتی را آگاه کردم ، در ساعت نزدیك من‌آمـد .گفت :آمدن چیست بدین‌وقت؟ وتورا مقرراست‌که ازدی بازامیرالمؤمنین به نشاط مشغول است وجای تونیست .گفتم همچنین است‌که توگویی ، توخداوند را ازآمدن من‌آگاه‌کن اگرراه باشد بفرماید تا پیش‌روم و اگرنه بازگردم ،گفت سپاس دارم و دروقت باز گفت و درساعت بیرون‌آمد وگفت: بسم‌الله باراست درآی ، دررفتم معتصم را دیدم سخت اندیشمند و تنها ،به هیچ شغل مشغول نه ، سلام کردم جواب داد و گفت : یاباعبدالله چرادیرآمدی ؟که دیراست‌که تورا چشم می‌داشتم ،چون‌این‌بشنیدم متحیر شدم ،گفتم : یا امیرالمؤمنین من سخت پگاه‌آمده‌ام و پنداشتم‌که خداوندبه فراغتی مشغول است وبه‌گمان بودم ازباریافتن ونایافتن.گفت :خبرنداری‌که چه‌افتاده‌است؟ گفتم:ندارم .گفت: اناالله و انا الیه راجعون ، بنشین تا بشنوی . بنشستم ،گفت : این سگ ناخویشتن شناس نیم‌کافر بوالحسن افشین به حکم آنکه خدمتی پسندیده

کرد وبابك خرم‌دین را برانداخت وبه روزگار دراز جنگ پیوست تا اورا بگرفت‌و ما او را بدین سبب ازحد اندازه افزون بنواختیم و درجهٔ سخت بزرگ بنهـادیم و همیشه وی‌را ازما حاجت این بودکه دست اورا بر بودلف گشاده‌کنیم . تانعمت و ولایتش بستاند واورا بکشدکه دانی‌که عداوت وعصبیت میان ایشان تاکدام جایگاه است ومن اورا هیچ اجابت نمی‌کردم از شایستگی وکارآمدگی بودلف وحق خدمت قدیم‌که دارد ودیگر دوستی‌که میان شما دوتن است ، ودوش سهوی افتادکه از بس افشین بگفت وچند بار ردکردم و بازنشد اجابت‌کردم ، وپس از این اندیشه‌مندم‌که هیچ شك نیست‌که اورا چون روز شود بگیرند ، و مسکین خبرندارد ، ونزدیك این مستحل برند ، وچندان است‌که به قبض‌وی‌آمد در ساعت هلاك‌کندش .گفتم :اللهالله یا امیرالمؤمنین‌که این‌خونی است ناحق ، و ایزد عزذکره نپسندد ، وآیات و اخبار خواندن‌گرفتم پس‌گفتم ، بودلف بندهٔ خداوند است وسوارعرب است ومقرر است‌که وی درولایت جبال چه‌کرد وچند اثرنمود وجانی درخطر نهاد تا قرارگرفت ، واگر این مرد خود بـرافتد خویشان ومردم وی خاموش نباشند و درجوشند و بسیار فتنه برپای شود.گفت :یا باعبدالله همچنین است‌که تومی‌گویی .وبرمن این پوشیده نیست اما کار ازدست من بشده است‌که افشین دوش دست من بگرفته است و عهدکردم به سوگندان مغلظه‌که اورا ازدست افشین نستانم و نفرمایم‌که اورا بستانند . گفتم یا امیرالمؤمنین این درد را درمان چیست ؟ گفت : جزآن نشناسم که تو، هم اکنون نزدیك افشین روی ، واگر بار ندهد خویشتن را اندرافکنی وبه خواهش و تضرع و زاری پیش‌این کاربازشوی چنان‌که البته به قلیل وکثیرازمن هیچ پیغام ندهی و هیچ سخن نگویی تا مگرحرمت تورا نگاه دارد.که حال ومحل تودانند ودست از بودلف بدارد ووی را تباه نکند وبه تو سپارد . و پس اگر شفاعت تو ردکند قضا کار خود بکرد و هیچ درمان نیست ....

**

سیل

روز شنبه نهم ماه رجب ، میان دو نماز ، بارانکی خرد خرد می‌بارید ، چنان

که زمین ترگونه می‌کرد و گروهی از گله‌داران درمیان رود غزنین فرود آمده بودند و گاوان بدانجا بداشته . هرچه گفتند : از آنجا برخیزید که محال بود برگذر سیل بودن ، فرمان نمی‌بردند ، تا باران قویترشد ،کاهل‌وار برخاستند وخویشتن رابرپای آن دیوارها افگندند ، که به محلت دیه آهنگران پیوسته ونهفتی جستند و هم خطا بود و بیارامیدند و برآن جانب رود بسیار استر سلطانی بسته بودند و در میان آن درختان ، تاآن دیوارهای‌آسیا و آخرهاکشیده و خرپشته زده وایمن نشسته و آن هم خطا بودکه بررهگذرسیل‌بودند وپیغمبرما محمد مصطفی،صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم گفته است : « نعوذبالله من‌الاخرسین‌والاصمین » وبدین دوگنگ و دوکر ، آب وآتش را خواسته است و این پل بامیان ، در آن روزگار ، براین جمله نبود ، پلی بود قوی ، پشتیوانهای قوی برداشته وپشت‌آن استوارپوشیده ،کوتاه‌گونه وبرپشت‌آن دورسته دکان ،برابر یکدیگر، چنان‌که اکنون است و چون ازسیل تباه شد ، عبویهٔ‌بازرگان، آن مردپارسای با خیر، رحمةالله علیه ، چنین پلی برآورده یك‌طاق بدین نیکویی و زیبایی و اثرنیکو ماند و از مردم چنین چیزها یادگار ماند . و نماز دیگر را پل‌آن چنان شدکه برآن جمله یاد نداشتند و بداشت تا از پس نمازخفتن ، و پاسی ازشب بگذشته ، سیلی در رسیدکه اقرار دادند ، پیران کهن ،که برآن جمله یاد ندارند و درخت بسیار از بیخ‌کنده ، می‌آورد و مغافصه دررسید ،گله‌داران بجستند وجان را گرفتند وهمچنان استرداران ، وسیل ؛گاوان واستران را در ربود وبه پل دررسید و گذرتنگ ، چون ممکن شدی‌که آن چندان درخت و چهارپای به‌یك باربتوانستی گذشت ؟ طاقهای پل را بگرفت چنان‌که آب را گذر نبودو به بام افتاد و مدد سیل پیوسته چون لشکرآشفته می‌دررسید وآب ازفرازرودخانه‌آهنگ بالاداد ودربازارها افتاد چنان‌که به صرافان رسید و بسیار زیان‌کرد و بزرگترین هنرآن بودکه پل را با دکانها ازجای بکند وآب راه یافت اما بسیار کاروان سرا که بررستهٔ وی‌بود ویران کرد وبازارها همه ناچیزشد وآب تا زیرانبوه زدهٔ قلعت‌آمد چنان‌که درقدیم‌بود پیش ازروزگار یعقوب لیث ،که این‌شارستان وقلعت غزنین عمرو برادر یعقوب‌آبادان‌کرد واین حالها استاد محمود وراق سخت نیکوشرح‌کرده است در تاریخی‌که‌کرده است درسنهٔ خمسین وثلثمائه ...

پرسش و تمرین :

۱ـ تاریخ بیهقی ازلحاظ تاریخی چه اهمیتی دارد ؟

۲ـ ابوالفضل بیهقی درنوشتن تاریخ خود ازچه منابع ومآخذی استفاده کرده است؟

۳ـ نثر بیهقی چه خصوصیاتی دارد ؟

۴ـ هنرنویسندگی بیهقی در چیست ؟

۵ـ حکایت افشین و بودلف را بخوانید و خصایص نثر بیهقی را دراین حکایت نشان دهید .

قابوسنامه

قابوسنامه از آثار مهم منثور اواخرقرن پنجم واز بهترین‌نمونه‌های نثر مرسل به‌شمارمی‌رود . نویسندهٔ این‌کتاب امیر عنصرالمعالی‌کیکاوس بن اسکندربن‌قابوس وشمگیر ، از امرا وشاهزادگان خاندان زیاری است‌که در قسمتی از طبرستان وگرگان امارت گونه‌ای داشته است . عنصرالمعالی ظاهراً در سال ۴۷۵ دست به تدوین‌کتابی به فارسی برای پسرش گیلانشاه می‌زند وگویا قصدش آن بوده است‌که فرزند را از علوم وفنون وآداب وعادات مختلف‌که درآن‌زمان‌وجودداشته ودانستن آنها را برای فرزند لازم می‌دانسته است آگاه سازد .

نام اصلی‌کتاب «نصیحت نامه» است وقابوسنامه‌اسمی است‌که بعداً به‌مناسبت شهرت جدش قابوس‌بن وشمگیر بر روی آن‌کتاب گذاشته‌اند . عنصرالمعالی خود در آغازکتاب سبب تألیف آن‌را صراحتاً بیان می‌دارد ومی‌نویسد : «چنین گوید جمع‌کنندهٔ این‌کتاب پندها ، الامیر عنصرالمعالی‌کیکاوس‌بن اسکندربن قابوس‌بن وشمگیربن زیار ، مولی امیرالمؤمنین با فرزند خویش‌گیلانشاه ؛ بدان ای پسر ،که من پیر شدم وپیری وضعیفی وبی‌نیرویی وبی‌توشی برمن چیره شد ومنشور عزل زندگانی ازموی خویش برروی‌خویش‌کتابتی‌همی بینم‌که این‌کتابت را دست چاره‌جویان به ستردن نتواند . پس ای‌پسر ، چون من نام خویش دردایرهٔ‌گذشتگان یافتم چنان دیدم‌که پیش از آن‌که نامهٔ عزل‌به من رسد ، نامه‌ای‌دیگر اندرنکوهش‌روزگار وسازش‌کار بیش ازبهرگی جستن‌ازنیك‌نامی یادکنم‌وتوراازآن بهره‌کنم ، برموجب

مهر خویش تا پیش از آنکه دست زمانه تورا نرم‌کند ، خود به‌چشم عقـل در سخن من‌نگری وفزونی‌یابی ونیك‌نامی دردوجهان ، ومباداکه دل‌تو ازکاربستن بازماندکه آن‌گه از من شرط پدری‌آمده‌باشد، اگرتواز گفتار من‌بهرهٔ نیکی نجویی جویندگان دیگر باشندکه شنودن وکاربستن غنیمت‌دارند.»

کتاب قابوسنامه شامل‌چهل وچهار باب است در انواع‌فنون و علوم و آیینها و سنتهای مختلف . تنوع موضوع در این‌کتاب نشان می‌دهدکه دامنهٔ اطلاع‌نویسنده از علوم وفنون‌تاچه‌حد بوده است . در این‌کتاب نه تنها ازآیینهای معمولی زندگی‌مانند طرز غذاخوردن ، مهمانی‌کردن ومهمان‌شدن،گرمابه رفتن وخفتن‌وآسودن، جمع مال ، خانه خریدن واسب خریدن سخن رفته است بلکه مسائل‌عمیق اجتماعی و تربیتی مانند عشق ورزیدن، زن خواستن، فرزند پروردن، دوست‌گزیدن ، اندیشه‌کردن از دشمن ، و نیز علوم وفنون مانند فقیهی ، تجارت، طب، نجوم، شاعری ، خنیاگری ،کاتبی وحتی وزیری وسپهسالاری وپادشاهی وامثال‌آن موردبحث قرارگرفته وهریك دربابی‌جداگانه به‌شرح آمده است .

عنصرالمعالی دراین‌کتاب سعی‌کرده است تاآنجاکه‌لازم بوده است هـر یك از روشها وآیینها را با دیدی عالمانه وانتقادی مـورد بحث قرار دهد وزیـان و سود هریك را آن‌طورکه درك‌کرده است ویا تجربیات او مبتنی برآنهابوده‌است بیان‌کند. با این‌همه در بسیار موارد نه تعصب خشك وسختگیریهای‌کوتاه‌فکرانه از خودنشان می‌دهد ونه‌یکسره همهٔ آداب وسنتها را خوب وپسندیده مـی‌پندارد.

شیوهٔ عنصرالمعالی دراین‌کتاب درهرباب چنان است‌که ابتدا خطاب به پسر خود ، به تعریف یا توصیف موضوع مورد نظرمی‌پردازد ودرباب آن‌سخن می‌گوید. سپس برای توضیح‌بیشتر و روشنگری مطلب حکایت یاحکایتهایی نقل می‌کند . این حکایتها یاازاجدادوپدران خوداوست یاازتاریخ گذشتگان‌وامیران‌وپادشاهان‌وبزرگان پیشین است . درهرحال در سراسر این‌کتاب خواننده با زندگی عملی وبینشی عمیق مواجه می‌شودوبامردی‌که در زندگی‌خود تجربیات فراوان‌داشته ودر مسائل مختلف اجتماعی صاحب رأی ونظر خاص بوده است ، آشنا می‌گردد .

نثر قابوسنامه نثری است ساده وروان ، لغات عربی در آن بسیار اندك است

وظاهراً نویسنده دربه‌کاربردن لغات فارسی تعمدی داشته است . لغات عربی‌که در این‌کتاب آمده است غالباً یا لغات معمولی ورایج عربی در زبان فارسی است ویا اصطلاحات علمی وفنی است‌که در این‌کتاب بدانها اشاره‌رفته‌است مانندمصطلحات فلسفه ونجوم وهندسه وطب وشعر وفقه وامثال آن . مثلا در این عبارات لغات‌عربی واصطلاحات دینی ضرورتاً آمده است : «اگر روایتی شنوی به راویان سخن اندر نگر ، سخن مجهول از راوی معروف مشنو ، وبر خبر آحاد اعتماد مکن ، مگر از راویان معتمد و از خبرمتواتر مگریز و مجتهد باش وبه‌تعصب سخن‌مگوی ، واگر مناظره کنی به خصم نگر. اگرقوت اوداری و خواهی‌که سخن بسیط گردد ملاحظه کن به مسئله‌ها واگرنه‌سخن‌را موقوف گردان وبه‌یك مثال‌قناعت کن وبه‌یك حجت طردوعکس به‌هم مگوی. نخستین رانگاه‌دار تاسخن پسین تباه نکند. اگر مناظره فقهی بود آیت را بر خبر مقدم‌دار و خبربر قیاس مقدم‌دار و ممکنات گوی‌ودرمناظرهٔ اصولی موجبات‌و ناموجبات وممکنات و ناممکنات به‌هم عیب بود. جهدکن تاغرض معلوم‌کنی...»

با این‌همه نثر عنصرالمعالی نثری ساده است ونویسنده سعی‌می‌کند تاآنجاکه ممکن است‌ضمن جملات‌کوتاه، لغات واصطلاحات رابه زبان فارسی بیاورد . مثلاً در این‌حکایت‌که قریب صدکلمه وحرف است بیش از شش لفظ تازی نیاورده است. «شنیدم‌که مردی درزی بود و بر در دروازهٔ شهردکان داشت و کوزه‌ای از میخی درآویخته بود، وهوس‌آنش‌بودی‌که هر جنازه که‌از شهر بیرون بردندی وی سنگی درآن‌کوزه افکندی وهرماه حساب آن سنگها بکردی‌که چندکس را بردند و باز کوزه تهی‌کردی، وازمیخ درآمیختی وسنگ همی افکندی تا ماه دیگر. تا روزگاری برآمد، ازقضا درزی بمرد.مردی به طلب درزی‌آمد، ازمرگ‌درزی خبر نداشت ودر دکانش بسته دید. همسایه را پرسیدکه درزی کجاست ؟ همسایه گفت درزی در کوزه افتاد!»

گذشته ازآن عنصرالمعالی ازآنجاکه خود شاعر بوده است‌گاه به مناسبت در میان نثرخود،شعر نیز وارد می‌کندوازین جهت او را می‌توان از نخستین‌نویسندگان فارسی زبان دانست‌که‌بدین شیوه توجه‌کرده واشعار خود را به‌همراه نثرآورده‌است.

مانند این مثال: «...وبه هرگناهی، ای‌پسر، مردم را مستوجب عقوبت مدان و اگر کسی گناهی کند ازخویشتن اندردل عذرگناه او بخواه‌که اوآدمی‌است و نخستین‌گناه آدم‌کرده است چنان‌که می‌گویم:

گرمن روزی زخدمتت‌گشتم فرد — صدبار دلم ازآن پشیمانی خورد
جانا به یکی گناه از بنده مگرد — من‌آدمیم گنه نخست آدم کرد»

اینك نمونه‌ای ازقابوسنامه:

وچنین شنودم‌که پدان روزگارکه متوکل خلیفه بود به بغداد، وی را بنده‌ای فتح نام؛ سخت نجیب وروزبه بود، وهمهٔ هنرها و ادبهاآموخته بود و متوکل‌وی‌را به‌فرزندی پذیرفته بود و ازفرزند عزیزتر داشتی. این فتح را خواست‌که شنا کردن بیاموزد. ملاحان راآوردند واو را اندردجله شناومی‌آموختند . واین‌فتح هنوزکودك بود وبرشناوکردن‌دلیرنگشته بود واما چنان‌که عادت‌کودکان است ازخود نمودی‌که آموختم. یك روزتنها بی‌اوستادان به‌شناو رفت و اندرآب جست وآب تیزهمی‌آمد، فتح رابگردانید. فتح چون‌دانست‌که باآب بسنده نیست خود را باآب‌گذاشت وهمی شد تاازدیدار مردمان ناپدید گشت . چون لختی راه رفته بود به آب ، برکنار رود سوراخهای آب‌خورده بود تا به سوراخی برسید آب خورده به روزگار، جهدکرد و دست بزد وخود را اندرآن سوراخ‌افکند وآنجا بنشست وگفت: «تا خدای تبارك و تعالی چه‌خواهد؟ بدین وقت باری‌جان بجهانیدم.» وهفت روزآنجا بماند. اول روز که خبردادند متوکل راکه فتح درآب جست وغرقه شد، ازتخت فرودآمد و درخاك نشست وملاحان رابخواندوگفت: «هرکه‌فتح رامرده بیابدوبیارد هزاردینارش‌بدهم.» وسوگند یادکردکه: تاآن وقت‌که وی را بدان‌حال‌که یابند، نیارند ونبینمش، طعام نخورم. ملاحان در دجله اوفتادند، وغوطه همی‌خوردند وهرجای طلب همی‌کردند.تا سرهفت روزبه‌اتفاق، ملاحی بدین سوراخ رسید. فتح را دید شادگشت‌وگفت: «همین جابنشین تا شُماری[1] آرم» وپیش متوکل‌آمد وگفت: «یاامیرالمؤمنین‌اگر فتح‌رازنده بیارم، مرا چه‌عطابخشی؟» گفت: «پنج‌هزار دینار بدهم». ملاح‌گفت: «یافتمش‌زنده» با

۱ــ کشتی

سماری ببردندو وی‌را بیاوردند . متوکل آنچه‌ملاحان‌را پذیرفته بود در وقت‌بفرمود دادن؛ و وزیر را بفرمودکه درخزینه رو وازهرچه درخزینهٔ من چیزی است یك نیمه به‌درویشان ده. آن‌گه‌گفت: «نان وطعام‌آوریدکه وی‌گرسنهٔ هفت روزه است» . فتح گفت: «یاامیرالمؤمنین من‌سیرم». متوکل‌گفت: «مگر ازآب دجله سیری؟»فتح‌گفت: «نه،من این‌هفت روزگرسنه نبودم‌که هرروز بیست‌تانان بر طبقی نهاده، بر روی آب فرودآمدی ومن جهدکردمی،دو سه‌نان بگرفتمی؛ و زندگانی‌من‌ازآن نان‌بود وبرهر نانی نبشته بود: محمدبن‌الحسین الاسکاف.» متوکل فرمودکه در شهرمنادی‌کنیدکه آن‌مردکه نان‌در دجله می‌افکندکیست؟ بیایندوبگویندکه امیرالمؤمنین بااو نیکویی خواهدکردن. روزدیگر مردی بیامدوگفت: «منم‌آن‌کس» متوکل‌گفت: «به‌چه‌نشان؟» مردگفت: «بدان‌نشان‌که نام من‌برروی‌هرنانی نبشته بود: محمدبن‌الحسین‌الاسکاف» گفتند اورا: «این نشان درست‌آمد اما چندگاه است تاتو این نان‌درآب می‌افکنی ؟» مردگفت: «یك‌سال‌است» گفت: «غرض تو از این‌چه بوده است؟» گفت:«شنوده بودم که نیکی‌کن‌وبه‌روداندازکه‌روزی بردهد . به دست‌من نیکی دیگرنبود. آنچه‌توانستم کردن همی‌کردم تاخود چه‌بردهد؟» متوکل‌گفت: «آنچه‌شنیدی‌کردی‌و بدانچه‌کردی ثمرت یافتی.» وی را بردر بغداد پنج دیه‌داد. مرد برسرملك رفت و محتشم‌گشت و هنوز فرزندزادگان آن مرد مانده‌اند در بغداد...

«پس تابتوانی‌کردن ازنیکی‌میاسای‌وخویشتن را به‌نیکویی ونیکوکاری‌برمردم نمای وچون نمودی به‌خلاف نموده مباش. به‌زبان دیگرمگوی وبه‌دل دیگر مباش تا گندم نمای‌جوفروش نباشی...»

پرسش وتمرین:

۱ــ غالباً چه‌نکاتی بیشترمورد توجه نویسندهٔ قابوسنامه بوده است؟

۲ــ در تدوین ابواب وفصول این‌کتاب نویسنده چه‌شیوه‌ای رابه‌کارمی‌گیرد؟

۳ــ نثرقابوسنامه چه‌خصوصیاتی دارد؟

۴ــ نثر بیهقی رابانثر قابوسنامه مقایسه‌کنید.

۵ــ خصوصیات نثر قابوسنامه را ازنمونه‌هایی که خواندید، استخراج‌کنید.

گلستان سعدی

سعدی خداوندگار سخن فارسی، گلستان را در سال ۶۵۶ هجری در پایان مسافرتهای طولانی و پس از کسب تجربیات فراوان فراهم می‌آورد تا هم نقشی از خود به‌جای گذاردکه :

غرض نقشی است کز ما باز ماند — که هستی را نمی‌بینم بقایی

مگر صاحبدلی روزی به رحمت — کند بر کار درویشان دعایی

وهم خلق رانصیحتی‌کند ولب ازگفتاربازداردکه:

مرادما نصیحت بود و گفتیم — حوالت باخداکردیم و رفتیم

وی باچنین هدفی‌گلستان راآغاز می‌کند وکلمه‌ای چند بـه طریق اختصار از نوادر و امثال وشعر وحکایات وسیرملوك ماضی دراین‌کتاب درج می‌نماید.بنابراین هدف سعدی درواقع هدفی‌است تربیتی واخلاقی. اومی‌خواهدآنچه راکه‌ازنظر اخلاق‌ـ اخلاقی‌که مبنای آن بر دین استوار است ـ خوب و پسندیده و اصیل است در لباس نصیحت بیان کند و دیگران را در آنچه خـود می‌اندیشد و می‌پسندد سهیم سازد . ازین رو طبقات مختلف اجتماعی از لحاظ روحیات و اخلاق و طرز عمل و زندگی مورد بررسی قرار می‌دهد و بـه تحلیل اجتماعی و بـررسی احوال مردم روزگار خویش می‌پردازد.

سعدی همهٔ طبقات را اعم از پادشاه، درویش ، صوفی، فقیه، قاضی، زاهد و نیز انواع مردم‌مانندرستکار،ریاکار، قناعت‌پیشه، طماع، شهرت‌طلب،پرگو،عاشق‌ـ پیشه ونیزپیروجوان، زن‌ومرد، خردمندونادان، ظالم وعدالت‌پیشه، همه را توصیف می‌کند وازنظرگاه اخلاقی ودینی به‌نصیحت وارشادآنان می‌پردازد، یك‌جا پادشاهان را به‌عدالت‌گستری می‌خواند و درجای دیگر بردرویشان روزگار خودطعنه می‌زندکه سنت درویشی را رها کـرده و جـز پرخـوری و شکمبارگی هنـری‌ندارند وبه‌بهانهٔ درویشی بـه بیکارگی و تنبلی واشاعـهٔ فقر می‌پردازند وآنهـارا بـه‌صبر و تحمل و بی‌طمعی اندرز می‌دهد. یك‌جا ازعشق وجوانی سخن‌می‌گوید وجای دیگر از قناعت وخاموشی‌که درواقع ازسنتهای تربیتی عصربوده است سخن به میان می‌آورد . هم ازبهارجوانی وعشق وشاهد وشراب دم می‌زند، وهم ازخار وخزان وضعف وپیری‌و درد و رنجوری .

یك‌جا وزیر غافلی هست که خانهٔ رعیت خراب می‌کند تاخزینهٔ سلطان‌آباد شود، جای دیگر پادشاه عاقلی هست که کودك دهقان را می‌بخشد ودل به مرگ می‌سپارد و می‌گوید: «هلاك من اولی‌تر که خون بیگناهی ریختن» یك‌جا بازرگانی هست که صدوپنجاه شتربار داردوچهل بندهٔ خدمتگار بااین همه درسرپیری هوس جهانگردی درسردارد، و درجای‌دیگر درویشی هست که به‌غاری درنشسته ودر به روی از جهانیان بسته و هیچ به اهل‌جهان التفات ندارد ... در هرحال درگلستان از همه‌کس و و همه چیز سخن می‌رود. گلستان تصویری است از دنیایی رنگارنگ، دنیایی واقعی با همهٔ خوبیها و بدیها و با همهٔ زیباییها و زشتیهایش. بیهوده‌نیست که این اثرجاوید را توصیف‌گر دنیای واقعی سعدی دانسته‌اند، دنیایی آن‌چنان‌که هست نه آن چنان‌که‌بایدباشد.

گلستان هشت باب دارد: در سیرت پادشاهان، در اخلاق درویشان، در فضیلت قناعت، در فواید خاموشی، در عشق و جوانی، در ضعف و پیری، در تأثیر تربیت و در آداب معاشرت، و هریك از این ابواب سرشار است از نکات مهم اخلاقی واجتماعی.

امااهمیت گلستان گذشته از محتوای آن در هنرنویسندگی سعدی نیزهست، و سعدی خود بدین‌نکته واقف بوده است وصراحتاً می‌گوید که کلامش متکلمان را به کارآید ومترسلان رابلاغت‌افزاید. البته آنچه‌سعدی دراین باره‌می‌گویدادعانیست بلکه حقیقتی‌است‌روشن. اودرنثرفارسی توعی تحول ایجادمی‌کند وبه‌کلی برنثر مصنوع و متکلف معاصران خودخط‌بطلان می‌کشد. بااین همه‌نثرسعدی ـ مانندمعاصرانش ـ هم سجع داردوهم تمثیل واستشهاد، هم‌ازآیات قرآنی واخبار و احادیث‌استفاده می‌کند وهم ازتمثیلات‌تاریخی، هم‌لغات‌عربی وعبارات‌عربی‌دارد وهم‌شعرعربی وشعرفارسی. درواقع ازیك‌طرف رنگ‌کلام خواجه‌عبدالله انصاری‌رامی‌گیرد وازطرف دیگرمقامات حمیدی و کلیله و دمنه را فرا یاد می‌آورد. با این همه نثری است ابتکاری و هنرمندانه، و در واقع ترکیبی است نو میان نثر مصنوع ونثرمرسل وپیوندی است زیبامیان‌آن دوسبك

هنر بزرگ سعدی درگلستان کاربردکلمه است. هر واژه درکلام سعدی جای خاص ومعینی دارد به‌طوری‌که اگر آن‌را ازجای خاص خود برداریم، نظم‌وتناسب

وناچار زیبایی ولطف کلام از میان می‌رود. بیهوده‌نیست که ملك‌الشعرای بهار در مورد نثر سعدی می‌گوید :

« اغلب عبارات سعدی دریك حکایت به‌صورت مصراعهای مختلف درمی‌آید». وی این امررا یکی ازرموز نثرگلستان می‌داندکه مقلدین سعدی آن را درك نکرده‌اند. مثلا در این‌حکایت وقتی می‌گوید: «شبی یاددارم که یاری عزیز ، ازدردرآمد ،چنان بیخود ازجای برجستم که چراغم به آستین کشته شد» با تغییر دادن هرکلمه از جای خود صدمه‌ای به‌آهنگ ولطف کلام سعدی واردکرده‌ایم ورمزکلام سعدی را از میان برده‌ایم . یادر این‌حکایت که کلمات بنا به اقتضای آهنگ کلام در جای خاصی قرار قرار گرفته وبر زیبایی کلام افزوده‌اند : « باطایفهٔ بزرگان به‌کشتی درنشسته بودم ، زورقی درپی‌ما غرق شد . یکی ازبزرگان گفت ملاح راکه بگیراین هردوان راکه به هر یکی‌پنجاه دینارت دهم . . . »

نکتهٔ دیگرکه درگلستان به‌نظر می‌رسد ایجاز است. توجه سعدی به ایجازکلام درواقع نوعی‌سنت‌شکنی‌است . زیرا نثرفنی‌ومصنوع روزگار اومعمولا ازایجازپرهیز داشته‌است و نویسندگان برای توصیف یك‌صحنه یا بیان یك مطلب،کلمات مترادف وپی‌درپی‌به‌کارمی‌برده‌اند؛ درصورتی که‌نثرسعدی‌چنین‌نیست‌به‌طوری که‌می‌بینیم‌وی‌در انتخاب‌کلمات دقت فراوان‌دارد وهیچ‌عبارت‌وکلمه‌ای که درکلام زایدباشدنمی‌آورد. گاه‌سعدی باچندکلمه حکایت‌بسیار زیبایی‌رابیان‌می‌کند ونکته‌ای ارزنده در آن جای می‌دهد . مثلا در این‌حکایت : «بازرگانی راهزار دینار خسارت افتاد ، پسر راگفت: نبایدکه این سخن باکسی درمیان نهی. گفت: ای‌پدر فرمان توراست، نگویم‌ولیکن خواهم‌که مرا برفایدهٔ‌آن مطلع‌گردانی‌که مصلحت در نهان داشتن چیست؟گفت: تا مصیبت دونشود، یکی نقصان مایه ودیگر شماتت همسایه»یا دراین حکایت که‌سعدی آن را فقط باچندکلمه وعبارت‌کوتاه بیان می‌کند : «ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی‌خواند . صاحبدلی براو بگذشت.گفت تورا مشاهره چند است؟ گفت‌هیچ، گفت: پس‌این‌زحمت‌خود چندین چرا همی‌دهی؟گفت‌ازبهرخدا می‌خوانم،گفت:از بهر خدا مخوان . . . »

گاه سعدی مضمونی شاعرانه‌رادرجامهٔ‌حکایت بیان‌می‌کندکه‌بسیار زیباوکشنده

است . مانند این‌حکایت : « یاددارم در ایام پیشین که من‌ودوستی چون دوبادام مغز در پوستی، صحبت داشتیم. ناگاه اتفاق مغیب افتاد. پس‌از مدتی‌که باز آمد عتاب آغازکردکه در این‌مدت ، قاصدی‌نفرستادی، گفتم :**دریغ آمدم‌که دیدهٔ قاصدبه‌جمال تو روشن گردد ومن محروم . . .**»

درگلستان‌گاه افراد واشخاص مطابق حالات وروحیات وشخصیت خود یعنی اقتضای حال ومقام سخن می‌گویندکه خواننده به حیرت می‌افتد وازخود می‌پرسدآیا سعدی اصول فنی در داستان نویسی نو را از روی ذوق خود بهتر از داستان‌نویسان امروزی به‌کار نبرده است ؟ ! حکایتی است درباب ششم .

پیری دختری جوان را به زنی می‌گیرد و حجره به گل می‌آراید و با دختر سخنهای گرم ونرم می‌گوید ومطابق روحیهٔخاص خودش پرگویی می‌کند ، ودختر سکوت می‌کند . و سرانجام دختر در پایان همهٔ پرگوییهای پیرمرد جوابی سرد و تلخ اما کوتاه وگزنده بدو می‌دهد و یکباره آن کاخ عظیم خیال را که پیرمرد برافراشته‌است برسراو خراب می‌کند و اینك آن‌حکایت : «پیرمردی حکایت‌کندکه دختری خواسته بود وحجره به‌گل آراسته و به خلوت با اونشسته و دیده ودل درو بسته و شبهای دراز نخفتی و بذله‌ها و لطیفه‌ها گفتی ، باشدکه مؤانست پذیرد و وحشت نگیرد ، از جمله می‌گفتم : بخت بلندت یار بود وچشم بختت بیدار که به صحبت پیری افتادی پخته ، پرورده ، جهان دیده، آرمیده ، گرم و سرد چشیده ، نیك وبدآزموده‌که حق صحبت بداندوشرط مودت به جای آورد. مشفق و مهربان ، خوش‌طبع وشیرین زبان

تاتوانم دلت به‌دست آرم　　ور بیازاریم نیازارم
ور چوطوطی شکر بود خورشت　　جان شیرین فدای پرورشت

نه‌گرفتار آمدی به دست جوانی معجب خیره‌رای سرتیز سبك‌پای‌که‌هردم‌هوسی پزد وهرلحظه رایی‌زند وهرشب جایی خسبد وهرروز یاری گیرد

وفاداری مداراز بلبلان چشم　　که هردم بر گلی دیگر سرایند

خلاف پیران‌که به‌عقل وادب‌زندگانی کنندنه به‌مقتضای جهل جوانی

زخود بهتری‌جوی‌وفرصت‌شمار　　که‌باچون‌خودی‌گم کنی‌روزگار

گفت: چندین برین‌نمط بگفتم‌که‌گمان‌بردم‌که دلش‌برقید من‌آمد وصید من شد.

ناگه نفسی سرد ازسر دردبرآورد و گفت: چندین‌سخن که بگفتی‌درترازوی‌عقل من‌وزن آن سخن نداردکه وقتی شنیدم ازقابلهٔ خویش‌که‌گفت: زن‌جوان را اگرتیری‌درپهلو نشیند به‌که پیری ...»

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴

نمونهٔ دیگراز گلستان :

یاد دارم‌که درایام طفولیت متعبد بودمی وشب‌خیزومولع زهد وپرهیز .شبی‌در خدمت پدر رحمةالله‌علیه نشسته بودم وهمه شب دیده بر هم نبسته ومصحف عزیز بر کنارگرفته وطایفه‌ای‌گرد ما خفته. پدررا گفتم: از اینان یکی سر بر نمی دارد که دوگانه‌ای بگزارد. چنان خواب غفلت برده‌اندکه‌گویی نخفته‌اندکه مرده‌اند. گفت جان پدر تونیز اگربخفتی به‌ازآن‌که‌در پوستین مردم افتی.

نبیند مدعی جز خویشتن را — که دارد پردهٔ پندار در پیش
گرت چشم خدا بینی ببخشند — نبینی هیچ‌کس عاجزتر ازخویش

پرسش وتمرین:

۱ ـ هدف سعدی ازنوشتن‌گلستان چه‌بوده‌است ؟
۲ ـ آیا گلستان دنیای واقعی سعدی است؟
۳ ـ چه‌نوع اندیشه‌هایی درگلستان وجوددارد؟
۴ ـ گلستان چندباب است وهربابی اختصاص به چه موضوعی دارد ؟
۵ ـ بلاغت‌گلستان مربوط به رعایت چه‌نکاتی است؟
۶ ـ چه تفاوتهایی بین نثر گلستان ونثر مصنوع وجود دارد؟
۷ ـ کاربرد واژه درگلستان چه اهمیتی دارد ؟
۸ ـ ایجازیکی از خصایص نثرسعدی است ؟ چند جمله به‌عنوان‌نمونه‌ذکر کنید.
۹ ـ غیراز ایجاز چه خصوصیات دیگری از لحاظ هنری می‌توانیم درگلستان ببینیم؟
۱۰ ـ باب اول گلستان را دقیقاً مطالعه کنید وآن‌را از جهت هنر نویسندگی نقد و تحلیل کنید .
۱۱ ـ کتاب «درقلمروسعدی» نوشتهٔ‌علی‌دشتی‌را مطالعه کنیدومقاله‌ای‌درباب‌آن‌بنویسید.